

بسم الله الرحمن الرحيم



فصلنامه مطالعات زبان و گویش های غرب ایران
نشریه علمی

دانشگاه رازی

این مجله براساس نامه شماره ۲۱۴۹۱۷/۱۸/۳ تاریخ ۱۳۹۶/۰۹/۲۰ دفتر سیاست گذاری و برنامه ریزی امور پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، از شماره ۸ بهار ۱۳۹۴ با اعتبار علمی - پژوهشی منتشر می شود.

این فصلنامه در پایگاه های زیر نمایه می شود:

- پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) www.isc.gov.ir
- پایگاه مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID) www.sid.ir
- بانک اطلاعات نشریات کشور www.magiran.com

دوره نهم، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۰ هـ.ش / ۲۰۲۱ م.

شاپای چاپی: ۲۳۴۵-۲۵۷۹

شاپای الکترونیکی: ۲۶۷۶-۵۷۳X

فصلنامه مطالعات زبانها و گویش‌های غرب ایران

دانشگاه رازی

دوره نهم، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: دانشگاه رازی

مدیر مسئول: شجاع تفکری رضائی

سر دبیر: عامر قیطوری

ناشر: دانشگاه رازی

زبان نشریه: فارسی

قالب انتشار: الکترونیکی و کاغذی

نوع داوری: دوسو ناشناس

فاصله انتشار: فصلنامه

هیئت تحریریه

علی افخمی

استاد دانشگاه تهران

محمود بی‌جن‌خان

استاد دانشگاه تهران

علی درزی

استاد دانشگاه تهران

بهمن زندی

استاد دانشگاه پیام‌نور تهران

علی سلیمی

استاد دانشگاه رازی

ویدا شقاقی

استاد دانشگاه علامه طباطبائی

مدیر داخلی: لادن جواهری

کارشناس اجرایی: نسرين عزيزی، مریم حسینی

ویراستار فنی و صفحه‌آرا: هدی رضایی

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

نشانی: کرمانشاه، باغ ابریشم، دانشگاه رازی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر مجلات دانشکده، صندوق پستی:

۶۷۱۴۴۱۴-۹۴۱

وب‌گاه: <http://jlw.razi.ac.ir>

پست الکترونیکی: jlw@razi.ac.ir

دورنگار: ۰۸۳-۳۴۲۶۵۰۲۷

تلفن: ۰۸۳-۳۴۲۸۳۹۰۳

این نشریه حاصل فعالیت مشترک دانشگاه رازی و انجمن زبان‌شناسی ایران است.

این نشریه دارای مجوز ارشاد است.

راهنمای نگارش و ارسال مقالات

فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران از استادان و پژوهشگران دعوت می‌نماید تا مقالات خود را در حوزه‌های زبان‌شناسی نظری و کاربردی مرتبط با گویش‌های غرب ایران از جمله کردی، لکی، ترکی، لری، و فارسی برای چاپ در این مجله ارسال نمایند. مجله مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران خود را به داوری دقیق و سریع و چاپ به‌موقع مقالات متعهد می‌داند. با این حال، مسئولیت محتوا و مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است. در کنار انتشار مقالات کامل و گزارش پژوهش، بخشی از مجله به نقد کتب و آثار زبان‌شناسی اختصاص دارد. نویسندگان می‌توانند نقدهای خود را برای چاپ در این بخش ارسال کنند. حجم مطلوب این نقدها ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ واژه است.

- مقاله باید حاصل پژوهش نویسنده (یا نویسندگان) بوده و در نشریه دیگری منتشر نشده باشد و مادامی که داوری آن در این مجله به پایان نرسیده، به مجله دیگری ارسال نشود.

ساختار مقاله

- مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده، واژه‌های کلیدی (۵ تا ۷ واژه)، مقدمه، پیکره اصلی مقاله یا بخش تحلیل، بحث و نتیجه‌گیری، و فهرست منابع باشد. پیشینه مرتبط که ذکر آن برای موضوع مقاله اهمیت اساسی دارد، در مقدمه آورده شود. چنانچه لازم باشد بخش مستقلی به چارچوب نظری اختصاص داده شود، برای نامگذاری آن بخش، از یک عنوان مفهومی استفاده شود. لطفاً از ذکر اهداف به‌صورتی که در یک رساله مرسوم است اجتناب شود. بخش‌های پیکره اصلی، بحث و نتیجه‌گیری متناسب با نوع مقاله می‌تواند با عناوین و بخش‌بندی‌های متفاوتی ارائه شود. وجود بخشی باعنوان روش پژوهش برای پژوهش‌های کاربردی الزامی است.

تهیه متن مقاله

مقالات باید بر روی کاغذ به ابعاد ۱۷/۶×۲۵ با قلم B لوتوس به اندازه ۱۳ و ۲۵ سطر در صفحه در فرمت word 2003 و حاشیه از بالا و پایین ۲/۵ و از راست و چپ ۲ سانتی‌متر تنظیم و به‌صورت

فایل word به سامانه مجله ارسال شود. اندازه قلم چکیده و واژه‌های کلیدی باید ۱۱ باشد. هر مقاله باید دارای چکیده انگلیسی با قلم Times New Roman به اندازه ۱۲ در حداکثر ۲۰۰ کلمه در صفحه‌ای جدا باشد؛ افزون بر این، فایل جداگانه‌ای شامل عنوان مقاله، نام نویسنده یا نویسندگان، مرتبه علمی آن‌ها، دانشگاه محل تدریس یا تحصیل و نشانی پستی و پست الکترونیکی و شماره تلفن آن‌ها باشد.

- حجم مقاله با احتساب تمام اجزای آن نباید بیشتر از ۲۰ صفحه یا ۶۵۰۰ واژه باشد.
- چکیده مقاله باید تصویری کلی از مقاله را در حدود ۲۰۰ واژه در اختیار خواننده قرار دهد و شامل بیان مسئله، هدف، روش پژوهش و یافته‌های پژوهش باشد.
- مقاله‌های برگرفته از پایان‌نامه باید از الگوی متعارف مقالات پیروی نمایند.
- بخش‌های مختلف مقاله باید دارای شماره مجزا باشد. بخش‌های مقاله با بخش (۱) که به مقدمه اختصاص دارد شروع می‌شود. عنوان هر بخش اصلی و زیربخش‌ها باید با یک سطر سفید از یکدیگر جدا و سیاه (بولد) نوشته شوند. سطر اول ذیل هر بخش، برخلاف سطر نخست پاراگراف‌های دیگر، نباید با تورفتگی آغاز شود.
- زیربخش‌های هر مقاله نباید از سه لایه، به فرض به صورت ۴-۱-۳ که بیان‌گر زیربخشی از بخش چهارم مقاله است، بیشتر باشد.
- معادل لاتین واژه‌های تخصصی مهم و نام افراد کمتر شناخته شده با قلم Times New Roman در اندازه ۱۰ به صورت پانوش درج شود. به جز اسامی خاص و نام اصول دستور زبان، سایر پانوش‌های لاتین با حروف کوچک آغاز شود.
- پانوش‌ها در هر صفحه دوباره از (۱) آغاز شود.
- در صورت استفاده از اختصارات ناآشنا، فهرست آن‌ها پیش از اولین کاربرد در پانوش ذکر شود.
- در تهیه نمودارهای درختی از ابزارهای Shapes استفاده شود و پس از ترسیم نمودار، کل اجزای آن انتخاب و Group شود.
- در واج‌نویسی داده‌ها از قلم IPA نسخه Doulus Sil استفاده شود.

منابع مالی

چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهای خاصی استفاده کرده‌اند، یا قصد تشکر و قدردانی از کسانی را دارند که در نگارش مقاله از آن‌ها یاری گرفته‌اند

باید در اولین پانویشت و بدون شماره به این مطلب اشاره نمایند.

شیوه ارجاع دهی

- چنانچه به نام مؤلفی در داخل متن اشاره شده است؛ سال انتشار اثر در داخل پرانتز و در صورت تشخیص نویسنده، صفحه خاصی از اثر مورد اشاره پس از علامت دو نقطه (: در درون آن قرار داده شود.

- نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر باید به صورت جدا از متن اصلی و با یک سانتی‌متر تورفتگی از هر طرف و با همان قلم متن، ولی به اندازه ۱۲ نگاشته شده و در انتهای آن نام نویسنده و سال انتشار اثر و پس از علامت دو نقطه، شماره صفحه‌ای که از آن نقل شده درج شود.

- منابع فارسی و لاتین در دو بخش مجزا (ابتدا فارسی و سپس لاتین) در پایان مقاله با ترتیب الفبایی به صورت ذیل آورده شود.

کتاب

یک نویسنده: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام کتاب (به صورت کج‌نویسی). محل انتشار: ناشر.

باطنی، محمدرضا (۱۳۵۷). *نگاهی تازه به دستور زبان*. تهران: آگه.

چند نویسنده: نام خانوادگی نویسنده اول، نام نویسنده اول، نام نویسنده دوم نام خانوادگی نویسنده دوم و نام نویسنده چندم نام خانوادگی نویسنده چندم (تاریخ انتشار). نام کتاب (به صورت کج‌نویسی). محل انتشار: ناشر.

روشن، بلقیس و لیلا اردبیلی (۱۳۹۲). *مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی*. تهران: نشر علم.

کتاب ترجمه شده

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار ترجمه). نام کتاب (به صورت کج‌نویسی). مترجم: نام مترجم نام خانوادگی مترجم. محل انتشار ترجمه: ناشر.

لایکان، ویلیام (۱۳۹۱). *درآمدی تازه بر فلسفه زبان*. مترجم: کورش صفوی. تهران: انتشارات علمی.

پایان نامه و رساله

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام پایان نامه (به صورت کج‌نویسی). پایان نامه مقطع رشته، نام دانشگاه.

آهنگر، عباسعلی (۱۳۷۹). *ساخت جمله ناهمپایه در زبان فارسی بر پایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی*. پایان نامه دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تهران.

مقاله

از مجله انگلیسی

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام مقاله. نام مجله (به صورت کج نویسی)، سال یا دوره (به صورت کج نویسی) (شماره)، شماره صفحات.

Boas, F. (1919). Kinship Terms of the Kutenai Indians. *American Anthropologist*, 21 (1), 98-101.

از مجله فارسی

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام مقاله. نام مجله (به صورت کج نویسی)، سال یا دوره (به صورت کج نویسی) (شماره)، شماره صفحات.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۴). مجهول در زبان فارسی. مجله زبان شناسی، ۲ (۱)، ۳۱-۴۶.

از مجموعه مقالات: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام مقاله. در: نام ویراستار، نام مجموعه (به صورت کج نویسی)، (صص شماره صفحات). محل انتشار: ناشر.

باطنی، محمدرضا (۱۳۵۴). اصطلاحات خویشاوندی در زبان فارسی. در: محمدرضا باطنی، مسائل زبان شناسی نوین، (صص ۱۵۷-۱۷۴). تهران: انتشارات آگاه.

وبگاه اینترنتی

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (در صورت وجود تاریخ انتشار). عنوان مطلب مورد استفاده (به صورت کج نویسی). برگرفته از: آدرس اینترنتی.

- از شماره گذاری و یا قرارداد خط تیره در آغاز مدخل های فهرست منابع اجتناب شود.

- چنانچه در متن مقاله به بیش از یک اثر از نویسنده ای ارجاع داده می شود، در آثار دوم به بعد این نویسنده از ذکر مجدد نام و نام خانوادگی در فهرست منابع اجتناب و به ارائه سایر مشخصات آثار وی بسنده شود.

- چنانچه اثری در فهرست منابع بیش از یک سطر را به خود اختصاص می دهد؛ سطر دوم به بعد با استفاده از کلید Tab با یک سانتی متر فاصله بیشتر از متن ادامه یابد.

- نویسندگان باید در نگارش مقالات خود از رسم الخط مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی پیروی کنند.

هزینه داوری، ویرایش و چاپ مقاله دویست هزار تومان است که پیش از ارسال پذیرش دریافت می شود.

- مجله در ویرایش زبانی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن آزاد است.

- هیئت تحریریه در پذیرش مقالات آزاد است.

حوزه انتشار، اهداف، و رویکرد نشریه

مجله مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران با هدف پیشبرد پژوهش درباره زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران به‌طور اخص و ارتقاء دانش نظری در باب زبان به‌طور اعم انتشار می‌یابد. در این منطقه از کشور گنجینه وسیعی از زبان‌ها و گویش‌های متنوع از جمله کردی، هورامی، لری، لکی، ترکی و فارسی وجود دارد که مطالعه آن‌ها از جنبه‌های گوناگون بسیار حائز اهمیت است. این مجله مجال و محمل مناسبی برای نشر مقاله‌های اصیل نظری و توصیفی در زمینه این زبان‌ها و گویش‌ها خواهد بود؛ افزون بر این، مطالعات مردم‌شناختی، نشانه‌شناختی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی مرتبط با این زبان‌ها و گویش‌ها که براساس نظریه‌های زبان‌شناسی صورت گرفته باشند، نیز از زمینه‌های مورد توجه این نشریه هستند.

فهرست مطالب

- اصل توالی رسایی در خوشه‌های انسایشی در واژه‌های بسیط در مقایسه با توالی‌های انسایشی در مرز ترکیب ۱
- پگاه آریایی، عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا، ارسلان گلفام، فردوس آفاگل زاده
- واژه‌بست‌های ضمیری کردی موکری: تحلیلی نوایی ۲۵
- قادر اله‌ویسی آذر، صادق محمدی بلبان‌آباد، وحید غلامی، امید ورزنده
- مقایسهٔ بازنمایی معنایی و مفهوم‌سازی‌های فعل پوشیدن و *wear* در زبان‌های فارسی و انگلیسی ۴۷
- بلقیس روشن، فاطمه محمدی
- بازنمود مفاهیم معنایی افعال حرکتی در کردی سورانی: رویکردی شناختی ۶۹
- یدالله فیضی پیرانی، بهروز محمودی بختیاری، آرزو نجفیان، محمدرضا احمدخانی
- آمیختگی مفهومی در عناوین خبر سیاسی ۸۹
- سپیده کیا، حسین رضویان، سحر بهرامی خورشید
- اصطلاحات صوری و جوهری در زبان فارسی: مطالعهٔ موردی برخی «اگر»- ساخت‌ها ۱۰۹
- ساسان ملکی، محمد راسخ‌مهند



Res. article

The Sonority Sequencing Principle in the Affricate Clusters in the Simplex Words in Comparison with the Affricate Sequences at the Boundary of Compounding

Pegah Aryaee¹, Alieh Kord Zafaranlu Kamboziya^{2✉}, Arsalan Golfam², Ferdows Aghagolzadeh³

1- Ph.D. Student of Linguistics, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. 2- Associate Professor of Linguistics, Department of Linguistics, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. 3- Professor of Linguistics, Department of Linguistics, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Received: 2019/06/12

Accepted: 2020/18/03

Abstract

Traditionally it is thought that the organization of components in a syllable and among syllables follows the sonority principles. The sonority factor not only restricts the ordering of phonological units at the syllable level, but also influences the word domain and determines the type of sequences present at the boundary of syllables. The purpose of this study is to investigate the rate of violation of affricate clusters and sequences through the sonority sequencing principle. In order to answer this question, (15446) compound and derivative-compound words for sequence and (14336) simplex words for cluster have been collected from Persian dictionaries and the phonological information related to each word was extracted. The results indicated that: A: The affricates frequency as a second member in the cluster is (5.7) times more than that of the first member and in the sequence is (2.3) times more than the first member. B: The frequency of negative sonority scope in the cluster is (82%) and in the sequence (74%). Also, the violation of the SSP in the cluster is (18%) and in the sequence (26%). C: All the violations of the SSP in clusters in the simplex words are related to the loan words.

Keywords: affricate consonant, compound word, simplex word, cluster, sequence, sonority sequencing principle (SSP).

Citation: Aryaee, P., Kord Zafaranlu Kamboziya, A., Golfam, A., Aghagolzadeh, F. (2021). The Sonority Sequencing Principle in the Affricate Clusters in the Simplex Words in Comparison with the Affricate Sequences at the Boundary of Compounding. *Research in Western Iranian Languages and Dialects*, 9 (34), 1-23. (In Persian)





اصل توالی رسایی در خوشه‌های انسایشی در واژه‌های بسیط در مقایسه با توالی‌های انسایشی در مرز ترکیب

پگاه آریایی^۱، عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا^۲، ارسلان گلفام^۳، فردوس آفاگل‌زاده^۴

۱- دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. ۲- دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. ۳- استاد گروه زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۸

دریافت: ۱۳۹۸/۹/۱۵

چکیده

به‌طور سنتی تصور بر این است که سازمان‌دهی اجزاء در یک هجا و در میان هجاها از اصول رسایی پیروی می‌کند. عامل رسایی نه تنها در چینش واحدهای واجی در سطح هجا محدودیت ایجاد می‌کند، بلکه در حوزه واژه و در تعیین نوع توالی‌های موجود در مرز هجاها نیز تأثیرگذار است. هدف از پژوهش حاضر بررسی میزان تخطی خوشه‌ها و توالی‌های انسایشی‌ها از اصل توالی رسایی است. به‌منظور پاسخ به این پرسش (۱۵۴۴۶) واژه مرکب و مشتق - مرکب برای بررسی توالی و (۱۴۳۳۶) واژه بسیط برای بررسی خوشه از فرهنگ‌های فارسی جمع‌آوری شده و اطلاعات واج‌شناختی مربوط به هر واژه استخراج شده است. نتایج نشان می‌دهد که الف: بسامد انسایشی‌ها به‌مثابه عضو دوم در خوشه (۵/۷) برابر عضو اول و در توالی (۲/۳) برابر عضو اول است؛ ب: بسامد محدوده رسایی منفی در خوشه (۸۲/٪) و در توالی (۷۴/٪) است؛ همچنین میزان تخطی از اصل توالی رسایی در خوشه (۱۸/٪) و در توالی (۲۶/٪) است؛ ج: همه موارد تخطی از اصل توالی رسایی در خوشه‌های موجود در واژه‌های بسیط مربوط به وام‌واژه‌ها است.

کلیدواژه‌ها: همخوان انسایشی، واژه مرکب، واژه بسیط، خوشه، توالی، اصل توالی رسایی.

استناد: آریایی، پگاه؛ کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه؛ گلفام، ارسلان؛ آفاگل‌زاده، فردوس (۱۴۰۰). اصل توالی رسایی در خوشه‌های انسایشی در واژه‌های بسیط در مقایسه با توالی‌های انسایشی در مرز ترکیب. *فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران*، ۹ (۳۴)، ۱-۲۳.

۱. مقدمه

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان همخوان‌ها را به لحاظ شیوه تولید به دو گروه گرفته^۱ و رسا^۲ تقسیم کرد. همخوان‌های گرفته با انسداد کامل یا تنگی قابل توجه مجرای گفتار همراه هستند. ارتعاش تارآواها جزء اصلی تولید همخوان‌های گرفته نیست. برخی از آن‌ها واکدار و برخی بی‌واک هستند. همخوان‌های گرفته شامل همخوان‌های انسدادی، سایشی و انسایشی می‌شود.

انسایشی درواقع یک انسدادی است که در سایشی هم‌اندام یا هم‌محل تولید رهش می‌یابد. برای تولید انسایشی لثوی - کامی [ʃ] ابتدا بست انسدادی در پسِ لثه شکل می‌گیرد و فشار جریان آغازش^۳ در پشت بست انسدادی به وجود می‌آید؛ سپس رهش آن در سایشی لثوی - کامی [ʃ] انجام می‌شود؛ بدین‌گونه انسایشی [ʃ] تولید می‌شود. انسایشی‌ها را نمی‌توان دو همخوان مستقل در نظر گرفت. اول اینکه در زبان‌هایی که خوشه همخوانی آغازی در ابتدای واژه یا هجا ندارند، واژه می‌تواند با یک انسایشی شروع شود؛ برای مثال در زبان فارسی خوشه همخوانی آغازی در ابتدای واژه یا هجا وجود ندارد، اما واژه‌هایی مانند «چتر» [ʃatr] و «جنگ» [dʒanʃ] با انسایشی شروع می‌شوند که یک همخوان به‌شمار می‌رود و این واژه‌ها دارای ساخت هجایی CVCC هستند. دوم اینکه انسایشی‌ها در جفت‌های کمینه مانند «خوب» [xub]، «جوب» [dʒub]، «چوب» [ʃub] معادل یک همخوان عمل می‌کنند. سوم اینکه در نظریه‌های دارای واحدهای زمان‌مند^۴، انسایشی‌ها معادل یک واحد زمان‌مند به‌شمار می‌روند که از دو جزء متوالی ساخته شده‌اند.

کنار هم قرار گرفتن همخوان‌ها در درون یک هجا خوشه^۵ نامیده می‌شود. تشکیل خوشه‌های همخوانی تابع قوانینی است که جزئی از نظام آوایی زبان را تشکیل می‌دهند و از این رو انواع اجزای سازنده خوشه‌ها از نظر تولیدی و نیز تعداد اجزای تشکیل‌دهنده، از زبانی به زبان دیگر متفاوت است. از لحاظ تعداد اعضاء، خوشه‌های زبان فارسی دوهمخوانی هستند^۶. توالی‌های سه‌همخوانی فقط در محل اتصال دو هجا دیده می‌شوند و این هنگامی است که هجای اول از نوع CVCC باشد (ثمره، ۱۳۷۸: ۱۱۴).

1. obstruent
2. sonorant
3. initiation
4. timing units
5. cluster
6. sequence

به‌طور سنتی تصوّر بر این است که سازمان‌دهی اجزاء در یک هجا و در سرتاسر هجا از اصول رسایی پیروی می‌کند، ویژگی‌ای که اجزای مختلف را براساس رساترین به کم‌رساترین جزء دسته‌بندی می‌کند. گرچه ماهیت رسایی به‌خودی خود بسیار بحث‌برانگیز است، اما مقیاس زیر با توجّه به افزایش رسایی چیزی است که قابل قبول همگان است:

انسدادی‌ها > سایشی‌ها > خیشومی‌ها > روان‌ها > غلت‌ها > واکه‌ها.

یکی از عوامل مؤثر در محدودیت‌های واج‌آرایی، میزان رسایی واحدهای واجی است. عامل رسایی نه‌تنها در باهم‌آیی واحدهای واجی در سطح هجا محدودیت ایجاد می‌کند، بلکه در حوزه‌ واژه و در تعیین نوع توالی‌های موجود در مرز هجاها نیز تأثیرگذار است؛ به‌طوری که در یک توالی همخوانی در مرز دو هجا، هرچه همخوان پایانی هجای اول از همخوان آغازی هجای پس از خود رساتر باشد، آن توالی به ساخت بهینه نزدیک‌تر است و از قانون مجاورت هجا پیروی می‌کند.

در پژوهش حاضر با استفاده از داده‌های مربوط به خوشه‌های انسایشی در واژه‌های بسیط و توالی‌های انسایشی در واژه‌های مرکّب و مشتق - مرکّب در زبان فارسی به‌دنبال پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر هستیم: ۱- همخوان‌های انسایشی در کدام موقعیت از خوشه و توالی در مقایسه باهم بسامد بیشتری دارند؟ ۲- همخوان‌های انسایشی در کدام یک از خوشه و توالی از اصل توالی رسایی^۱ بیشتر تخطی می‌کنند؟

برخی از مهم‌ترین آثاری که به بررسی رفتار توزیعی واج‌های زبان فارسی پرداخته‌اند از این قرارند: ثمره (۱۳۷۸) در بحث پیرامون محدودیت‌های حاکم بر خوشه‌های همخوانی عنوان می‌کند که شمار بالقوه خوشه‌های دوهمخوانی با توجّه به (۲۳) همخوان زبان فارسی عبارت‌اند از: $(23 \times 23 = 529)$. این تعداد فقط ممکن است در مرز بین دو واژه وجود داشته باشد، زیرا توالی دو همخوان در این محل تابع هیچ قاعده ساختی نیست و تنها بر مبنای تصادف صورت می‌گیرد و در نتیجه محدودیت هم‌نشینی به صفر می‌رسد. از مجموع (۵۲۹) خوشه بالقوه، فقط (۳۳۱) مورد می‌تواند در موضع اتصال دو هجا واقع شود و باز از این تعداد تنها (۲۰۵) خوشه می‌تواند در درون هجا قرار گیرد. (محدودیت مجاورت همخوان‌ها در مرز دو هجا یا درون یک هجا می‌تواند به‌ترتیب ناشی از قانون مجاورت هجا^۲ و اصل مرز اجباری^۳ باشد). ثمره نتیجه می‌گیرد که بیشترین محدودیت تولیدی در مورد خوشه‌های درون‌هجایی

1. Sonority Sequencing Principle (SSP)
2. Syllable contact law (SCL)
3. Obligatory Contour Principle (OCP)

اعمال می‌شود، اما در مرز دو هجا، محدودیت تولیدی به مراتب کمتر است. وی در این اثر تنها خوشه‌های همخوانی درون‌هجایی را بررسی کرده و بحث درباره خوشه‌های درون‌واژه‌ای را به زمان تحلیل ساختمان واژه موکول کرده است.

علم‌الهدی^۱ (۲۰۰۰) توصیف آماری کاملی از مشخصات هجا در زبان فارسی معیار معاصر (لهجه تهرانی) به دست داده است که توجه خاصی به محدودیت‌های واج‌آرایی دارد. هدف این پژوهش شرح و توصیف هجاهایی است که در زبان فارسی مجاز هستند و نیز هجاهایی که گرایش بیشتری به استفاده از آن وجود دارد. یکی از موضوعات اصلی این فرضیه است که مقدار رسایی هرچه به سمت حاشیه هجا پیش می‌رود، کمتر می‌شود. در این پژوهش فرض شده است که هجا ساختی سلسله‌مراتبی دارد که از آغاز و میانه تشکیل شده و میانه نیز خود از هسته و پایانه تشکیل شده است. آنچه موجب شده ساخت سلسله‌مراتبی برای هجای فارسی در نظر گرفته شود این فرضیه است که واکه و همخوان‌هایی که پس از آن در هجا می‌آیند، یک واحد را تشکیل می‌دهند، درحالی که آغاز از میانه، مستقل است. وی با اشاره به اینکه سیستم هجایی زبان فارسی بسیار ساده است، سه نوع هجای CV، CVC و CVC را در زبان فارسی معرفی کرده است.

بی‌جن‌خان (۱۳۸۴) محدودیت‌های واج‌آرایی در سطح هجای زبان فارسی را بررسی و محدودیت‌های جهانی واج‌آرایی و موضوع محدودیت‌های جهانی در ترکیب واج‌ها برای واژه‌سازی را مطرح کرده است. وی هجا را به منزله مهم‌ترین واحد زبانی برای مطالعه محدودیت‌های حاکم بر واج‌آرایی معرفی کرده و رابطه مقیاس رسایی واج‌ها و ساخت هجا و همچنین «اصل توالی رسایی» را بررسی کرده است.

منصوری (۱۳۸۸) مباحث گوناگونی از جمله مقایسه گونه‌های زبانی و تأثیر میزان رسایی در ساختار هجا را مطرح کرده است. وی در بخش ساخت هجا توضیح مختصری درباره واج‌آرایی زبان فارسی در سطح هجا ارائه داده و محدودیت‌های واج‌آرایی را در جایگاه آغاز، هسته و پایانه توصیف کرده است. در فصل ششم، با بیان اینکه در واج‌آرایی معیار رسایی، عاملی تعیین‌کننده قلمداد می‌شود، رابطه بسامد واج‌ها و معیار رسایی را بررسی کرده است. وی پس از تبیین مفهوم رسایی، ارائه میزان و درجات رسایی واج‌ها در زبان فارسی و بررسی اصل توالی رسایی در زبان فارسی، به این نتیجه رسیده است که واج‌آرایی در زبان فارسی از معیار رسایی به‌طور کامل پیروی نمی‌کند و گاه واج‌های با رسایی کمتر به

مرکز هجا نزدیک‌تر هستند.

نویدی باغی (۱۳۹۲) آرایش هسته هجاها نسبت به هم در واژگان بسیط دوهجایی، نوع آرایش هجاها به لحاظ وزنی و بررسی توالی همخوان‌ها در مرز هجاها و میزان تحقق قانون مجاورت هجا در واژه‌های بسیط چندهجایی را بررسی کرده است.

کرد زعفرانلو کامبوزیا و دیگران (۱۳۹۳) میزان رعایت قانون مجاورت هجا در واژه‌های بسیط چندهجایی را بررسی کرده‌اند. به منظور انجام این پژوهش (۹۵۵۳) واژه بسیط چندهجایی از فرهنگ یک جلدی مشیری جمع‌آوری شده است. در داده‌های پیش‌گفته (۴۶۹۴) توالی همخوانی در مرز هجا مشاهده و شیب رسایی در آن‌ها محاسبه شده است. با توجه به نتایج این پژوهش، (۴۵٪) از توالی‌ها دارای افت رسایی است و در (۵۵٪) از توالی‌ها قانون مجاورت هجا رعایت شده است؛ همچنین در (۶۸٪) از مجاورت‌های موجود در واژه‌های بسیط فارسی سره، افت رسایی در توالی‌های همخوانی صورت گرفته است. در نتیجه با وجود اینکه قانون مجاورت هجا در بیشتر توالی‌های همخوانی فارسی سره رعایت می‌شود، به طور کلی مجاورت همخوان‌ها در مرز هجاها و واژه‌های بسیط بررسی شده، به قانون مجاورت هجا محدود نیست.

رحیمی و دیگران (۱۳۹۴) تغییرات رسایی در مرز هجاها و زبان فارسی را بررسی کرده‌اند. به این ترتیب که توالی‌های همخوانی در مرز هجا در بیش از پنجاه هزار واژه زبان فارسی استخراج شده و سطوح رسایی برای انواع همخوان‌ها به صورت: روان‌ها (۵)، خیشومی‌ها (۴)، سایشی‌ها (۳)، انسایشی‌ها (۲)، انسدادی‌ها (۱)، تعریف شده است؛ سپس احتمال وقوع همخوان‌ها و باهم‌آیی همخوان‌ها در مرز هجاها یک‌بار با تحلیل داده‌های زبان فارسی و بار دیگر با تحلیل نمونه‌های پیکره^۱ زبان فارسی بررسی شده است. نتایج بیان‌گر آن است که تعداد نمونه‌های دارای افت رسایی در مرز هجاها و واژگان زبان فارسی بیشتر رخ می‌دهد و همین گرایش به افت رسایی در پیکره زبان فارسی نیز دیده می‌شود.

۲- روش‌شناسی پژوهش

نوشتار پیش رو از نوع توصیفی - تحلیلی است. داده‌ها به روش اسنادی جمع‌آوری شده است. به منظور انجام این پژوهش، تعداد (۱۶۶۰) خوشه همخوانی در (۱۴۳۳۶) واژه بسیط و تعداد (۱۰۵۳۶) توالی همخوانی در (۱۵۴۴۶) واژه مرکب و مشتق - مرکب، شامل مقولات اسم، صفت و قید از فرهنگ

هشت‌جلدی سخن^۱ (انوری، ۱۳۸۱) و دیگر فرهنگ‌های فارسی همچون فرهنگ زبان فارسی (مشیری، ۱۳۶۹) و فرهنگ معین (معین، ۱۳۸۱)، جمع‌آوری شده است. اطلاعات واج‌شناختی مربوط به هر واژه در نرم‌افزار اکسل ثبت و بررسی شده است. علت استفاده از این نرم‌افزار استفاده آسان و در دسترس بودن، انعطاف‌پذیری و قابلیت تطبیق زیاد، توان بالا در تجزیه و تحلیل داده‌ها، قابلیت بی‌نظیر ساخت نمودارها، امکان فرمت‌بندی متغیرها و صرفه‌جویی در زمان است. این نرم‌افزار به‌میزان مناسبی می‌تواند در انجام کارهایی تکراری با پیش‌بینی رفتار کاربر، به کاربران کمک کند. اطلاعاتی که برای هر واژه ثبت شده عبارت‌اند از: مقولهٔ واژگانی، ریشه، بازنمایی روساختی و زیرساختی آوایی، ساخت هجایی (CVCV...)، تعداد هجا، تعداد تکواژ، توالی همخوانی بین تکواژ اول و دوم تا تکواژ سوم و چهارم، عدد رسایی هر نوع توالی، خوشهٔ همخوانی در هر هجا و عدد رسایی مربوط به آن. از این میان تعداد (۱۰۲) خوشه و (۵۸۵) توالی دارای همخوان‌های انسایشی یافت شده است که در انجام پژوهش حاضر مورد استفاده قرار گرفته است.

۳- اصول واج‌آرایی

با توجه به اینکه ممکن است نظریه‌های زبانی مطرح‌شده در حوزهٔ واج‌آرایی، به‌تنهایی پاسخ‌گوی پارامترهای موجود در واج‌آرایی یک زبان نباشند، از مجموع چند اصل و نظریهٔ جهانی و چند زیرنظریهٔ مطرح در حوزهٔ واج‌آرایی و اصول هجابندی در تحلیل‌های این پژوهش می‌توان استفاده کرد.

۳-۱- اصول هجابندی

«هجابندی» عملیاتی واجی است که طی آن، هر واج، ساختار مربوط به خود را می‌یابد (گاسمن^۲، ۲۰۰۲: ۱۰۷). هایمن^۳ (۱۹۷۵) به‌نقل از پولگرام^۴ (۱۹۷۰)، با شناسایی نوعی تشابه میان ساختمان هجا و واژه، سه اصل را پیشنهاد می‌کند:

۳-۱-۱- اصل حداکثر ساختمان هجای باز^۵

براساس این اصل، پس از هر واکه در واژه، مرز هجایی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، واژه‌هایی همچون

۱. این فرهنگ دارای (۸۰) هزار مدخل اصلی، (۴۰) هزار مدخل فرعی و (۱۷۰) هزار مثال است. مثال‌های ارائه‌شده در این فرهنگ از (۸۰۰) اثر منظوم و منثور جمع‌آوری شده است.

2. E. Gussman

3. L. M. Hyman

4. E. Pulgram

5. Principle of Maximal Open Syllabicity

«rooster» و «master» به صورت /ru\$ster/ و /ma\$ster/ تقطیع هجایی می‌شوند تا هجای اول به صورت باز به دست آید؛ ولی از آنجاکه وقوع واکه‌های نرم /ɪ, u, ə, æ/ در موضع پایان هجا در انگلیسی مجاز نیست، هجابندی واژه «master» به صورت /ma\$ster/ صحیح نیست و باید به شیوه دیگری عمل کرد (هایمن، ۱۹۷۵: ۱۸۹)

۳-۱-۲- اصل حداقل پایانه و حداکثر آغازه^۱

اگر هجایی را به دلیل اینکه واکه‌اش در پایان قرار نمی‌گیرد، نتوان به صورت باز نگه داشت، در این صورت باید هر تعداد همخوان که ضروری است و نه بیشتر، از آغاز هجای بعدی جدا نموده و به هجای قبل منتقل کرد تا هجایی با پایانه مجاز ایجاد شود و به این ترتیب، واکه از موضع پایان هجا دور شود. در صورتی که همخوان یا همخوان‌هایی نتوانند در موضع آغازه هجای بعدی قرار گیرند، باید از آغازه آن هجا هر تعداد همخوان که برای شکل آغازین مجاز، ضروری است، نگه داشت و بقیه را به هجای قبل به منزله پایانه افزود تا یک هجای بسته ایجاد شود. بر این اساس، تقطیع هجایی واژه «employ» به صورت «em\$ploy» خواهد بود؛ زیرا خوشه /mpl/ در آغاز واژه یا هجا در زبان انگلیسی مجاز نیست (هایمن، ۱۹۷۵: ۱۸۹).

۳-۱-۳- اصل پایانه بی‌قاعده^۲

اگر نقل و انتقال لازم از آغاز هجا به موضع پایان هجای قبلی، منتهی به پیدایش خوشه‌های غیر مجاز از همخوان‌ها در پایان هجا شود، پایانه هجا باید بار این بی‌قاعدگی را به دوش بکشد نه آغازه‌های هجای بعدی، برای مثال، در زبان اسپانیایی واژه «transcriber» براساس اصل اول باید به صورت «tra\$nscribir» تقطیع شود؛ اما چون خوشه‌های /nscri/ در زبان اسپانیایی، در آغاز واژه یا هجا قرار نمی‌گیرد، /n/ باید به هجای اول منتقل گردد تا صورت tran\$scribir حاصل شود. با این حال /scri/ نیز یک زنجیره قابل قبول برای آغاز واژه نیست، ولی خوشه /ns/ نیز نمی‌تواند در پایان واژه اسپانیایی بیاید. پس بار این بی‌قاعدگی به دوش پایانه می‌افتد و /s/ نیز به پایانه هجای قبل افزوده می‌شود و نتیجه حاصل، تقطیع واژه به شکل «trans\$cribir» خواهد بود. اصل سوم پولگرام ناظر بر این حقیقت است که بسیاری از زبان‌ها، زنجیره‌های همخوانی طولانی‌تر را در پایان هجا بیشتر می‌پذیرند تا در آغاز آن (هایمن، ۱۹۷۵: ۲۹۵).

۲-۳- رسایی

کرد زعفرانلو کامبوزیا (۱۳۸۵) به نقل از گرینبرگ^۱ (۱۹۷۸)، اصولی را به مثابه مهم‌ترین ویژگی‌های بین زبانی خوشه‌های همخوانی بیان می‌کند. این اصول سه‌گانه عبارت‌اند از: قانون مجاورت هجا^۲؛ اصل توالی رسایی^۳ و اصل مرز اجباری^۴.

۱-۲-۳ قانون مجاورت هجا

یکی از اصول مطرح در واج‌شناسی خودواحد است. براساس این، در لایه خودواحد، مجاورت دو خودواحد یکسان مجاز نیست. اساساً اگر توالی واحدهای مستقل یکسان در یک اشتقاق وجود داشته باشد، اصل مرز اجباری مانند صافی عمل کرده آن دو را یکی می‌کند (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۵: ۵۳).

۲-۲-۳ اصل توالی رسایی

آواهای گفتاری برحسب بلندی ذاتی یا رسایی با یکدیگر متفاوت هستند. آواهای گفتار می‌توانند برحسب «رسایی» نسبی درجه‌بندی شوند. به مقدار صدای آزادشده در حین تولید، یک واحد واجی رسایی گفته می‌شود (روکا^۵، ۱۹۹۴: ۱۵۲). در واج‌شناسی، رسایی اصطلاحی است که برای تعریف ساختار هجا استفاده می‌شود. مرکز هجا به مثابه جایگاهی که دارای بیشترین رسایی است با عنوان قلّه رسایی تعریف می‌شود (کریستال^۶، ۲۰۰۸: ۴۴۲). واکه [a] نسبت به واکه [i] رسایی بیشتری دارد و میزان رسایی واکه [i] هنگامی که با بیشترین قدرت تولید شود، به اندازه میزان رسایی واکه [a] نخواهد بود (کتفورد^۷، ۲۰۰۲: ۱۶۵). روکا (۱۹۹۷) رسایی را میزان صدای تولیدشده هنگام تلفظ یک واحد آوایی می‌داند. بر این اساس هرچه بست تولیدی تنگ‌تر و باریک‌تر باشد، میزان رسایی کمتر است و برعکس، هرچه بست تولیدی وسیع‌تر باشد، میزان رسایی نیز بیشتر می‌شود (روکا، ۱۹۹۷: ۱۵۲). «اصل توالی رسایی»، مدیریت قواعد واج‌آرایی و تنظیم منطقی توالی آواهای گفتار است (هیز^۸، ۲۰۰۹: ۷۷). کنستوویچ^۹ (۱۹۹۴) اصل توالی رسایی را افزایش میزان رسایی از آغاز به سمت هسته و کاهش میزان

1. J. Greenberg
2. SCL
3. SSP
4. OCP
5. I. Roca
6. D. Crystal
7. J. C. Catford
8. B. Hayes
9. M. Kenstowicz

رسایی از هسته به سمت پایانه می‌داند؛ سپس در ادامه می‌افزاید، اگرچه در مورد چیستی و تعریف توالی رسایی در زبان‌ها، نادانسته‌های فراوانی وجود دارد، اما واج‌شناسان طبقه‌بندی واجی واحدی را به ترتیب از رساترین به کم‌رساترین پذیرفته‌اند. این طبقه‌بندی در بازنمایی زیر آمده است؛ علامت «<» نشان‌دهنده میزان رسایی بیشتر است، برای مثال در « $y > x$ » نشان‌دهنده میزان رسایی بیشتر y نسبت به x است. طبقه‌بندی واجی براساس رسایی به صورت زیر است:

«واکه‌ها < غلت‌ها < روان‌ها < خیشومی‌ها < انسدادی‌ها»

بنابراین، واکه‌ها رساترین و انسدادی‌ها، کم‌رساترین واج‌ها هستند (کنستوویچ، ۱۹۹۴: ۲۵۴). گوسکوا (۲۰۰۴) به نقل از سلکرک^۱ (۱۹۸۴)، تقسیم‌بندی ریزتری ارائه می‌دهد (گوسکوا^۲، ۲۰۰۴: ۷):

$$p, t, k < b, d, g < f < v, z, \delta < s < m, n < l < r$$

کار^۳ (۱۹۹۳: ۸)، بازهم تقسیم‌بندی را ریزتر کرده است:

$$k, t, p < g, d, b < j, s, f < z, v, \delta < n, m < l < r < u, i < o, e < a$$

۳-۲-۳- قانون مجاورت هجا

قانون مجاورت هجا را اولین بار، موری و ونمان^۴ (۱۹۸۳) و ونمان (۱۹۸۸) ارائه دادند. آنان کوشیدند الگوی هجابندی و تغییرات آوایی در مرزهای هجا را در قالب قانون (الف) بیان کنند:

قانون (الف): «قدرت همخوانی^۵ یک جفت آوای مجاور β و α در پایانه هجای اول و β در آغاز هجای دوم) تمایل دارد از پایانه α به سمت آغاز β افزایش یابد.»

به عبارت دیگر، هنگام تولید همخوان پایانه α ، هوا تا حد ممکن آزادانه جریان یابد و در آغاز β هجای بعد تا حد ممکن با مانع برخورد کند.

۳-۳- رسایی و اصل مرز اجباری

برخی از زبان‌شناسان از جمله دیویس^۶ (۱۹۹۸)، پارکر^۷ (۲۰۰۲) و گوسکوا (۲۰۰۴)، در عین پابندی به قانون ونمان، آن را با توجه به «رسایی»، بازتعریف کرده‌اند؛ به طوری که رسایی و قدرت همخوانی،

1. E. Selkirk

2. M. Gouskova

3. Ph. Carr

4. R. W. Murray & Th. Vennemann

5. consonantal strength

6. S. Davis

7. S. G. Parker

دو پدیده عکس یکدیگر هستند. اگر بخواهیم «مقیاس قدرت همخوانی» و نمان را با «اصل سلسله‌مراتب رسایی»^۱ که گوسکوا (۲۰۰۴) به نقل از یسپرسن (۱۹۰۴)، ارائه نموده است، مقایسه کنیم؛ دو سلسله‌مراتب زیر را خواهیم داشت:

مقیاس قدرت همخوانی و نمان: ر-گونه‌ها > کناری‌ها > خیشومی‌ها > سایشی‌های واکدار > سایشی‌های بی‌واک > انسدادی‌های واکدار > انسدادی‌های بی‌واک (ونمان، ۱۹۸۸: ۹).

سلسله‌مراتب رسایی یسپرسن: غلت‌ها < ر-گونه‌ها < کناری‌ها < خیشومی‌ها < سایشی‌های واکدار < انسدادی‌های واکدار < سایشی‌های بی‌واک < انسدادی‌های بی‌واک (گوسکوا، ۲۰۰۴: ۲۰۸).

باوجود برخی اختلافات درزمینه جایگاه انسدادی‌ها و سایشی‌ها در این دو مقیاس، آنچه مورد توافق همگان است، روند عکس این دو مقیاس است؛ بنابراین با توجه به اصل توالی رسایی و مقیاس قدرت همخوانی، قانون مجاورت هجا را می‌توان به صورت (ب) بازنویسی کرد:

قانون (ب): در یک جفت β و α در مرز دو هجا، توالی رسایی از α (پایانه) به سمت β (آغاز) تمایل به کاهش دارد.

گوسکوا (۲۰۰۴: ۲۱۱) رتبه‌بندی زیر را برای همخوان‌های هم‌جوار موجود در پایانه هجای اول و آغاز هجای دوم براساس اصل توالی رسایی برگرفته از یسپرسن (۱۹۰۴) ترسیم می‌کند.

جدول (۱). رتبه‌بندی همخوان‌های پایانه هجای اول و آغاز هجای دوم براساس اصل توالی رسایی (گوسکوا، ۲۰۰۴: ۲۱۱)

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15
w.t	w.s	w.d	w.z	w.n	w.l	w.r	w.w	r.w	l.w	n.w	z.w	d.w	s.w	t.w
	r.t	r.s	r.d	r.z	r.n	r.l	r.r	l.r	n.r	z.r	d.r	s.r	t.r	
		l.t	l.s	l.d	l.z	l.n	l.l	n.l	z.l	d.l	s.l	t.l		
			n.t	n.s	n.d	n.z	n.n	z.n	d.n	s.n	t.n			
				z.t	z.s	z.d	z.z	d.z	s.z	t.z				
					d.t	d.s	d.d	s.d	t.d					
						s.t	s.s	t.s						
							t.t							
-7	-6	-5	-4	-3	-2	-1	0	1	2	3	4	5	6	7

هر یک از همخوان‌های موجود در جدول (۱)، نماینده طبقه طبیعی خود هستند. منظور از «t.w» آن است که «w» در پایانه هجای اول و «t» در آغاز هجای دوم قرار دارد. اعداد پایین جدول از تفریق عدد رسایی همخوان‌های هر ستون به دست آمده‌اند. با توجه به جدول (۱) به نظر می‌رسد که بهترین حالت مواردی است که پایانه هجای اول، رساترین واحد واجی و آغاز هجای بعدی، کم‌رساترین واحد

واجی باشد که در این صورت قانون مجاورت هجا در حدّ اعلای خود رعایت می‌شود. با توجّه به اینکه رساترین همخوان‌ها، «غلت‌ها» و کم‌رساترین آن‌ها، «انسدادی‌های بی‌واک» هستند، می‌توان توالی بهینه زیر را در نظر گرفت. (کرد زعفرانلو کامبوزیا و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۱۶):

همخوان‌های پایانه: «غلت > روان > کناری > خیشومی > سایشی واکدار > انسدادی واکدار > سایشی بی‌واک > انسدادی بی‌واک».

همخوان‌های آغاز: «انسدادی بی‌واک > سایشی بی‌واک > انسدادی واکدار > سایشی واکدار > خیشومی > کناری > روان > غلت».

پارکر (۲۰۰۸: ۶۰) واحدهای واجی را از کم‌رساترین تا رساترین، در هفده گروه به‌صورتی که در جدول (۲) ارائه شده، درجه‌بندی کرده است. آنچه در پژوهش حاضر به‌منظور محاسبه عدد رسایی استفاده خواهد شد، مقادیر موجود در جدول (۲) است:

جدول (۲). سلسله‌مراتب رسایی براساس پارکر (۲۰۰۸: ۶۰)

طبقه طبیعی ^۱	عدد رسایی	طبقه طبیعی	عدد رسایی
واکه افتاده	۱۷	تکریری‌ها ^۲	۸
واکه میانی حاشیه‌ای ^۳ (به‌استثنای [ə])	۱۶	خیشومی‌ها	۷
واکه افراشته حاشیه‌ای (به‌استثنای [i])	۱۵	سایشی‌های واکدار	۶
واکه میانی مرکزی ^۴ ([ə])	۱۴	انسایشی‌های واکدار	۵
واکه افراشته مرکزی ^۵ [i]	۱۳	انسدادهای واکدار	۴
غلت‌ها	۱۲	سایشی‌های بی‌واک ([h])	۳
ناسوده رانگی ^۶ ([l])	۱۱	انسایشی‌های بی‌واک	۲
زنشی‌ها ^۷	۱۰	انسدادی‌های بی‌واک ([ʔ])	۱
کناری‌ها ^۸	۹		

۴- ارائه و تحلیل داده‌ها

پس از استخراج اطلاعات مورد نیاز از واژه‌های جمع‌آوری شده، جدول بسامد خوشه‌ها و توالی‌ها، رسم شده است. از مجموع (۱۴۳۳۶) واژه بسیط جمع‌آوری شده، تعداد (۱۶۶۰) خوشه به‌دست آمده است. از

1. natural class
2. trills
3. peripheral
4. interior
5. rhotic approximants
6. flaps
7. laterals

این میزان خوشه، در مجموع همخوان‌های انسایشی در هر دو موقعیت عضو اول و دوم، دارای فراوانی (۱۰۲) هستند؛ همچنین از مجموع (۱۵۴۴۶) واژه مرکب و مشتق - مرکب، (۱۰۵۳۶) توالی به‌دست آمده است که تعداد (۵۸۵)، توالی، دارای همخوان‌های انسایشی هستند.

واج‌های زبان فارسی از شش واکه و (۲۳) همخوان تشکیل شده است. با توجه به سه نوع هجا، شمار بالقوه هجاها در زبان فارسی (۷۶۳۱۴) خواهد بود. این عدد بر مبنای این فرض محاسبه شده است که در زنجیره هم‌نشینی، هیچ‌گونه محدودیتی درمورد قرارگرفتن واج‌ها در کنار هم وجود نداشته باشد؛ اما درواقع وضع به این صورت نیست؛ زیرا هر آوا در زنجیره هم‌نشینی، در مجاورت با آواهای دیگر دارای محدودیت یا فشار ساختی^۱، است. درنتیجه، تعداد بالفعل هجاها که در ساختمان زبان شرکت دارند، حتی از یک‌دهم عدد یادشده، کمتر خواهد بود (ثمره، ۱۳۷۸: ۱۱۱).

در داده‌های مورد بررسی، چه در خوشه‌های واژه‌های بسیط و چه در توالی‌های واژه‌های مرکب و مشتق - مرکب، دو انسایشی [dʒ و tʃ] بسامد حضور کمتری نسبت به دیگر همخوان‌ها دارند. با توجه به هجده همخوان گرفته در زبان فارسی، به‌صورت بالقوه همخوان‌های انسایشی باید هجده نوع خوشه یا توالی با همخوان‌های گرفته به‌عنوان عضو اول خوشه یا توالی تولید کنند؛ اما به‌صورت بالفعل این تعداد برای خوشه‌ها پنج نوع و برای توالی‌ها پانزده نوع است.

جدول (۳). انواع خوشه‌ها و توالی‌های انسایشی با همخوان‌های گرفته (انسایشی عضو اول)

ردیف	همخوان انسایشی عضو اول + همخوان گرفته عضو دوم	عدد رسایی	توالی		خوشه	
			فراوانی	درصد از کل توالی‌ها (۵۸۵)	فراوانی	درصد از کل خوشه‌ها (۱۰۲)
۱	انسایشی بی‌واک - سایشی بی‌واک	$۱ = (۲) - ۳$	۳	۰/۵۱	۰	۰
۲	انسایشی واکدار - سایشی واکدار	$۱ = (۵) - ۶$	۸	۱/۳۶	۲	۱/۹۶
۳	انسایشی بی‌واک - انسدادی واکدار	$۲ = (۲) - ۴$	۱۴	۲/۳۹	۰	۰
۴	انسایشی بی‌واک - سایشی واکدار	$۴ = (۲) - ۶$	۰	۰	۰	۰
۵	انسایشی بی‌واک - انسایشی واکدار	$۳ = (۲) - ۵$	۰	۰	۰	۰
۶	انسایشی واکدار - سایشی بی‌واک	$-۲ = (۵) - ۳$	۳۵	۵/۹۵	۱	۰/۹۸
۷	انسایشی واکدار - انسدادی بی‌واک	$-۴ = (۵) - ۱$	۲۹	۴/۹۵	۰	۰
۸	انسایشی بی‌واک - انسدادی بی‌واک	$-۱ = (۲) - ۱$	۱۳	۲/۲۲	۰	۰
۹	انسایشی واکدار - انسدادی واکدار	$-۱ = (۵) - ۴$	۴۴	۷/۵۲	۴	۳/۹۲
۱۰	انسایشی واکدار - انسایشی بی‌واک	$-۳ = (۵) - ۲$	۱	۰/۱۷	۰	۰
	مجموع	----	۱۴۷	۲۵/۱۲	۷	۶/۸۶

جدول (۳) انواع توالی‌ها و خوشه‌هایی را نشان می‌دهد که عضو اوّل یک انسایشی و عضو دوم یک همخوان گرفته است. برای محاسبه جمع جبری عدد رسایی هر خوشه یا توالی طبق سلسله‌مراتب رسایی پارکر (۲۰۰۸) به این روش عمل می‌کنیم: برای مثال در توالی یا خوشه «انسایشی بی‌واک + سایشی بی‌واک»، عدد رسایی انسایشی بی‌واک (۲) و عدد رسایی سایشی بی‌واک (۳) است؛ در نتیجه معادله $(۲) - (۳) = ۱$ را خواهیم داشت و جمع جبری عدد رسایی این دو همخوان عدد (۱) خواهد بود. درصد خوشه‌های «انسایشی + همخوان‌های گرفته» از مجموع خوشه‌های دارای همخوان انسایشی یافت شده در واژه‌های بسیط، $(۶/۸۶\%)$ و درصد توالی‌های یافت‌شده در مرز ترکیب از این نوع، $(۲۵/۱۲\%)$ است. براساس جدول (۳) از ده نوع خوشه یا توالی بالقوه، تنها سه ردیف خوشه و هشت ردیف توالی دارای فراوانی است، همچنین پنج ردیف در محدوده عدد رسایی مثبت و شش ردیف در محدوده عدد رسایی منفی است. در خوشه‌های گرفته‌ای که همخوان انسایشی عضو اوّل است، (۲۹%) در محدوده مثبت و (۷۱%) در محدوده منفی است. در توالی‌هایی از این نوع (۱۷%) در محدوده رسایی مثبت و (۸۳%) در محدوده رسایی منفی است. تمام واژه‌های بسیطی که دارای خوشه‌های «انسایشی + همخوان گرفته» هستند، از وام‌واژه‌های عربی‌اند. این واژه‌ها عبارت‌اند از: «رجس» [redʒs]، «حجب» [hodʒb]، «عجب» [ʔodʒb]، «مجد» [madʒd]، «وجد» [vadʒd]، همچنین خوشه‌هایی که در محدوده رسایی مثبت قرار دارند، در دو وام‌واژه عربی «هجو» [hadʒv] و «عجز» [ʔadʒz] دیده می‌شوند. رفتار انسایشی‌ها در خوشه‌ها و توالی‌های گرفته به‌مثابه عضو اوّل در رابطه با اصل توالی رسایی شباهت زیادی به هم دارد و در هر دو مورد بیشتر گرایش به تبعیت از این اصل دیده می‌شود. با این حال میزان تخطی در خوشه‌های «انسایشی + همخوان گرفته» بیشتر است؛ که البته این تخطی مربوط به ورود وام‌واژه‌ها به زبان فارسی است؛ در غیر این صورت در این نوع خوشه‌ها (۱۰۰%) از اصل توالی رسایی پیروی می‌شود.

جدول (۴). انواع خوشه‌ها و توالی‌های انسایشی با همخوان‌های رسا (انسایشی عضو اوّل)

ردیف	همخوان انسایشی عضو اوّل و همخوان رسا عضو دوم	عدد رسایی	توالی		خوشه	
			فراوانی	درصد از کلّ توالی‌ها (۵۸۵)	فراوانی	درصد از کلّ خوشه‌ها (۱۰۲)
۱	انسایشی واکدار - خیشومی	$۷ - (۵) = ۲$	۱۰	۱/۷۰	۳	۲/۹۴
۲	انسایشی واکدار - تکریری	$۸ - (۵) = ۳$	۷	۱/۱۹	۵	۴/۹

ادامه جدول (۴). انواع خوشه‌ها و توالی‌های انسایشی با همخوان‌های رسا (انسایشی عضو اول)

ردیف	همخوان انسایشی عضو اول و همخوان رسا عضو دوم	عدد رسایی	توالی		خوشه	
			فراوانی	درصد از کل توالی‌ها (۵۸۵)	فراوانی	درصد از کل خوشه‌ها (۱۰۲)
۳	انسایشی بی‌واک - خیشومی	$۷ - (۲) = ۵$	۶	۱/۰۲	۰	۰
۴	انسایشی بی‌واک - تکریری	$۸ - (۲) = ۶$	۲	۰/۳۴	۰	۰
۵	انسایشی واکدار - ناسوده کناری	$۹ - (۵) = ۴$	۱	۰/۱۷	۲	۱/۹۶
۶	انسایشی واکدار - ناسوده کامی	$۱۲ - (۵) = ۷$	۱	۰/۱۷	۰	۰
۷	انسایشی بی‌واک - ناسوده کامی	$۱۲ - (۵) = ۷$	۱	۰/۱۷	۰	۰
۸	انسایشی بی‌واک - ناسوده کناری	$۹ - (۲) = ۷$	۰	۰	۰	۰
	مجموع	----	۲۸	۴/۷۸	۱۰	۹/۸

در جدول (۴) انواع توالی‌ها و خوشه‌های «انسایشی + همخوان رسا» ارائه شده است. درصد این نوع خوشه‌ها از مجموع خوشه‌های دارای همخوان انسایشی یافت شده در واژه‌های بسیط، (۹/۸٪) و درصد توالی‌های یافت شده در مرز ترکیب از این نوع (۴/۷۸٪) است. از مجموع فراوانی توالی‌های دارای همخوان انسایشی، فراوانی توالی‌های «انسایشی + همخوان رسا» درصد کمی دارد. با نگاهی به محدوده عدد رسایی در جدول (۴)، مشخص می‌شود که در تمام موارد محدوده عدد رسایی مثبت است. از هشت ردیف خوشه یا توالی بالقوه از این نوع، هفت ردیف توالی و سه ردیف خوشه وجود دارد. این سه ردیف خوشه حاصل هم‌نشینی انسایشی واکدار با همخوان‌های رسای خیشومی، کناری و تکریری است و در وام‌واژه‌های عربی «عجن^۱» [ʔadʒn]، «نجم» [nadʒm]، «عجم^۲» [ʔodʒm]، «حجر^۳» [hadʒr]، «زجر^۴» [zadʒr]، «ضجر^۵» [zadʒr]، «فجر» [fadʒr]، «هجر» [hedʒr]، «رجل^۶» [redʒl]، «عجل» [ʔedʒl] وجود دارد.

با ورود این وام‌واژه‌های عربی به زبان فارسی در خوشه‌های «انسایشی + همخوان رسا» تخطی از اصل توالی رسایی صورت می‌گیرد. در غیر این صورت، فراوانی این نوع خوشه در واژه‌های بسیط

۱. خمیرکردن یا سرشتن آرد

۲. زبان‌بسته‌ها، گنگ‌ها

۳. منع کردن کسی از تصرف در اموال خود به علت مجبوربودن او

۴. اذیت و آزار

۵. بی‌قراری، اضطراب، دل‌تنگی

۶. پا

فارسی سره، صفر است. در مجموع بیشترین فراوانی خوشه‌ها مربوط به هم‌نشینی انسایشی‌ها با تکریری و بیشترین فراوانی توالی‌ها مربوط به هم‌نشینی انسایشی واکدار و خیشومی است.

جدول (۵). انواع خوشه‌ها و توالی‌های انسایشی با همخوان‌های گرفته (انسایشی عضو دوم)

ردیف	همخوان گرفته عضو اول و همخوان انسایشی عضو دوم	عدد رسایی	توالی		خوشه	
			فراوانی	درصد از کل توالی‌ها (۵۸۵)	فراوانی	درصد از کل خوشه‌ها (۱۰۲)
۱	انسایشی واکدار - انسایشی واکدار	$۵ - (۵) = ۰$	۰	۰	۰	۰
۲	انسایشی بی‌واک - انسایشی بی‌واک	$۲ - (۲) = ۰$	۰	۰	۰	۰
۳	انسدادی واکدار - انسایشی واکدار	$۵ - (۴) = ۱$	۳۰	۵/۱۲	۰	۰
۴	انسدادی بی‌واک - انسایشی بی‌واک	$۲ - (۱) = ۱$	۲۰	۳/۴۱	۰	۰
۵	سایشی بی‌واک - انسایشی واکدار	$۵ - (۳) = ۲$	۱۴	۲/۳۹	۷	۶/۸۶
۶	انسدادی بی‌واک - انسایشی واکدار	$۵ - (۱) = ۴$	۳۷	۶/۳۲	۰	۰
۷	انسدادی واکدار - انسایشی بی‌واک	$۲ - (۴) = -۲$	۳۱	۵/۲۹	۰	۰
۸	سایشی واکدار - انسایشی واکدار	$۵ - (۶) = -۱$	۱۱	۱/۸۸	۵	۴/۹
۹	سایشی واکدار - انسایشی بی‌واک	$۲ - (۶) = -۴$	۱۶	۲/۸۳	۰	۰
۱۰	سایشی بی‌واک - انسایشی بی‌واک	$۲ - (۳) = -۱$	۱۷	۲/۹۰	۷	۶/۸۶
	مجموع	----	۱۷۶	۳۰/۰۸	۱۹	۱۸/۶۲

در جدول (۵) انواع توالی‌ها و خوشه‌هایی ارائه شده است که عضو اول یک همخوان گرفته و عضو دوم یک انسایشی است. فراوانی خوشه‌های «همخوان گرفته + انسایشی» از مجموع خوشه‌های دارای همخوان انسایشی در واژه‌های بسیط، (۱۸/۶۲٪) و بسامد توالی‌های یافت شده در مرز ترکیب از این نوع (۳۰/۰۸٪) است. از ده ردیف خوشه یا توالی بالقوه، تنها سه ردیف خوشه، آن هم فقط در هم‌نشینی با سایشی‌ها و نه ردیف توالی وجود دارد. با نگاهی به محدوده عدد رسایی در جدول (۵)، مشاهده می‌شود که چهار ردیف در محدوده عدد رسایی مثبت و چهار ردیف در محدوده عدد رسایی منفی و دو ردیف در محدوده عدد رسایی صفر است که بسامد صفر نیز دارد.

در خوشه‌های «همخوان گرفته + انسایشی»، (۳۹٪) در محدوده مثبت و (۶۱٪) در محدوده منفی هستند. این درصد تخطی مربوط به نوع خوشه «سایشی بی‌واک + انسایشی واکدار» است. این نوع خوشه در وام‌واژه‌های عربی «نسج»^۱ [nasdʒ]، «فرخج»^۲ [faraxdʒ] و «وهج»^۳ [vahdʒ] و واژه‌های

۱. بافت

۲. نازیبا و نامتناسب، زشت

۳. سوختن، سوزاندن

فارسی قدیمی^۱ «پفج» [pafɔɖʒ]، «سفیج» [safɔɖʒ]، «لفج» [lafɔɖʒ] و «لخج» [laxɔɖʒ] وجود دارد. دیگر داده‌هایی که خوشه‌هایی از این نوع در آن‌ها وجود دارد، شامل وام‌واژه‌های عربی «مزج» [mazɔɖʒ]، «نضج» [nozɔɖʒ]، «زوج» [zowɔɖʒ]، «فوج» [fowɔɖʒ]، «موج» [mowɔɖʒ] هستند. باز هم بیشترین بسامد واژه‌های یافت شده مربوط به وام‌واژه‌ها است که در بحث تغییر رسایی در خوشه‌های زبان فارسی نقش بسیاری دارند.

در توالی‌های جدول (۵)، (۵۷٪) از توالی‌ها در محدوده رسایی مثبت و (۴۳٪) در محدوده رسایی منفی است. در مجموع با توجه به آمار ذکرشده در توالی‌های «همخوان‌گرفته + انسایشی» تمایل بیشتری به تخطی از اصل توالی رسایی وجود دارد.

جدول (۶). انواع خوشه‌ها و توالی‌های انسایشی با همخوان‌های رسا (انسایشی عضو دوم)

ردیف	عضو اول رسا و عضو دوم انسایشی	عدد رسایی	توالی		خوشه	
			فراوانی	درصد از کل توالی‌ها (۵۸۵)	فراوانی	درصد از کل خوشه‌ها (۱۰۲)
۱	تکریری - انسایشی بی‌واک	$۶ - (۸) = ۲ -$	۵۶	۹/۵۷	۴	۳/۹۲
۲	ناسوده کناری - انسایشی بی‌واک	$۷ - (۹) = ۲ -$	۵۶	۹/۵۷	۱	۰/۹۸
۳	خیشومی - انسایشی واکدار	$۲ - (۷) = ۵ -$	۴۵	۷/۶۹	۴۲	۴۱/۱۷
۴	تکریری - انسایشی واکدار	$۳ - (۸) = ۵ -$	۳۸	۶/۴۹	۸	۷/۸۴
۵	خیشومی - انسایشی بی‌واک	$۵ - (۷) = ۲ -$	۲۸	۴/۷۸	۸	۷/۸۴
۶	ناسوده کناری - انسایشی واکدار	$۴ - (۹) = ۵ -$	۹	۱/۵۳	۲	۱/۹۶
۷	ناسوده کامی - انسایشی واکدار	$۷ - (۱۲) = ۵ -$	۱	۰/۱۷	۲	۱/۹۶
۸	ناسوده کامی - انسایشی بی‌واک	$۱۰ - (۱۲) = ۲ -$	۱	۰/۱۷	۱	۰/۹۸
	مجموع	----	۲۳۴	۴۰	۶۸	۶۶/۶۶

در جدول (۶) انواع توالی‌ها و خوشه‌های «همخوان رسا + انسایشی» ارائه شده است. درصد این

۱. این واژه‌ها با انسایشی بی‌واک [ʔ] نیز تلفظ می‌شوند.

۲. اسم قدیمی

۳. نوعی خربزه نرسیده

۴. اسم قدیمی

۵. زاج سیاه که رنگ‌رزان آن را به‌کار می‌برند.

۶. آمیختن، مخلوط کردن

۷. پاگرفتن و به‌سوی کمال و پیشرفت حرکت کردن

۸. گروه، دسته

نوع خوشه‌ها از مجموع خوشه‌های دارای همخوان انسایشی یافت شده در واژه‌های بسیط، (۶۶/۶۶٪) و درصد توالی‌های یافت شده در مرز ترکیب از این نوع (۴۰٪) است. محدوده عدد رسایی در جدول (۶) کاملاً منفی است. بیشترین فراوانی توالی‌هایی از این نوع مربوط به هم‌نشینی همخوان‌های تکریری و ناسوده کناری با انسایشی بی‌واک است. بیشترین فراوانی خوشه‌هایی از این نوع مربوط به هم‌نشینی خیشومی‌ها (به‌ویژه خیشومی لثوی) با همخوان‌های انسایشی است. واژه‌هایی که دارای خوشه «خیشومی + انسایشی واکدار» هستند، شامل ده وام‌واژه عربی و انگلیسی و ترکی، هجده واژه فارسی و چهارده واژه فارسی قدیمی هستند؛ در خوشه «تکریری + انسایشی واکدار»، شش وام‌واژه و دو واژه فارسی و در خوشه «خیشومی + انسایشی بی‌واک»، چهار وام‌واژه، سه واژه فارسی قدیمی و یک واژه نامشخص دیده می‌شود. خوشه «ناسوده کامی + انسایشی بی‌واک / واکدار» در اسم صوت «قیچ» [Gejʃ] و وام‌واژه‌های کاربرد «پیچ»^۱ [pejdʒ] و «پکیچ»^۲ [pacejdʒ] مشاهده می‌شود.

۵- نتیجه‌گیری

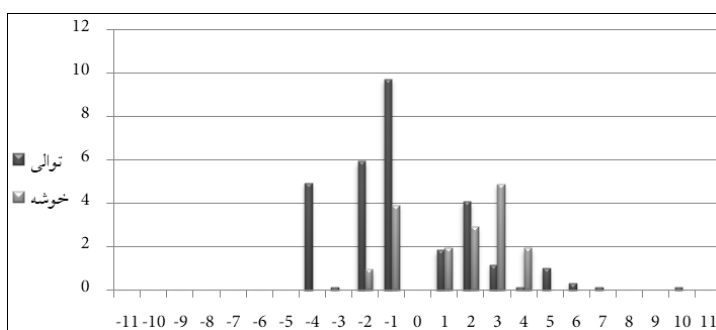
همخوان‌های انسایشی در زبان فارسی نسبت به دیگر همخوان‌ها بسامد کمی دارند؛ افزون بر آنکه انسایشی‌ها برای تشکیل خوشه نمی‌توانند با یکدیگر هم‌نشین شوند، انسایشی [ʃ] به‌مثابه عضو اول خوشه، بسامد صفر دارد و تعداد خوشه‌هایی که انسایشی [dʒ] به‌منزله عضو اول در تولید آن‌ها شرکت دارد، محدود است و همه خوشه‌ها در وام‌واژه‌های عربی مشاهده شده است. به‌مثابه عضو دوم خوشه، انسایشی بی‌واک [ʃ] با همخوان‌های متنوعی خوشه تشکیل می‌دهد. این انسایشی بیشترین بسامد هم‌نشینی را با دو همخوان لثوی [r] و [n] دارد. بیشتر واژه‌های یافت شده، یا وام‌واژه هستند، یا اینکه واژه قدیمی‌اند و اکنون کاربردی ندارند.

در نمودار (۱) و (۲) کل محدوده رسایی (۱۱) تا (۱۱-) به‌صورت تفکیک‌شده برای خوشه‌های انسایشی موجود در واژه‌های بسیط و توالی‌های مرز ترکیب با توجه به عضو اول یا دوم بودن همخوان انسایشی، ارائه شده است. بیشترین بسامد توالی‌های انسایشی در مرز ترکیب در محدوده عدد رسایی منفی مربوط به (۱-) و در محدوده عدد رسایی مثبت، عدد (۲) است. در خوشه‌های انسایشی در واژه‌های بسیط بیشترین بسامد در محدوده عدد رسایی منفی مربوط به (۱-) و در محدوده عدد رسایی مثبت، عدد (۳) است. چه در خوشه و چه در توالی هرچه از عدد رسایی صفر به‌سمت عدد رسایی

۱. صفحه

۲. بسته، وسیله گرمایشی

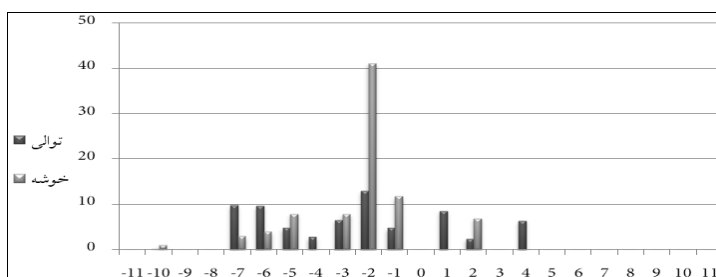
(۱۱-) و (۱۱) پیش می‌رویم، بسامدها کاهش یافته و در موارد بسیاری بسامد صفر است.



نمودار (۱). درصد اعداد رسایی از (۱۱-) تا (۱۱) در خوشه‌های انسایشی در واژه‌های بسیط در مقایسه با توالی‌های موجود در مرز ترکیب (انسایشی عضو اول)

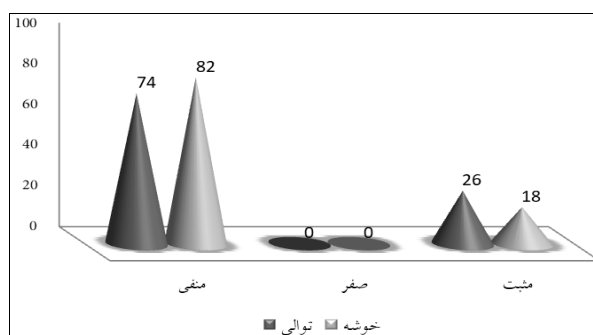
در مجموع در توالی‌های «انسایشی + همخوان دیگر»، (۳۰٪) از توالی‌ها در محدوده عدد رسایی مثبت و (۷۰٪) از توالی‌ها در محدوده عدد رسایی منفی قرار دارند. تمام خوشه‌های موجود از نوع «انسایشی + همخوان دیگر» مربوط به وام‌واژه‌هاست و (۲۹٪) در محدوده عدد رسایی منفی و (۷۱٪) در محدوده عدد رسایی مثبت است. در نتیجه ورود وام‌واژه‌ها به زبان فارسی، میزان تخطی از اصل توالی رسایی را افزایش می‌دهد و این باعث می‌شود که میزان تخطی از این اصل در خوشه‌های انسایشی و توالی‌های انسایشی به هم شبیه باشد.

در نمودار (۲) بیشترین بسامد توالی‌های انسایشی در مرز ترکیب در محدوده عدد رسایی منفی مربوط به (۶-) و در محدوده عدد رسایی مثبت، عدد (۱) است. در خوشه‌های انسایشی در واژه‌های بسیط بیشترین بسامد در محدوده عدد رسایی منفی مربوط به (۲-) و در محدوده عدد رسایی مثبت، (۲) است. چه در خوشه و چه در توالی هرچه از عدد صفر به سمت عدد رسایی (۱۱-) و (۱۱) پیش می‌رویم، بسامدها کاهش یافته و در موارد بسیاری صفر است.



نمودار (۲). بسامد اعداد رسایی از (۱۱-) تا (۱۱) در خوشه‌های انسایشی در واژه‌های بسیط در مقایسه با توالی‌های موجود در مرز ترکیب (انسایشی عضو دوم)

با توجه به نمودار (۲) در مجموع در توالی‌های «همخوان دیگر + انسایشی»، (۲۵٪) در محدوده عدد رسایی مثبت و (۷۵٪) از توالی‌ها در محدوده عدد رسایی منفی قرار دارند. در خوشه‌های «همخوان دیگر + انسایشی» (۸٪) در محدوده رسایی مثبت و (۹۲٪) در محدوده عدد رسایی منفی است که این میزان تخطی از اصل توالی رسایی مربوط به وام‌واژه‌ها است. در نتیجه همخوان‌های انسایشی در جایگاه عضو دوم توالی در مقایسه با عضو دوم خوشه، به میزان بیشتری از اصل توالی رسایی تخطی می‌کند. در نگاهی کلی اگر بخواهیم میزان پیروی از اصل توالی رسایی را در خوشه‌های انسایشی موجود در واژه‌های بسیط با توالی‌های مرز ترکیب مقایسه کنیم، می‌توان نمودار (۳) را ارائه کرد:



نمودار (۳). بسامد کلی محدوده عدد رسایی صفر، مثبت و منفی در خوشه‌های انسایشی در واژه‌های بسیط در مقایسه با توالی‌های مرز ترکیب

با توجه به جدول‌های (۳) تا (۶) و نمودارهای (۱) و (۲)، نتایج بیان‌گر آن است که:
الف: بسامد انسایشی‌ها به مثابه عضو دوم در خوشه (۵/۷) برابر عضو اول و در توالی (۲/۳) برابر عضو اول است.

ب: بسامد محدوده رسایی منفی در خوشه (۸۲٪) و در توالی (۷۴٪) است؛ همچنین میزان تخطی از اصل توالی رسایی در خوشه (۱۸٪) و در توالی (۲۶٪) است؛ بنابراین تخطی از این اصل در توالی‌های انسایشی مرز ترکیب بیشتر است.

ج: همه موارد تخطی از اصل توالی رسایی در خوشه‌های موجود در واژه‌های بسیط مربوط به وام‌واژه‌ها است. در واژه‌های بسیط فارسی سره، هیچ نوع تخطی از این اصل در مورد خوشه‌های انسایشی رخ نمی‌دهد.

منابع

انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. ۸ جلد مصور. تهران: سخن.

- بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۸۴). *واج‌شناسی/ نظریه بهینگی*. تهران: سمت.
- ثمره، یدالله (۱۳۷۸). *آواشناسی زبان فارسی (آواها و ساخت آوایی هجا)*. ویرایش دوم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- رحیمی، افشین؛ محرم اسلامی و بهرام وزیرنژاد (۱۳۹۴). توزیع رسایی در خوشه دوهمخوانی مرز هجا در زبان فارسی. *زبان پژوهی*، ۷ (۱۷)، ۷-۲۷.
- کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیہ (۱۳۸۵). *واج‌شناسی: رویکردهای قاعده‌بنیاد*. چاپ اول. تهران: سمت.
- ؛ فرزانه تاج‌آبادی و بهروز محمودی بختیاری (۱۳۹۱). قلب آوایی در زبان فارسی و برخی گویش‌های ایرانی. *نشریه ادب و زبان*، ۱۵ (۳۲)، ۱۰۵-۱۲۷.
- ؛ فردوس آقاگل‌زاده سیلاخوری و سکینه نویدی‌باغی (۱۳۹۳). بررسی قانون مجاورت هجا در واژه‌های بسیط فارسی. *مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، ۶ (۱۰)، ۲۵-۴۹.
- مشیری، مهشید (۱۳۶۹). *فرهنگ زبان فارسی*. تهران: سروش.
- معین، محمد (۱۳۸۱). *فرهنگ معین*. چاپ چهارم. ۲ جلد. تهران: آدنا.
- منصوری، مهرزاد (۱۳۸۸). *نظام بسامدی واج‌ها در زبان فارسی*. ایلام: دانشگاه ایلام.
- نویدی باغی، سکینه (۱۳۹۲). بررسی واج‌آرایی واژگان بسیط چندهجایی در زبان فارسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.

References

- Alamolhoda, S. M. (2000). *Phonostatistics and Phonotactics of the Syllable in Modern Persian*. PhD.thesis, Helsinki: Finnish Oriental Society.
- Carr, Ph. (1993). *Phonology*. The MacMillan Press. LTD.
- Catford, J. C. (2002). *A Practical Introduction to Phonetics (2nd edition)*. Oxford, New York: Oxford University Press.
- Crystal, D. (2008). *A Dictionary of Linguistics and Phonetics (6th Edition)*. Malden, Oxford & Carlton: Blackwell.
- Davis, S. (1998). Syllable Contact in Optimality Theory. *Journal of Korean Linguistics*, 23, 181-211.
- Gouskova, M. (2004). Relational Hierarchies in Optimality Theory: the case of Syllable Contact. *Phonology*, 21, 201-250.
- Gussman, E. (2002). *Phonology Analysis and Theory*. UK Cambridge University Press.
- Hayes, B. (2009). *Introductory Phonology*. Blackwell Publishing.
- Hyman, L. M. (1975). *Phonology, Theory and Analysis*. New York. Holt. Reinhart and Winston.
- Kenstowicz, M. (1994). *Phonology in Generative Grammar*. Cambridge MA & Oxford UK: Blackwell.
- Murray, R. W. & Venemann, Th. (1983). Sound Change and Syllable Structure in Germanic Phonology. *Language*, 59, 514- 528.

- Parker, S. (2008). Sound level protrusions as physical correlates of sonority. *Journal of Phonetics* 36 (1). 55-90. doi:10.1016/j.wocn.2007.09.003.
- Parker, S. G. (2002). *Quantifying the sonority hierarchy*. Ph.D. dissertation, University of Massachusetts Amherst. Distributed by GLSA.
- Pulgram, E. (1970). *Syllable, word, nexus, cursus*, 81. (Janua Linguarum, Series Minor). The Hague: Mouton.
- Roca, I. (1994). *Generative Phonology*. London & New York: Routledge.
- (1997). *Derivations and Constraints in Phonology*. Clarendon Press: Oxford.
- Vennemann, T. (1988). *Preference Laws for Syllable Structure and the explanation of Sound Change: with special reference to German, Germanic, Italian and Latin*. Berlin. New York. Amsterdam: Mouton de Gruyter.



Res. article

Mukri Kurdish Pronominal Clitics: A Prosodic Analysis

Qadir Allahweisi Azar¹, Sadegh Mohamadi Bolban Abad^{2✉}, Vahid Gholami², Omid Varzandeh²

1- Ph.D. Student of Linguistics, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran. 2- Assistant Professor, English Language and Linguistic Department, Faculty of Humanities, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran

Received: 2021/31/05

Accepted: 2021/14/09

Abstract

Clitics are basically inter-modular elements which interrelate phonology, morphology, and syntax. These elements lack phonological independency and need a phonological independent host to be realized phonologically and finally their distributions follow aforementioned modules. Mukri Kurdish pronominal clitics which are highly mobile can have different functions such as agreement, object (direct or indirect), possession, etc. Thereby, different categories can be their hosts. This paper investigates the position of Mukri Kurdish pronominal clitics within Prosodic Phonology (Selkirk 1995, Truckenbrodt 1999 and Anderson 2005) and the prosodic hierarchy. This research has been carried out by descriptive-analytical and field methods. To collect the data the main author's intuition as the native speaker of the dialect, (15) hours recorded speech, Mukri Kurdish sites and newspapers have been used. The analysis revealed that Mukri Kurdish pronominal clitics are placed systematically on the right edge of the first phonological phrase in their VPs.

Keywords: Mukri Kurdish, pronominal clitics, Prosodic Phonology, phonological phrase, prosodic word.

Citation: Allahweisi Azar, Q., Mohamadi Bolban Abad, S., Gholami, V., Varzandeh, O. (2021). Mukri Kurdish Pronominal Clitics: A Prosodic Analysis. *Research in Western Iranian Languages and Dialects*, 9 (34), 25-45. (In Persian)





واژه‌بست‌های ضمیری کردی موکری: تحلیلی نوایی

قادر اله‌ویسی آذر^۱، صادق محمدی بلبان‌آباد^۲، وحید غلامی^۳، امید ورزنده^۴

۱- دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سنندج، سنندج، ایران. ۲- استادیار گروه زبان انگلیسی و زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سنندج، سنندج، ایران.

دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۳۰

پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۲۳

چکیده

واژه‌بست‌ها به‌طور کلی ماهیتی بینا حوزه‌ای دارند و رابط حوزه‌های واج‌شناسی، ساخت‌واژه و نحو هستند. این عناصر از لحاظ آوایی فاقد استقلال آوایی هستند و به‌منظور بازنمایی به میزبانی با استقلال آوایی نیاز دارند. توزیع واژه‌بست‌ها تابع حوزه‌های پیش‌گفته است. واژه‌بست‌های ضمیری کردی موکری در نقش‌های متعددی از جمله مطابقه، مفعول (مستقیم و غیر مستقیم)، مالکیت اسم و ... ظاهر می‌شوند و از قابلیت حرکت بالایی برخوردار هستند. از این رو عناصر مختلفی متعلق به مقوله‌های مختلف، می‌توانند نقش میزبانی آن‌ها را بپذیرند. در نوشتار پیش رو با بهره‌گیری از نظریه واج‌شناسی نوایی (سلکرک، ۱۹۹۵؛ تراکنبرات، ۱۹۹۹ و آندرسن، ۲۰۰۵) و سلسله‌مراتب سطوح هفت‌گانه آن، به‌مثابه یکی از حوزه‌های واج‌شناسی زایشی، جایگاه واژه‌بست‌های ضمیری کردی موکری بررسی می‌شود. پژوهش حاضر به‌روش توصیفی - تحلیلی و میدانی انجام شده است. به‌منظور گردآوری داده‌ها نگارنده از شم زبانی خود (به‌منزله گویشور کردی موکری (گویش موکریانی، اشنویه)) و نیز گویشوران اصیل این زبان به‌همراه فیش‌برداری از کتاب‌ها، مجلات و نوشتارهای سایت‌ها و ضبط حدود پانزده ساعت صدای گویشوران گویش مورد نظر یاری می‌جوید. مطالعه و بررسی داده‌های کردی موکری نشان داد که واژه‌بست‌های ضمیری به‌طور نظام‌مند پس از اولین گروه واجی (کلمه نوایی) در درون حوزه فعلی خود واقع می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: کردی موکری، واژه‌بست‌های ضمیری، واج‌شناسی نوایی، گروه واجی، کلمه واجی.

استناد: اله‌ویسی آذر، قادر؛ محمدی بلبان‌آباد، صادق؛ غلامی، وحید؛ ورزنده، امید (۱۴۰۰). واژه‌بست‌های ضمیری کردی موکری: تحلیلی

نوایی. فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۹ (۳۴)، ۲۵-۴۵.



۱- مقدمه

واژه‌بست از لحاظ ریشه‌شناسی از کلمه یونانی «*klinein*» به معنی «تکیه‌دادن» مشتق شده است و در زبان‌شناسی به کلمات ناقص نوایی اطلاق می‌شود (زوویکی^۱، ۱۹۷۷؛ زوویکی و پولوم^۲، ۱۹۸۳ و زوویکی، ۱۹۸۵) که به منظور تلفظ و رفع نقص نوایی، باید به یک میزبان ملحق شود. واژه‌بست‌ها کلمات مستقل نیستند و به مثابه عناصری وابسته به وندها شباهت دارند؛ ولی برخلاف وندها در گزینش میزبان آزادی زیادی ندارند. نویس^۳ (۲۰۰۰) واژه‌بست‌ها را حدّ فاصل بین کلمات و وندها می‌داند.

زوویکی (۱۳۸۳: ۷-۳) واژه‌بست‌ها را به سه گروه ساده، ویژه و واژه‌های مقید تقسیم می‌کند. واژه‌بست‌های ساده با جایگاه نحوی قابل پیش‌بینی در جایگاهی ظاهر می‌شوند که صورت کامل آن‌ها قرار می‌گیرند. نوع ویژه واژه‌بست‌ها از لحاظ واجی مقید هستند؛ ولی در مقایسه با صورت کاملشان از نحو ویژه برخوردارند. واژه‌های مقید عناصری با آزادی نحوی قابل ملاحظه‌ای هستند که صورت کاملی ندارند و به لحاظ واجی مقید هستند. واژه‌بست‌ها با توجه به محلّ اتصال به میزبان به چهار نوع تقسیم می‌شوند: واژه‌بست در صورت اتصال به ابتدای میزبان، پیش‌بست^۴ و در صورت اتصال آن به انتهای میزبان، پی‌بست^۵ نامیده می‌شود. نوع سوم واژه‌بست بین ستاک میزبان و وندهای دیگر می‌آید و میان‌بست^۶ نامیده می‌شود. نوع چهارم واژه‌بست که به داخل ریشه میزبان وارد می‌شود، اندربست^۷ نامیده می‌شود.

عناصر مختلفی از جمله ضمائر، افعال کمکی و... می‌توانند واژه‌بست واقع شوند و از میان این عناصر واژه‌بست‌های ضمیری بیشترین توجه را به خود جلب کرده‌اند. ویژگی‌های جای‌گیری آن‌ها به ویژه جایگاه موسوم به واکرناگل^۸ (۱۸۹۲) (جایگاه دوم) به چالشی بین اجزاء دستور زبان تبدیل شده است. در نوشتار پیش رو ویژگی‌های جای‌گیری واژه‌بست‌های ضمیری موکری^۹ با توجه به

1. A. M. Zwicky
2. G. K. Pullum
3. J. A. Nevis
4. proclitic
5. enclitic
6. mesoclitic
7. endoclititic
8. J. Wackernagel

۹. گونه زبانی مورد مطالعه در نوشتار پیش رو گویش موکری است که زیرلهجه‌ای از کردی مرکزی (سورانی) است و در استان آذربایجان غربی در شهرهای مهاباد، بوکان، پیرانشهر، سردشت، نقده و اشنویه تکلم می‌شود و گونه‌ای از موکری که داده‌های آن در پژوهش حاضر بررسی می‌شود، مختص شهر اشنویه است.

قابلیت سیال‌بودن آن‌ها مطالعه می‌شوند و سپس چگونگی واردشدن آن‌ها به حوزه‌شان و انتخاب میزبان‌شان اعم از کلمه واجی یا گروه واجی در چارچوب در واج‌شناسی نوایی بررسی می‌شود. در این راستا ابتدا چند نمونه از پژوهش‌های انجام شده آورده می‌شوند و در ادامه واژه‌بست‌های ویژه ضمیری موکری معرفی شده و سپس حوزه عملکرد و جایگاه‌شان در چارچوب واج‌شناسی نوایی ارائه می‌گردند.

تاکنون پژوهش‌های متعددی درباره واژه‌بست، در گونه‌های مختلف زبان کردی چه در داخل و چه در خارج از کشور، انجام گرفته‌اند؛ ولی تنها تعداد کمی از آن‌ها واژه‌بست‌ها را در قالب واج‌شناسی نوایی بررسی کرده‌اند که از این دست می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: اوپینگن^۱ (۲۰۱۳) بیان می‌دارد که واژه‌بست نشان‌گر شخصی کردی موکری در جایگاه دوم قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر وی لبه راست اولین گروه واجی را جایگاه واژه‌بست می‌داند. اوپینگن جایگاه دوم واژه‌بست را اصطلاحی تنها ساخت‌واژی نمی‌داند، به‌باور وی این تحلیل واج‌شناسی نوایی است که در تعیین جایگاه آن تعیین‌کننده است و اتصال واجی واژه‌بست‌های ضمیری به درون حوزه عملکرد آن‌ها را حاصل فرایند اندربست‌افزایی^۲ است.

محمدی بلبان‌آباد (۱۳۹۴) دو سطح گروه واژه‌بست و گروه واجی از سطوح هفت‌گانه سلسله‌مراتب نوایی را در چارچوب واج‌شناسی نوایی نسپر و ووجل^۳ (۱۹۸۶ و ۲۰۰۷) در دو زبان فارسی و کردی بررسی قرار کرده است. وی بیان می‌دارد که به‌منظور اشتقاق ساخت کلمه واجی یکی از فرایندهایی که همواره بررسی می‌شود، فرایند تکیه است. در چارچوب واج‌شناسی نوایی، فرایند تکیه در فارسی و کردی از نوع قاعده لبه حوزه است که همواره بر روی آخرین هجای کلمه واجی قرار می‌گیرد.

براساس جهانی‌های تلویحی کلمه واجی در این دو زبان از نوع چهارم بوده و بزرگ‌ترین کلمه واجی که همان کلمه مرکب است را دارند. در این دو زبان، وندها عناصر درون حوزه هستند که به مقوله میزبان خود منضم شده و کلمه واجی را تشکیل می‌دهند. عناصری که براساس جهانی‌های تلویحی بالا خارج از این حوزه قرار دارند را ضمایم کلمه واجی گویند که به سازه میزبان خود ضمیمه شده و بر روی هم گروه واژه‌بست را تشکیل می‌دهند. گروه واژه‌بست یکی از سازه‌های

1. E. Öpengin

2. endoclititization

3. M. Nespor & I. Vogel

ضروری در واج‌شناسی نوایی زبان فارسی و کردی است.

حمید (۲۰۱۵) مقوله‌های نوایی پایین‌تر از گروه واجی از جمله کلمه واجی، پایه و مورا را در ساختار نوایی کردی مرکزی بررسی کرده و نشان داده است که بازنمایی‌های واجی در کردی مرکزی می‌توانند به‌مثابه حوزه عملکرد فرایندهای واجی ایفای نقش کنند. وی همچنین پس از بررسی داده‌ها به این نتیجه رسید که فرایندهای واجی به ساختار نوایی حساس هستند. حمید دریافت که مورا به‌منزله واحد وزن هجا در کردی مرکزی یک سازه نوایی نیست.

وی خاطر نشان کرد که وزن هجا، آهنگ و ساخت‌واژه نوایی را به دو حوزه متفاوت تقسیم می‌کند و در کردی مرکزی حساسیت به وزن هجا بیشتر فرایند - ویژه است تا زبان - ویژه؛ به عبارتی وزن هجا نسبت به برخی از فرایندهای واجی حساس نیست؛ ولی نسبت به ساخت‌واژه نوایی حساس است. از دیگر یافته‌های وی این است که تشکیل کلمه واجی هنگام واژه‌بست‌افزایی می‌تواند بازگشتی باشد. وی در پژوهش خود نشان داد که نظریه تناظر (سلکرک^۱، ۲۰۱۱) که مقوله‌های نوایی را بررسی می‌کند زمینه نحوی دارد.

محمدراد (۲۰۲۰) پس از بررسی شکل و چگونگی اتصال واجی واژه‌بست ضمیری در شاخه غربی زبان‌های ایرانی نشان داد که در بعضی از آن‌ها، واژه‌بست تنها به‌صورت پی‌بست و در برخی هم به‌صورت پیش‌بست و هم به‌صورت پی‌بست به میزبان متصل می‌شود. وی ظهور واژه‌بست به‌شکل پیش‌بست در دوره میانه در برخی از زبان‌های جنوبی فلات مرکزی و زبان‌های غربی ایرانی را برگرفته از پی‌بست دوره باستان می‌داند. او اتصال واجی واژه‌بست‌های ضمیری به درون حوزه عملکرد آن‌ها را حاصل فرایند اندر بست‌افزایی می‌داند. به‌باور وی، در زبان‌های غربی ایرانی سه حوزه برای جای‌گیری واژه‌بست ضمیری وجود دارد: فعلی، گروه فعل و عبارت.

۲- واژه‌بست‌های ضمیری موکری

کردی مرکزی و موکری مانند بعضی دیگر از زبان‌های ایرانی از جمله فارسی، وفسی و... دارای دو دسته نشان‌گر مطابقه شخصی^۲ است که عبارت‌اند از: «دسته مستقیم^۳» و «دسته غیر مستقیم^۴» که گاه به ترتیب Set₁ و Set₂ نامیده می‌شوند و در جدول (۱) دیده می‌شوند:

1. E. Selkirk

2. Person Agreement Markers (PAM)

3. Direct set

4. Oblique set

جدول (۱). نشان‌گر مطابقه شخصی کردی مرکزی و موکری

شخص	دسته غیر مستقیم (کردی موکری)	دسته غیر مستقیم (کردی مرکزی)	دسته مستقیم (کردی مرکزی و موکری)
مفرد	1	=ə)m	-ə)m
	2	=ə)t	-i/-y
	3	=i:/=y	-e(t)/-a(t)/-Ø
جمع	1	=man	-i:n/-yn/-n
	2	=tan	-ə)n
	3	=yan	-ə)n

صورت‌هایی داخل پرانتز در جدول بالا پس از واکه ظاهر می‌شوند و هنگامی که پس از پی‌بستی که با واکه آغاز شده باشد قرار گیرند؛ واکه موجود در «ə)m» و «-ə)t» حذف می‌شود؛ اما i: سوم شخص مفرد با کلمه مختوم به واکه قبل از خود ادغام شده و به y تبدیل می‌شود (مکنزی^۱، ۱۹۶۱: ۷۳). لازم به ذکر است که صورت‌های دسته اول و دوم در کردی مرکزی و موکری کاملاً از یکدیگر مجزا هستند، ولی اول شخص و دوم شخص جمع موکری با اول شخص و دوم شخص جمع کردی مرکزی متفاوت هستند. نشان‌گرهای مطابقه شخصی دسته مستقیم وند و نشان‌گرهای مطابقه شخصی دسته غیر مستقیم واژه‌بست هستند و قابلیت حرکت بالا ویژگی بارز واژه‌بست‌ها به‌شمار می‌رود، درحالی که وند‌ها از چنین قابلیت برخوردار نیستند. در حوزه اسمی نشان‌گرهای مطابقه شخصی دسته غیر مستقیم بیان‌گر مالکیت هستند و در حوزه فعلی با توجه به زمان فعل به‌مثابه کنش‌گر یا کنش‌پذیر ایفای نقش می‌کنند.

۳- راهکارهای رده‌شناختی واژه‌بست‌ها

به‌منظور سازمان‌دهی واژه‌بست‌ها راهکارهای مختلفی درمورد واژه‌بست‌افزایی که به‌طور عمده براساس پارامترهایی استوار هستند، ارائه شده است. این پارامترها به‌طور معمول حوزه واژه‌بست‌افزایی (برای مثال عبارت، VP، NP و...)، جایگاه واژه‌بست در حوزه عملکرد آن و اینکه واژه‌بست به‌صورت پیش‌بست یا به‌صورت پی‌بست واقع می‌شود را مشخص می‌کنند. از شاخص‌ترین راهکارهای رده‌شناختی واژه‌بست‌ها می‌توان به کلاونز^۲ (۱۹۸۵) و آندرسن^۳ (۲۰۰۵ و ۱۹۹۳) اشاره کرد. کلاونز به‌منظور تعیین جهت اتصال واژه‌بست و حوزه واژه‌بست به میزبان سه پارامتر دو ارزشی را معرفی کرد که عبارت‌اند از: پارامتر اول: اشراف^۴ (اولین/آخرین): این پارامتر مشخص می‌کند که واژه‌بست در

1. D. N. MacKenzie
2. J. L. Klavans
3. S. R. Anderson
4. prominence

حوزه تعیین شده به اولین یا آخرین سازه متصل می‌شود. پارامتر دوم: تقدّم^۱ (قبل / بعد): این پارامتر تعیین می‌کند که واژه‌بست به قبل یا بعد از سازه مشخص شده به وسیله پارامتر اول اضافه شود. پارامتر سوم (پیش‌بست / پی‌بست): جهت اتصال واجی^۲: این پارامتر جهت اتصال واجی واژه‌بست به میزبان (به صورت پیش‌بست یا پی‌بست) را مشخص می‌کند. پارامترهای پیش‌گفته هشت نوع جایگاه واژه‌بست‌افزایی را در زبان‌ها ایجاد می‌کنند.

کلاونز (۱۹۸۵: ۹۷-۱۰۰) به نقل از زوئیکی (۱۹۸۳) میزبان را ساختاری نحوی یا ساخت‌واژی می‌پندارد که در آن واژه‌بست ظاهر می‌شود. آندرسن پس از بازنگری پارامترهایی کلاونز ابتدا پارامتر سوم را حذف نمود و به جای آن پیشنهاد کرد که جهت اتصال واجی یک ویژگی واژگانی واژه‌بست‌ها نیست و این اتصال به کمک اصولی که طی آن‌ها عناصر ناقص نوایی به درون ساختار نوایی منضم می‌شوند، صورت می‌گیرد (آندرسن، ۲۰۰۵: ۶۰ و ۸۰). آندرسن (۲۰۰۵: ۱۳) این مکانیسم را «انضمام سرگردان»^۳ نامید.

پارامترهای بازنگری شده به منظور رده‌شناسی جامع واژه‌بست‌ها از این قرار هستند (همان: ۸۲): الف: حوزه عملکرد واژه‌بست؛ ب: میزبان واژه‌بست^۴ و ج: جهت اتصال واژه‌بست. پارامتر الف (حوزه) توانایی تشریح و توجیه واژه‌بست‌های اضافه شده به هسته را دارد و سایر پارامترها وظیفه توضیح سایر ویژگی‌های جای‌گیری واژه‌بست‌ها را برعهده دارند. براساس پارامتر «الف» حوزه می‌تواند یک عبارت یا یک گروه باشد. پارامتر «ب» اصول حاکم (نحوی یا نوایی) بر واژه‌بست‌های جایگاه دوم را پوشش می‌دهد؛ یعنی وقتی نحو تعیین جایگاه واژه‌بست را برعهده بگیرد، واژه‌بست به اولین گروه حوزه واژه‌بست‌افزایی متصل می‌شود؛ ولی اگر واج‌شناسی به‌تنهایی عهده‌دار تعیین جایگاه واژه‌بست شود، واژه‌بست به اولین کلمه حوزه واژه‌بست‌افزایی متصل می‌شود.

در زبان ایسلندی غربی و بلغاری نشان‌گرهای ربطی و معرفه در جایگاه دوم و پس از اولین کلمه واجی حوزه واژه‌بست‌افزایی قرار می‌گیرند. این رفتار در زبان‌های هیتی و گونه‌هایی از صربی - کرواتی دیده می‌شود (هالپرن^۵، ۲۰۰۱ و بوشکویچ^۶، ۲۰۰۱). درمقابل واژه‌بست‌های ضمیری زبان چکی^۷ و

1. precedence
2. phonological liaison
3. Stray Adjunction
4. anchor
5. A. Halpern
6. Ž. Bošković
7. czech

سلواکی پس از اولین گروه موجود در عبارت ظاهر می‌شوند (ریچاردسن^۱، ۱۹۹۷). در زبان‌های صربی^۲ و نیاگامبا میزبان می‌تواند هم اولین کلمه واجی و هم اولین گروه نحوی باشد. با وجود سه نوع یادشده، واژه‌بست‌های ضمیری زبان چامرو^۳ از هیچ‌یک از الگوهای بالا پیروی نمی‌کنند.

واژه‌بست‌های ضمیری این زبان به‌طور معمول به اولین گروه نحوی درون عبارت متصل می‌شوند؛ ولی گاهی واژه‌بست‌های ضمیری گروه نحوی را شکسته و به عناصری متصل می‌گردند که نه کلمه واجی هستند و نه سازه تمام‌عیار نحوی (آندرسن، ۲۰۰۵: ۱۱۴-۱۱۶ به‌نقل از چانگ^۴، ۲۰۰۳). این ویژگی بیان‌گر این است که هیچ‌یک از حوزه‌های واج‌شناسی و نحو مسئولیت واژه‌بست‌افزایی را برعهده نمی‌گیرند. چنین مواردی در موکری نیز یافت می‌شوند. چانگ در این حالت پیشنهاد می‌کند که میزبان نه کلمه واجی است و نه اولین گروه نحوی، بلکه این گروه واجی درون گروه نوایی است که میزبانی واژه‌بست است.

۴- جایگاه واژه‌بست ضمیری در موکری

بیشتر زبان‌شناسان بر این باورند که واژه‌بست در جایگاه دوم و پس از اولین سازه گروه قرار می‌گیرد. سمویلین^۵ (۲۰۰۷: ۲۷۰) معتقد است در کردی مرکزی، وقتی فعل تنها سازه گروه فعلی باشد واژه‌بست پس از جزء پیش‌فعل واقع می‌شود و در صورت نبود پیشوند، واژه‌بست پس از فعل و پیش از پایانه شخصی می‌آید. اوپینگن (۲۰۱۳: ۲۸۲) جای‌گیری واژه‌بست در جایگاه دوم را ساخت‌وازی می‌داند؛ زیرا واژه‌بست پس از اولین تکواژ قرار می‌گیرد. سمویلین (۲۰۰۷: ۲۷۲) با ذکر مثال‌های (۱) و (۲) از کردی مرکزی نشان می‌دهد که جایگاه دوم همیشه پس از اولین تکواژ نخواهد بود:

1) *nard-ən=i:*

send.PST-3PL=3SG.OBL.P

‘He sent them.’

در مثال (۱)، واژه‌بست سوم شخص مفرد پس از پایانه شخصی ظاهر شده است.

2) *nard-uw=tan-ən*

send.PST-PP=2PL.OBL.P-3PL

‘You have sent them.’

1. M. Richardson

2. serbian

3. Chamoru

4. S. Chung

5. P. Samvelian

واژه‌بست‌ها و پایانه‌های شخصی نمی‌توانند بین زنجیره متشکل از فعل و صفت مفعولی قرار گیرند. در مثال (۲) پسوند *-u/-uw* بلافاصله به ریشه فعلی متصل شده و پیش از واژه‌بست و پایانه شخصی ظاهر شده است. سمویلین (۲۰۰۷: ۲۷۲-۲۷۳) چنین برداشت می‌کند که در موارد بالا واژه‌بست در جایگاه سوم واقع می‌شود؛ البته این به کمک دلایل نوایی رد می‌شود. در مثال (۲) تکیه واژگانی روی پسوند صفت مفعولی قرار گرفته و نه روی ریشه فعلی و این دو باهم یک کلمه واژگانی تشکیل داده که میزبان واژه‌بست خواهد بود، بنابراین واژه‌بست در جایگاه دوم قرار می‌گیرد. هیگ^۱ (۲۰۰۸) و دبیرمقدم (۲۰۱۲: ۵۵) نیز معتقدند جایگاه واژه‌بست پس از اولین سازه گروه فعلی (جایگاه دوم) است.

دبیرمقدم (۲۰۰۸: ۸۸) جایگاه واژه‌بست‌های کنش‌گر در زمان گذشته در بلوچی (شیهه به چگونگی جای‌گیری واژه‌بست در کردی) را پس از اولین سازه گروه فعلی (همان جایگاه دوم) می‌داند؛ بنابراین می‌توان گفت که حوزه واژه‌بست‌افزایی VP یا NP است، در صورتی که حوزه NP باشد، واژه‌بست به خود گروه و اگر حوزه VP باشد، واژه‌بست به اولین دختر گروه (اولین سازه گروه) متصل می‌شود و هنگامی که اولین دختر گروه معرف اسم (عدد یا واحد شمارش) باشد، معرف اسم میزبان واژه‌بست خواهد بود. هنگامی که واژه‌بست‌های ضمیری موکری بیان‌گر مالکیت باشند، در لبه راست گروه اسمی‌شان قرار می‌گیرند (مثال‌های a و b ۳). در مثال (a ۳) واژه‌بست پس از هسته (اسم) گروه واقع می‌شود و هنگامی که در مثال (b ۳) هسته گروه با یک صفت همراه شود، واژه‌بست پس از لبه راست کل گروه واقع می‌گردد؛ ولی همتای مستقل آن‌ها مانند در انتهای گروه جای‌گیری می‌کند (c ۳):

3) a. *far=ækæ=t*

city=DEF=2SG.OBL.POS

'Your city.'

b. *far-æ gæwræ=kæ=t*

city-EZ big=DEF=2SG.OBL.POS

'Your big city.'

c. *far-æ gæwræ=kæ-y tu:*

city-EZ big=DEF-EZ 2SG.POS

'Your big city.'

واژه‌بست‌های ضمیری کردی مرکزی و موکری هنگامی که بیان‌گر مالکیت و همراه واژه‌بست افزایشی بیایند، در جایگاه پس از واژه‌بست افزایشی (در این حالت واژه‌بست افزایشی در جایگاه دوم قرار می‌گیرد) و در انتهای کل گروه اسمی قرار می‌گیرند (a ۴) و درحالی که همتای مستقل واژه‌بست *=æt*

(یعنی *tu*) از نحو متفاوت تبعیت می‌کند و پس از واژه‌بست افزایشی قرار می‌گیرد:

- 4) a. *mat=i:f=æt* *hæyæ*
house=ADD=2SG.OBL.POSS have
'You also have a house.'
b. *mali: tu=f*
city-EZ 2SG=ADD
'Your house too.'

مثال‌های بالا نشان می‌دهند که واژه‌بست افزایشی همانند واژه‌بست‌های ضمیری تمایل به حضور در جایگاه دوم حوزه خود دارد. واژه‌بست پیش گفته پس از پیشوند منفی ساز *næ-* و پیش از ریشه فعل نیز در ترکیب با واژه‌بست‌های ضمیری همواره از ترتیب ADD = CLITICS پیروی می‌کند. با توجه به تعریف میان‌بست، واژه‌بست‌های ضمیری و افزایشی در این گونه از موارد به صورت میان‌بست (وقوع واژه‌بست بین وند و ریشه فعل) بروز پیدا می‌کنند. مثال (۵) گویای این موضوع است:

- 5) *ægæ næ=æſ=æt-di:t wæræ-wæ*
if NEG=ADD=2SG.OBL.P-see.PST come.IMP
'If you didn't see (it/him/her) com back.'

واژه‌بست ضمیری کردی مرکزی و موکری گاهی گروه اسمی را از هم می‌شکافد و داخل آن میزبان خود را انتخاب می‌کند. این حالت در مثال (۶) دیده می‌شود و طی آن واژه‌بست نه پس از اولین گروه نه پس از اولین کلمه گروه، بلکه پس از «*dzar*» (دفعه) که هسته گروه اسمی است واقع شده و در درون گروه اسمی گسستگی ایجاد می‌کند:

- 6) *ængo æw-æ [du: dzar=u: zæwi:]^{NP} kela.Ø*
2PL that-DEM two time=2PL.A farm plough.PST
'You ploughed the farm twice.'

در کردی موکری فاعل درون یک عبارت، متمم‌ساز و حروف ربط نمی‌توانند نقش میزبان واژه‌بست را داشته باشند. آنچه واضح است این است که واژه‌بست‌های ضمیری موکری تمایل به قرار گرفتن در جایگاه دوم دارند و برحسب حوزه عملکرد آن‌ها در حوزه‌های NP و VP ظاهر می‌شوند و عنصر میزبان آن‌ها با توجه به اولین گروه نحوی مشخص می‌شود. واژه‌بست‌های ضمیری کردی مرکزی و موکری در باهم‌آیی با ماضی نقلی در جایگاه سوم (۷) و در موارد نادری با ورود در واژه‌بست افزایشی به درون ساختار فعل در جایگاه چهارم قرار می‌گیرند (۸):

- 7) *hærtfi: kut-u:=yan-æ rast-æ*
whatever say.PST-PTCP=3PL.OBL.A true-COP-3SG

‘Whatever they have said is true.’

8) $xward-u: = /f = m - \alpha$

eat.PST-PTCP=ADD=1SG.OBL.P-COP.3SG

‘I have also eaten it.’

وقوع واژه‌بست‌های مذکور در جایگاهی غیر از جایگاه دوم در زمان ماضی بعید (به‌شرطی که فعلی در ابتدای سازه بیاید) و در زمان گذشته التزامی دیده می‌شود. جای‌گیری واژه‌بست‌های کردی موکری در جایگاه‌های مختلف ما را به این نتیجه می‌رساند که بیان داریم به‌دلایل مختلف واژه‌بست‌های ضمیری موکری جزو هیچ‌کدام از انواع واژه‌بست‌های معرفی شده در بخش (۴) نیستند. از یک سو در کردی موکری گاهی اولین تکواژ، گاهی اولین کلمه گروه و گاهی نیز اولین گروه حوزه نقش میزبانی واژه‌بست را می‌پذیرد و واژه‌بست در جایگاه دوم واقع می‌شود و ازسویی دیگر چون جایگاه دوم واضح نیست قلمداد کردن واژه‌بست‌های ضمیری به‌عنوان واژه‌بست‌های جایگاه دوم نیز مناسب نیست. چنین ابهاماتی نگارندگان را بر آن می‌دارد تا تحلیلی واضح‌تر از جایگاه دوم برای تعیین جایگاه واژه‌بست‌های ضمیری ارائه نمایند. بدین‌منظور ابتدا نظریه‌های نحوی جای‌گیری واژه‌بست و سپس واژه‌بست‌افزایی و تعیین جایگاه واژه‌بست در کردی موکری از دیدگاه واج‌شناسی نوایی تشریح می‌شود.

۵- نظریه‌های نحوی واژه‌بست‌افزایی

بوشکویچ (۲۰۰۰ و ۲۰۰۱) پس از بررسی چگونگی جای‌گیری واژه‌بست در زبان صربی - کرواتی^۱ و زبان‌های مرتبط با آن در منطقه بالکان چهار نظریه کلی که حائز کفایت لازم برای بررسی واژه‌بست‌ها هستند را ارائه کرد که عبارت‌اند از:

۱. نحو قوی: مطابق این نظریه جایگاه واژه‌بست کاملاً به‌وسیله نحو مشخص می‌شود.
۲. واج‌شناسی قوی: براساس این نظریه، واج‌شناسی مسئولیت کاملاً جای‌گیری واژه‌بست در جایگاه دوم را بر عهده دارد. بدین‌ترتیب که نحو ابتدا واژه‌بست‌ها را در جایگاه موضوع تولید و سپس واج‌شناسی آن‌ها را در جایگاه دوم مناسب قرار می‌دهد.
۳. نحو ضعیف: این نظریه بیشتر حرکت واژه‌بست‌ها را نحوی می‌داند و گاهی به‌کمک «وارونگی نوایی»^۲ شرایط لازم برای انتخاب میزبان مناسب فراهم می‌شود.
۴. واج‌شناسی ضعیف: این نظریه حرکت واژه‌بست‌ها را نحوی می‌داند و آزادی قابل توجه برای

1. croatian

2. Prosodic Inversion

واژه‌بست‌ها قائل است. در این نظریه واج‌شناسی منفعل عمل می‌کند و جملات خوش‌ساخت را از جملاتی که شرایط لازم برای واژه‌بست‌ها را ندارند، جدا می‌کند.

وارونگی نوایی می‌تواند یک واژه‌بست را پس از کلمه آغازین قرار دهد اگر و تنها اگر آن کلمه یک سازه نحوی را تشکیل دهد تا بتواند عنصر بعد از خود را حرکت دهد (آندرسن، ۲۰۰۵: ۱۱۸). به تعبیری آنچه در جای‌گیری واژه‌بست تأثیر دارد، تنها واجی نیست و لزوم اجرای وارونگی نوایی در مورد جای‌گیری واژه‌بست در جایگاه دوم مردود است و چون فرض مسلم این است که دسترسی به ساختار نحوی در واج‌شناسی به‌طور کلی به ساختار نوایی منتج از گروه‌بندی تقلیل می‌یابد، لزومی به حرکت‌های واجی نیست؛ بنابراین آندرسن نظریه‌های واج‌شناسی قوی و نحو ضعیف بوشکویچ را رد می‌کند و معتقد است که تعیین جایگاه واژه به‌طور کامل بر عهده نحو است.

هالپرن (۱۹۹۲ و ۱۹۹۵) چنین استدلال می‌کند که واژه‌بست‌های جایگاه دوم از لحاظ ساختاری در ابتدای عبارت واقع می‌شوند حرکت نحوی نخواهند داشت. بوشکویچ معتقد است که نحو به‌تنهایی توانایی تعیین جایگاه واژه‌بست را ندارد و باید چیز دیگری غیر از نظریه نحو قوی وجود داشته باشد. با حذف نظریه‌های نحو ضعیف و واج‌شناسی قوی تنها نظریه باقی‌مانده در مورد تعیین جایگاه واژه‌بست، نظریه واج‌شناسی ضعیف است. بوشکویچ با استناد به مثال‌های دیگری از زبان صربی - کرواتی نتیجه می‌گیرد که نحو نقش اساسی در تعیین میزبان آغازین برای واژه‌بست‌های جایگاه دوم در این زبان را دارد و میزبان اول همیشه یک کلمه واجی نیست، بلکه واحد نحوی مستقلی است. اکنون با توجه به شواهد موجود مبنی بر ناکارآمد بودن مکانیسم‌های نحوی صرف و نقش واج‌شناسی در تعیین جایگاه دوم واژه‌بست، وی ادعا می‌کند که واج‌شناسی ضعیف برای این زبان جواب‌گو است.

آندرسن (۲۰۰۵: ۱۲۴) نتیجه گرفت که هرچند برای جای‌گیری واژه‌بست جایگاه دوم نظریه واج‌شناسی ضعیف تکمیل‌کننده مکانیسم‌های نحوی و وارونگی نوایی است؛ اما هنوز برای تبیین جامعی برای پدیده واژه‌بست جایگاه دوم کافی نیست. ازسوی دیگر لگندره^۱ (۱۹۹۹؛ ۲۰۰۰ الف؛ ۲۰۰۰ ب؛ ۲۰۰۰ ج) با بررسی زبان‌های بالکان به این نتیجه رسید که واژه‌بست‌های ویژه مانند عناصر واژگانی نیستند که جایگاه‌شان به وسیله ساز و کارهای نحوی واژگان یا گروه‌ها مشخص می‌شود. آندرسن بیان می‌دارد که مشخص کردن جایگاه دوم هم با توجه به عنصر نوایی (کلمه واجی، گروه واجی و...) و هم با توجه به عنصری نحوی (سازه گروهی) در ابتدای حوزه‌ای که در آن ظاهر می‌شوند از اهمیت ویژه

برخوردار است.

۶- واج‌شناسی نوایی و مفاهیم کاربردی آن

براساس واج‌شناسی نوایی، متشکل از سطوح هفت‌گانه که ازسوی نسپر و وُوگل (۱۹۸۶) ارائه شد عناصر واجی در درون بازنمایی لایه‌بندی شده و سلسله‌مراتبی سازمان‌دهی می‌شوند؛ بنابراین عناصر موجود در زنجیره‌های واجی در درون هجاها، هجاها در درون پایه، پایه‌ها در درون کلمات واجی، کلمات واجی در درون گروه واژه‌بست، گروه واژه‌بست در درون گروه‌های واجی، گروه‌های واجی در درون گروه‌های نوایی و در نهایت گروه‌های نوایی نیز در درون پاره‌گفتارها سازمان‌دهی می‌شوند. سطوح هفت‌گانه واج‌شناسی نوایی مطابق زیر هستند:

پاره‌گفتار < گروه نوایی < گروه واجی < گروه واژه‌بست < کلمه واجی < پایه < هجا

$\sigma < \text{Foot} < \text{Prosodic Word} < \text{Clitic Group} < \text{Phonological Phrase} < \text{Intonational Phrase} < \text{Utterance}$

$$\sigma < \sum < \omega < C < \varphi < IP < U$$

نمودار (۲). سلسله‌مراتب سطوح هفت‌گانه واج‌شناسی نوایی

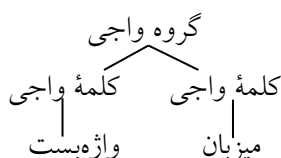
هجا پایین‌ترین واحد سطوح هفت‌گانه واج‌شناسی نوایی است که تمامی رشته‌صداها را تشکیل می‌دهد. درون آن سازمان‌دهی می‌شوند (هایمن^۱، ۱۹۸۵). هجاها یا بلند هستند یا کوتاه. مورا نیز واحدی نوایی است که میزان کشش آن‌ها را نشان می‌دهد و از ترکیب هجاها و مورا سازه بالاتر به نام پایه تشکیل می‌شود. هر پایه ترکیبی از یک هجای قوی و یک هجای ضعیف است. یک پایه گاهی از یک هجای کوتاه و یک هجای بلند و گاهی نیز از یک هجای بلند و یک هجای کوتاه تشکیل می‌شود. هر کلمه واجی نیز عنصری است که حامل تکیه است.

به‌باور سلکرک (۱۹۸۶) و آندرسن (۲۰۰۵: ۴۵) کلمه واجی باید در ساختار نوایی منضم شود تا بتواند به‌طور کامل تلفظ شود. واژه‌بست‌ها از لحاظ نوایی ناقص هستند و برای رفع این نقصان باید در کلمه واجی یا سازه دیگری در ساختار نوایی در واج‌شناسی پساواژگانی^۲ منضم شوند (آندرسن، ۲۰۰۵: ۴۵-۴۶). واژه‌بست‌ها از لحاظ نحوی در ترکیب با یک واحد نوایی با سایر عناصر زبانی متفاوت هستند. مهم این است که اصول حاکم بر عنصر نوایی تعیین می‌کنند که مکانیسم واژه‌بست‌افزایی چگونه عمل می‌کند. سلکرک (۱۹۸۶) و آندرسن (۲۰۰۵: ۴۶) معتقد هستند که برای ترکیب واژه‌بست با میزبان خود

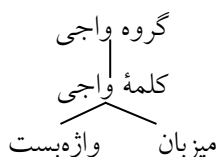
1. L. M. Hyman

2. post-lexical phonology

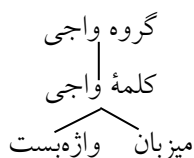
چهار امکان در ساختار نوایی وجود دارد که عبارت‌اند از:



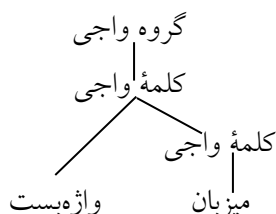
نمودار (۳). واژه‌بست کلمه واجی



نمودار (۴). واژه‌بست آزاد



نمودار (۵). واژه‌بست درونی



نمودار (۶). واژه‌بست وندی

واژه‌بست در نمودار (۳) به‌عنوان کلمه‌ای واجی تلقی می‌شود. در نمودار (۴) واژه‌بست بدون اینکه بخشی از کلمه واجی باشد، به گروه واجی پیوسته است. در نمودار (۵) یک واژه‌بست درونی با انضمام به درون کلمه آن را به‌عنوان میزبان انتخاب کرده است. در نمودار (۶) واژه‌بست به‌همراه میزبان خود یک کلمه واجی تکرارشونده تشکیل داده است. آندرسون (۲۰۰۵) با تأکید بر امکان وقوع هر چهار امکان، امکان وقوع هریک از آن‌ها را وظیفه دستور جهانی می‌داند. روابط بین سازه‌های نوایی در سطوح مختلف به‌وسیله فرضیه لایه محدود^۱ که به‌وسیله نسپر و ووجل (۱۹۸۶) ارائه شد، سازمان‌دهی می‌شود.

براساس این فرضیه عناصر واجی باید در ساختار نوایی در یکی از سطوح هفت‌گانه منضم شوند. بازنمایی ساختارهای نوایی با لایهٔ پیش‌گفته به‌طور سخت‌گیرانه مطابق با ترتیب مقوله‌های موجود در سلسله‌مراتب هفت‌گانه نوایی نظم داده می‌شوند. این فرضیه مستلزم دو شرط مسلّم و غیر قابل نقض است. براساس «لایه‌بندی»^۱ به‌مثابهٔ شرط اوّل هیچ سازهٔ پایینی نمی‌تواند شامل سازهٔ بالایی باشد، برای مثال پایه نمی‌تواند شامل کلمهٔ واجی باشد. مطابق «هسته‌بودن»^۲ به‌مثابهٔ شرط دوم و مهم‌ترین این دو شرط هر سازه‌ای در سطح n در سلسله‌مراتب نوایی بلافاصله بر سازه یا سازه‌های سطح $n-1$ تسلط دارد، برای مثال هر کلمهٔ واجی می‌تواند شامل پایه باشد.

افزون بر دو شرط یادشده، دو شرط دیگر نیز در فرضیهٔ لایهٔ محدود وجود دارند که قابل نقض هستند و زبان‌شناسان درمورد آن‌ها اختلاف نظر دارند که عبارت‌اند از «جامعیت»^۳ که براساس آن در سلسله‌مراتب نوایی هر سازهٔ نوایی بالایی بر سازهٔ پایینی تسلط دارد و این درحالی است که تحلیل آن در سازهٔ پایین‌تر صورت می‌گیرد و «تکرارناپذیری»^۴ که مطابق آن هر سازه در ساختار نوایی نباید تکرار شود. بدین معنی که یک هجا می‌تواند بخشی از گروه نوایی باشد به‌شرطی که آن هجا بخشی از یک پایه باشد، یا به‌عبارتی یک کلمهٔ واجی نمی‌تواند بخشی از کلمهٔ واجی دیگری باشد. به‌کمک شروط فرضیهٔ لایهٔ محدود می‌توان دید که حداقل دو امکان از چهار امکان واژه‌بست‌افزایی با سازمان‌دهی نوایی پیش‌بینی شده به‌وسیلهٔ فرضیهٔ لایهٔ محدود در تناقض هستند.

در نمودار (۴) واژه‌بست آزاد با تخطی از شرط جامعیت به‌مثابهٔ جزئی از کلمه نیست و بدون اینکه کلمهٔ واجی داشته باشد به گروه واجی متصل شده و مردود است. واژه‌بست وندی در نمودار (۶) نیز به‌علت تخطی از شرط تکرارناپذیری منجر به کلمهٔ واجی در ساختار نوایی شده و مورد قبول نیست. نوع دیگری از این گونه پی‌بست در زبان فارسی وجود دارد که به‌گفتهٔ حسینی (۲۰۱۳) از شرط تکرارناپذیری تخطی کرده و در ساختار نوایی به‌صورت واژه‌بست وندی ظاهر می‌شود. گاهی شروط فرضیهٔ لایهٔ محدود نادیده گرفته می‌شوند و ممکن است سازه‌ای بدون کلمهٔ واجی به گروه نوایی متصل شود یا یک کلمهٔ واجی زیر تسلط کلمهٔ واجی دیگر واقع شود (آندرسن، ۲۰۰۵: ۴۹-۵۰).

با مشخص شدن امکان اتصال واژه‌بست به میزبان، مشکلی که هنگام اتصال به‌وجود می‌آید، این

1. Layeredness
2. Headedness Non-recursivity
3. Exhaustivity
4. Non-recursivity

است که در نتیجه «انضمام سرگردان» چگونه یک واژه‌بست با میزبان خود ارتباط برقرار می‌کند. هنگامی که یک واژه‌بست بین دو میزبان بالقوه نوایی واقع شود، لازم است جهت انضمام مشخص شود. در مواردی این انضمام واجی به ساختار نحوی بستگی دارد که در آن صورت می‌گیرد. از دیدگاه واج‌شناسی زایشی ارتباط بین ساختارهای نحوی و واجی بسیار ساده بود به‌طوری که قواعد واجی به‌طور مستقیم با قواعد نحوی ارتباط داشتند و توانایی استفاده از اطلاعات سطح نحو را دارا بودند. در واج‌شناسی معیار چامسکی و هله^۱ (۱۹۶۸) ایرادی که وجود داشت این بود که ساختاری که به‌وسیله نحو فراهم می‌شد، کاملاً برای سطح واجی مناسب نبود.

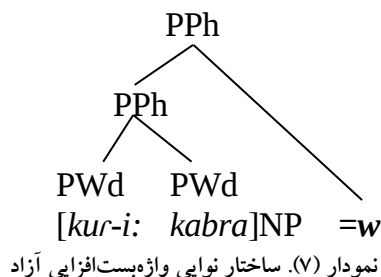
براساس رویکردی که واج‌شناسی نوایی پس از ظهور و بسط در پیش گرفت، نقش بازنمود نحوی در واج‌شناسی محدود به فراهم کردن اطلاعاتی می‌شود که ممکن است که در ایجاد ساختار نوایی مد نظر قرار گیرند. به‌منظور روشن کردن ارتباط بین ساختار نوایی و نحوی تراکنبرات^۲ (۱۹۹۹: ۲۲۰) بیان می‌دارد که بعضی از سازه‌های نوایی همچون کلمه نوایی، گروه واجی و گروه نوایی بین سازه‌های نحوی و نوایی رابطه اصولی ایجاد می‌کنند. به‌باور وی هنگامی که یک گروه نحوی به یک ساختار نوایی مربوط شود، درواقع به یک گروه واجی مربوط شده است. این بدین‌معنی است که گروه‌های واجی در زبان‌های بشری سازه‌هایی هستند که از گروه‌های نحوی (XPs) مشتق شده‌اند. آندرسن (۲۰۰۵: ۵۷) این مکانیسم را به‌کمک اصطلاحات اصول مترادف تشریح می‌کند، به این ترتیب که لبه‌های چپ و راست کلمات واژگانی و گروه‌های نحوی به‌ترتیب با لبه‌های چپ و راست کلمات نوایی و گروه‌های واجی منطبق هستند؛ البته این هم‌شکلی همیشه دوام ندارد، به‌ویژه هنگام واژه‌بست‌افزایی؛ بدین‌معنی که کلمه نوایی و گروه واجی با همتاهایشان یعنی کلمه واژگانی و گروه نحوی هم‌شکل هستند ولی هنگام واژه‌بست‌افزایی این هم‌شکلی از بین می‌رود.

۷- جایگاه واژه‌بست ضمیری در کردی موکری براساس واج‌شناسی نوایی

به‌طور کلی واژه‌بست همیشه در لبه راست اولین گروه واجی درون گروه فعلی ظاهر می‌شود، بدین‌معنی که در جایگاه دوم VP که با توجه به اولین گروه واجی تعیین می‌گردد، واقع می‌شود. بسته به ساختار نحوی یا محیط ساخت‌وازی واژه‌بست می‌تواند به‌سادگی به گروه یا کلمه واجی که خود جزئی از گروه واجی است، متصل شود؛ بنابراین واژه‌بستی که در اولین گروه نحوی VP ظاهر شود، به کلمه واجی لبه

راست گروه واجی ملحق می‌گردد (مثال ۹، نمودار ۷). در این مثال واژه‌بست که نمونه‌ای از واژه‌بست آزاد است، به گروه واجی و نه کلمه واجی متصل شده و تغییری در تکیه میزبان ایجاد نمی‌کند:

- 9) [kur-i: kabra]^{NP}=w guft-Ø.
son-EZ man=2PL.A kill.PST
'You killed the man's son.'



سلسله‌مراتب میزبان واژه‌بست ضمیری کردی موکری در فعل‌های مرکب در جدول (۲) نشان داده شده است:

جدول (۲). سلسله‌مراتب میزبان واژه‌بست ضمیری

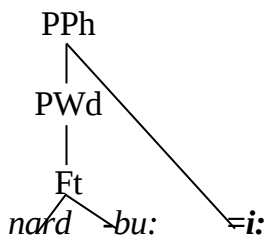
جزء پیش فعل <	حرف اضافه <	> جزء اسمی فعل مرکب
جزء تصریفی پس فعل گذشته (-bé/-ba ←bū ←ū)	ریشه فعل <	> پیشوند منفی ساز / نمود، وجه، زمان

با علم به اینکه واژه‌بست کلمه واجی درون گروه واجی را به‌مثابه میزبان برمی‌گزیند، راه را برای انتخاب کلمه واژگانی به‌منزله میزبان هموار می‌کند. در سلسله‌مراتب پیش‌گفته، جزء اسمی فعل مرکب، حرف اضافه و ریشه فعل به‌همراه واژه‌بست افزایشی کلمات واجی هستند و از توانایی تشکیل گروه واجی برخوردار هستند. نکته قابل توجه هنگام واژه‌بست‌افزایی این است که با افزودن واژه‌بست به هریک از این عناصر، تغییری در جایگاه تکیه ایجاد نمی‌شود. همان‌طور که در نمودار (۷) دیده شد، واژه‌بست در ساختار نوایی در سطح گروه واجی متصل می‌شود.

ریشه‌های فعلی که دارای جزء تصریفی پس فعل گذشته هستند توانایی تشکیل گروه واجی را دارند و واژه‌بستی که به آن‌ها متصل می‌شود، تغییری در جایگاه تکیه ایجاد نمی‌کند و به‌مثابه واژه‌بست آزاد در انتهای گروه واجی تشکیل شده به جزء تصریفی پس فعل گذشته ملحق می‌شود. این گونه واژه‌بست‌افزایی را در مثال (۱۰) و نمودار (۸) می‌توان دید:

- 10) nard-bu:=i:
eat.PST-COP=3SG.A

‘S/He had sent.’

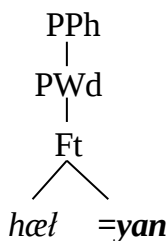


نمودار (۸). ساختار نوایی واژه‌بست‌افزایی ریشه‌های فعلی دارای جزء تصریفی پس‌فعل گذشته

اما وقتی واژه‌بست ضمیری به اولین عنصر وابسته پیش از فعل که عبارت‌اند از: جزء پیش‌فعل، پیشوند منفی‌ساز و پیشوند نمود، وجه، زمان اضافه شود، به‌سادگی آنچه در بالا آمد نیست. عنصر وابسته قبل از فعل به‌خودی خود کلمه واجی یا به‌عبارتی کلمه نوایی کامل نیست تا نقش میزبان را ایفا کند. همان‌گونه که واژه‌بست با عناصر واژگانی ترکیب می‌شود با عناصر وابسته پیش از فعل نیز ترکیب شده ولی تغییری در ساختار نوایی آن (ازجمله تکیه) ایجاد نمی‌کند. ترکیب حاصله از عنصر وابسته قبل از فعل و واژه‌بست منجر به ایجاد کلمه واجی شده که آن هم به‌نوبه خود گروه واجی ایجاد می‌کند. عناصر وابسته قبل از فعل در کردی موکری تکیه‌بر هستند و در ترکیب با واژه‌بست نیز همیشه حامل تکیه‌اند. نمونه‌هایی از این دست در مثال‌های (a، ۱۱، b و c) دیده می‌شوند:

- 11) a. 'ray. 'næ.gər.tən
 ra=y næ-gərt-ən
 PVB=3SG.A NEG.keep.PST.2PL.O
 ‘S/He didn’t take them.’
- b. 'ram. 'næ.dæ.kərd
 ra=m-næ-dæ-kərd
 PVB=2SG.OBL-NEG-IPF-do.PST
 “‘You were not running.”
- c. hæł. 'yan.gərt
 hæł=yan gərt
 PVB=3PL.A take.PST
 “‘They picked it up.”

از ترکیب جزء پیش‌فعل و واژه‌بست در کردی موکری کلمه واجی تشکیل می‌شود که حاوی پایه بوده و همیشه تکیه‌بر است. گاهی واژه‌بست‌افزایی باعث می‌شود که تعداد تکیه‌های فعل مرکب افزایش یابد (a و ۱۱ و b) زیرا با ترکیب جزء پیش‌فعل و بقیه فعل دو کلمه واجی مجزا به‌وجود می‌آیند و باهم گروه واجی تشکیل می‌دهند. نمودار (۹) واژه‌بست‌افزایی پس از جزء پیش‌فعل را نشان می‌دهد:



نمودار (۹). ساختار نوایی واژه‌بست‌افزایی پس از جزء پیش‌فعل

آنچه در بالا درمورد جزء پیش‌فعل گفته شد درمورد عناصر منفی‌ساز (na و næ-) و جزء پیش‌فعل (التزامی و امری) (bæ-) که پیشوند تلقی می‌شوند نیز روال به همین منوال است. این دو سازه وقتی که با واژه‌بست ترکیب شوند، کلمه واجی مستقلی ایجاد می‌کنند. این گونه واژه‌بست، واژه‌بست درونی (نمودار ۵) به‌شمار می‌رود؛ زیرا به درون میزبان خود منضم شده است. واژه‌بستی که پس از دو پیشوند یادشده ظاهر می‌شود، با توجه به گروه واجی خود در جایگاه دوم واقع می‌گردد. برخلاف پیشوندهای بالا پیشوند «dæ-» (نشان‌گر گذشته استمراری، حال ساده و آینده ساده) وقتی میزبان واژه‌بست قرار گیرد، تکیه نمی‌پذیرد؛ زیرا قابلیت ایجاد کلمه واجی را ندارد. تحلیل نوایی پیشوند پیش‌گفته که در مثال (۱۲) به‌کار رفته است، مطابق زیر است:

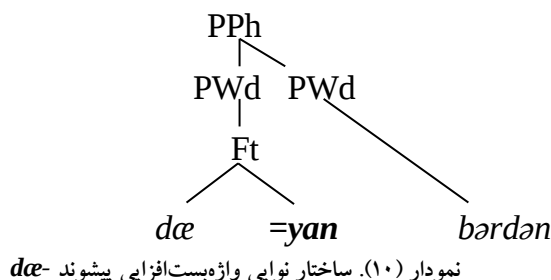
12) dæ.bi:.'ne
dæ-bi:n-e
IMPF-see-3SG
'S/He sees.'

پیشوند «dæ-» فاقد تکیه بوده و با متصل‌شدن واژه‌بست که آن هم عنصری فاقد تکیه است نمی‌تواند پایه و در نهایت کلمه واجی ایجاد کند ولی این ترکیب در نتیجه واژه‌بست‌افزایی تکیه می‌پذیرد؛ به‌عبارتی، تکیه که برای تشکیل کلمه واجی حیاتی است، تنها وقتی اعطا می‌شود که پیشوند با واژه‌بست پس از خود ترکیب شود. هرچند در مثال (۱۲) پیشوند «dæ-» حامل تکیه نیست، ولی تکیه ثانویه در ترکیب ایجاد شده ظاهر می‌شود به‌ویژه اگر ترکیب حاصله دوهجایی باشد. چنین حالتی در مثال (۱۳) دیده می‌شود:

13) dæ.yan.bær.'døn
dæ=yan-bærd-æn
IMPF=3PL.take.PST-3PL
'They would take them.'

مثال (۱۳) نمونه‌ای از واژه‌بست درونی که در آن یک عنصر فاقد تکیه به‌وسیله واژه‌بستی که پس از آن

ظاهر می‌شود تکیه می‌گیرد بدون اینکه که در الگوی تکیه میزبان تغییری ایجاد شود. ساختار نوایی چنین ساختاری در نمودار (۱۰) دیده می‌شود:



در این مثال از ترکیب واژه‌بست ضمیری «= yan» با پیشوند «dæ-» یک پایه ایجاد شده است و تکیه به ساختار اضافه شده است. پایه نیز افزون بر میزبان کلمه واجی دیگری تشکیل می‌دهد. این دو کلمه واجی نیز به نوبه خود گروه واجی می‌سازند. با بررسی و تحلیل داده‌های موکری می‌توان چنین نتیجه گرفت که ظهور واژه‌بست ضمیری با توجه به جایگاه معروف به «جایگاه دوم» در لبه راست اولین گروه واجی تعیین می‌شود. بدین معنی که تنها بررسی جایگاه دوم در چارچوب ساخت واژه پاسخگو نیست. در مثال‌های بالا براساس واج‌شناسی نوایی نه تنها جایگاه دوم شناسایی و تعیین شد؛ بلکه واژه‌بست‌افزایی روی سازه‌های فاقد تکیه مانند پیشوند «dæ-» نیز توجیه گردید.

۸- نتیجه‌گیری

بررسی و تحلیل داده‌های کردی موکری نشان داد که واژه‌بست ضمیری در لبه راست اولین گروه واجی و در جایگاه دوم قرار می‌گیرد. در سلسله‌مراتب میزبان، جزء اسمی فعل مرکب، حرف اضافه و ریشه فعل به همراه واژه‌بست افزایشی کلمات واجی هستند و از توانایی تشکیل گروه واجی برخوردارند و واژه‌بست ضمیری مانند یک واژه‌بست آزاد به لبه راست گروه واجی متصل می‌شود. همان‌گونه که واژه‌بست با عناصر واژگانی ترکیب می‌شود، با عناصر وابسته پیش از فعل نیز ترکیب شده ولی تغییری در ساختار نوایی آن (از جمله تکیه) ایجاد نمی‌کند. ترکیب حاصله از عنصر وابسته پیش از فعل و واژه‌بست منجر به ایجاد کلمه واجی شده و آن هم به نوبه خود گروه واجی ایجاد می‌کند و میزبانی واژه‌بست را به عهده می‌گیرد.

در مورد عناصر منفی ساز (na- و bæ-) و جزء پیش فعل (التزامی و امری) (bæ-) که پیشوند تلقی می‌شوند نیز روال به همین منوال است. این دو سازه وقتی که با واژه‌بست ترکیب شوند، کلمه واجی

مستقلی ایجاد می‌کنند. واژه‌بستی ضمیری که پس از دو پیشوند پیش گفته ظاهر می‌شود، با توجه به گروه واجی خود در جایگاه دوم واقع می‌شود. برخلاف پیشوندهای بالا پیشوند «dæ-» وقتی میزبان واژه‌بست ضمیری قرار گیرد، تکیه نمی‌پذیرد؛ زیرا قابلیت ایجاد کلمه واجی را ندارد؛ بنابراین برای تعیین جایگاه واژه‌بست تنها بررسی جایگاه دوم در چارچوب ساخت واژه پاسخگو نیست؛ بلکه نحو جایگاه واژه‌بست را مشخص کرده (نظریه نحو قوی) و واج‌شناسی در گزینش میزبان به آن کمک می‌کند (نظریه واج‌شناسی ضعیف).

منابع

محمدی بلبان‌آباد، صادق (۱۳۹۴). گروه واژه‌بست و گروه واجی در زبان فارسی و کردی: جنبه‌هایی از نظریه واج‌شناسی نوایی. رساله دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان.

References

- Anderson, S. R. (1993). Wackernagel's revenge: clitics, morphology, and the syntax of second position. *Language*, 69, 68-98.
- (2005). *Aspects of the theory of clitics*, Oxford University Press.
- Bošković, Ž. (2000). Second position cliticisation: Syntax and/or phonology?. in *Beukema and den Dikken (2000)*, 71-119.
- (2001), *On the nature of the syntax-phonology interface* (Oxford: Elsevier Science Ltd.).
- Chomsky, N. & M. Halle (1968). *The sound pattern of English*, New York, Harper Row.
- Chung, S. (2003). The syntax and prosody of weak pronouns in Chamorro. *Linguistic Inquiry*, 34 (4), 547-599.
- DabirMoghaddam, M. (2008). On agent clitics in Balochi. In: C. Jahani, A. Korn & P. Titus (Eds.), *The Baloch and others*, 83-101. Wiesbaden: Reichert.
- (2012). Linguistic Typology: An Iranian Perspective. *Journal of Universal Language*, 13, 31-70.
- Haig, G. (2008). *Alignment change in Iranian languages*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Hamid, T. S. (2015). *The prosodic phonology of Central Kurdish*, Ph.D. dissertation, Newcastle University
- Halpern, A. (1992). *Topics in the Placement and Morphology of Clitics*. Ph.D. thesis, Stanford University, CA.
- (1995). *On the placement and morphology of clitics* (Dissertations in Linguistics). Oxford: CSLI Publications.
- (2001). *The Handbook of Morphology*. In: Andrew Spencer & Arnold M. Zwicky (Eds.), (pp. 101-122). Oxford: Blackwell. Online version retrieved
- Hosseini, A. (2013). The prosodization of function words in Persian. *Orientalia Suecana*, 61, 126-137.
- Hyman, L. M. (1985). *A Theory of Phonological Weight*. Dordrecht: Foris.
- Klavans, J. L. (1985). The Independence of Syntax and Phonology in Cliticization.

- Language*, 61 (1), 95-120.
- Legendre, G. (1999). Morphological and prosodic alignment at work: The case of South-Slavic clitics. *Proceedings of the West Coast Conference on Formal Linguistics XVII*, 436-450.
- (2000 a). "Morphological and prosodic alignment of Bulgarian clitics", in *Dekkers et al. (2000)*, 423-462.
- (2000 b). "Optimal Romanian clitics: A cross-linguistic perspective", in V.
- (2000 c). "Positioning Romanian clitics at PF: An Optimality-Theoretic analysis", in *Gerlach and Grijzenhout (2000)*, 219-254
- MacKenzie, D. N. (1961). *Kurdish dialect studies*. Vol. 1. London: Oxford University Press.
- Mohammadirad, M. (2020). *Pronominal clitics in Western Iranian languages: Description, mapping, and typological implications*, Ph.D. thesis, Université Sorbonne Nouvelle
- Nespor, M. & I. Vogel (1986). *Prosodic Phonology*. Dordrecht: Foris Publications.
- (2007). *Prosodic Phonology: With a New Foreword*. Mouton de Gruyter
- Nevis, J. A. (2000). Clitics. In Geert Booij, Christian Lehmann & Joachim Mugdan (Eds.), *Morphology: An International Handbook on Inflection and Word-Formation*, vol. 1, (pp. 388-404). Berlin: Walter de Gruyter.
- Öpengin, E. (2013). *Clitic/affix interactions. A corpus-based study of person marking in the Mukri variety of Central Kurdish*. Université Sorbonne Nouvelle – Paris 3. (Doctoral dissertation).
- Richardson, M. (1997). Czech clitics: 2P or not 2P that is the question. In: L. Kaiser (Ed.), *Y. A. L. E. 1: Studies in the morphosyntax of clitics*, (pp. 131-150). Dept. of Linguistics, Yale University.
- Samvelian, P. (2007). What Sorani Kurdish absolute prepositions tell us about cliticization. In: Frederic Hoyt, Nikki Seifert, Teodorescu Alexandra & Jessica White (Eds.), *Texas Linguistic Society IX: The Morphosyntax of Underrepresented Languages*, (pp. 263-283). Stanford: CSLI Publications
- Selkirk, E. (1986). On derived domains in sentence phonology. *Phonology*, 3, 371-405.
- (1995). The prosodic structure of function words. In: Jill Beckman & Laura Walsh Urbanczyk Dickey, Suzanne (Eds.), *Papers in optimality theory*, 439-469. Amherst, Mass: Dept. of Linguistics, University of Massachusetts.
- (2011). 'The syntax-phonology interface'. In: J. Goldsmith, J. Riggle and A. Yu, (Eds.), *The Handbook of Phonological Theory*. Second Edition. Oxford: Blackwell Publishing
- Truckenbrodt, H. (1999). On the relation between syntactic phrases and phonological phrases. *Linguistic Inquiry* 30, 219-255.
- Wackernagel, J. (1892). Über ein Gesetz der indogermanischen Wortstellung. *Indogermanische Forschungen*, 1, 333-436.
- Zwicky, A. M. (1977). *On clitics*. Bloomington, IN: Indiana University Linguistics Club.
- & G. K. Pullum (1983). Cliticization vs. Inflection: English N'T. *Language*, 59 (3), 502-513.
- (1985). Clitics and Particles. *Language*, 61 (2), 283-305.



Res. article

Comparing the Meaning Representations and Conceptualizations of *pooshidan* /*wear* in Persian and English

Belghis Rovshan^{1✉}, Fatemeh Mohammadi²

1- Professor of Linguistics, Department of Linguistics, Payame Noor University, Tehran, Iran.

2- M.A. Student of Persian Language Teaching, Payame Noor University, Tehran, Iran

Received: 2020/13/08

Accepted: 2021/10/03

Abstract

The present multidisciplinary and descriptive-analytical study compares meaning representations (mental models) and conceptualizations of the Persian verb *pooshidan* and its English equivalent *wear*, in respect of covering the human body, in the general framework of psycholinguistics, cognitive semantics, and cultural linguistics. The aim of the study was to investigate the mental models and conceptualizations of Persian speakers and English speakers regarding the prototypical concepts of 'pooshidan' and 'wear'. To do this, the authors availed of mental tableaux suggested by Johnson-Laird (1983). All Persian and English key words and phrases carrying the concept of 'wear/cover' existing in six monolingual and bilingual dictionaries made the statistical population and the sample included words and phrases containing the above-mentioned concepts. The results indicated that the mental models of Persian speakers and English speakers and also their conceptualizations have significant differences with little similarities in this domain. In addition, Persian speakers' conceptualizations and meaning representations are wider and more complex. This results from their different cultural knowledge in the domain. Besides, Persian speakers, unlike the English speakers, avail of a number of light and compound verbs collocating with various covering objects to express the concept of 'wear/cover' which results in a wider polysemy for *pooshidan* than *wear*.

Keywords: cognitive semantics, conceptualization, psycholinguistics, mental model, cultural linguistics, polysemy, *pooshidan/wear*.

Citation: Rovshan, B., Mohammadi, F. (2021). Comparing the Meaning Representations and Conceptualizations of *pooshidan* / *wear* in Persian and English. *Research in Western Iranian Languages and Dialects*, 9 (34), 47-68. (In Persian)



مقایسه بازنمایی معنایی و مفهوم‌سازی‌های فعل پوشیدن و *wear* در زبان‌های فارسی و انگلیسی

بلقیس روشن^۱، فاطمه محمدی^۲

۱- استاد گروه زبان‌شناسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. ۲- دانشجوی کارشناسی ارشد آموزش زبان فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

دریافت: ۱۳۹۹/۵/۲۳

پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۰

چکیده

پژوهش چندرشته‌ای و توصیفی - تحلیلی حاضر، در چارچوب کلی روان‌شناسی زبان، معناشناسی شناختی و زبان‌شناسی فرهنگی، به مقایسه بازنمایی معنایی (مدل ذهنی) و مفهوم‌سازی‌های فعل‌های پوشیدن و *wear*، با توجه به پوشش بدن انسان، در زبان‌های فارسی و انگلیسی می‌پردازد. هدف پژوهش بررسی مدل‌های ذهنی فارسی‌زبانان و انگلیسی‌زبانان و مفهوم‌سازی‌های مختلف آن‌ها با توجه به مفاهیم پیش‌نمونه‌ای «پوشیدن» و *wear* بوده و به این منظور از تابلوهای ذهنی پیشنهادی جانسون - لیرد (۱۹۸۳) استفاده شده است. جامعه آماری متشکل از تمامی کلیدواژه‌ها و عبارت‌های فارسی و انگلیسی حاوی مفهوم «پوشیدن/ پوشاندن» بود که در شش فرهنگ لغت یک‌زبانه و دوزبانه منتخب وجود داشت و حجم نمونه شامل واژه‌ها و عبارت‌های حاوی مفاهیم پیش‌گفته است که از این فرهنگ‌ها جمع‌آوری شده‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که مدل‌های ذهنی فارسی‌زبانان و انگلیسی‌زبانان و نیز مفهوم‌سازی‌های آن‌ها در این زمینه تفاوت‌های چشم‌گیر و شباهت‌های اندکی باهم دارند و فارسی‌زبانان به‌طور پیچیده‌تر و متنوع‌تری به مفهوم‌سازی و بازنمایی معنایی می‌پردازند که این امر ناشی از دانش فرهنگی متفاوت آنان در این زمینه است. افزون بر این، فارسی‌زبانان از تعدادی فعل سبک و فعل مرکب به‌همراه اشیاء پوششی متنوع استفاده می‌کنند تا مفهوم «پوشیدن/ پوشاندن» را بیان کنند که موجب چندمعنایی گسترده‌تر پوشیدن نسبت به *wear* می‌شود.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی شناختی، مفهوم‌سازی، روان‌شناسی زبان، مدل ذهنی، زبان‌شناسی فرهنگی، چندمعنایی، فعل پوشیدن / *wear*.

استناد: روشن، بلقیس؛ محمدی، فاطمه (۱۴۰۰). مقایسه بازنمایی معنایی و مفهوم‌سازی‌های فعل پوشیدن و *wear* در زبان‌های فارسی و انگلیسی.

فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۹ (۳۴)، ۶۸-۴۷.

۱- مقدمه

رویدادها و مفاهیم کلی در جهان برای تمام انسان‌ها یکسان هستند، ولی در هر زبان در قالبی مجزا ریخته و بیان می‌شود. این امر ناشی از مدل‌های ذهنی^۱ اهل هر زبان است که براساس آن «زبان نظریه‌ای دربارهٔ واقعیت را بازنمایی می‌کند» (سعید^۲، ۲۰۰۳: ۲۴). تصمیم‌گیری دربارهٔ چگونگی بیان واقعیت تحت تأثیر راه‌های قراردادی هر زبان در نشان دادن موقعیت‌هاست؛ برای مثال، در انگلیسی گفته می‌شود *I have a cold* (من سرما دارم) و سرما جزء مایملک شخص تلقی و مانند آن مفهوم‌سازی می‌شود و در زبان ایرلندی سرما روی شخص سوار می‌شود و شخص به‌مثابهٔ نوعی مکان مفهوم‌سازی می‌شود (سعید، ۲۰۰۳: ۲۵)، درحالی که در زبان فارسی گفته می‌شود: *من سرما خورده‌ام*، یعنی سرما ماده‌ای خوردنی تلقی و مانند خوردنی‌ها مفهوم‌سازی می‌شود. به این ترتیب، ساختار قراردادی شدهٔ مفهوم‌سازی‌های^۳ متفاوت بر توصیف موقعیت‌های جهان واقعی تأثیر می‌گذارد؛ به دیگر سخن، با این فرض که زبان سازمان شناختی را منعکس می‌سازد، وجود دگرگونی‌های میان‌زبانی ایجاب می‌کند که سخنوران زبان‌های مختلف دارای نظام‌های مفهومی زیربنایی متفاوتی باشند (ایوانز و گرین^۴، ۲۰۰۶: ۵۵).

یکی از واقعیت‌های معمول این است که اعضای جوامع گوناگون قسمت‌های مختلف بدن خود را با استفاده از پوشش‌های مختلف می‌پوشانند و تزئین می‌کنند و در هر زبان مفروض برای بیان آن از یک یا چند فعل استفاده می‌شود؛ برای مثال، در انگلیسی غالباً از فعل ساده *wear* (پوشیدن) برای پوشاندن هر قسمت استفاده می‌شود و این فعل در باهم‌آیی با پوشش‌ها، وسایل تزئینی و درمانی، مواد آرایشی و معطر و... دیده می‌شود، درحالی که در زبان گره‌ای برای پوشاندن هر قسمت، فعل خاصی وجود دارد و در فارسی حالتی بینابین دیده می‌شود؛ بدین معنا که افزون بر پوشیدن که بیشتر برای لباس‌ها به‌کار می‌رود؛ مانند «روپوش پوشیدن» (*wear a gown*) و معنای مرکزی دارد، از فعل‌های مرکبی که جزء غیر فعلی آن‌ها یک بدن‌واژه^۵ و جزء فعلی یک فعل سبک^۶ است؛ مانند «کفش پاکردن» (*wear shoes*) و نیز برخی فعل‌های ترکیبی حاوی شیء پوشش‌دهنده و فعل سبکی مانند «عینک‌زدن» (*wear glasses*)، استفاده می‌شود. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، یک واقعیت واحد، برای مثال عینک‌زدن، در این دو

1. mental models

2. J. I. Saeed

3. conceptualisations

4. V. Evans & M. Green

5. body term

6. light verb

زبان در قالب‌های زبانی متفاوت ریخته و بیان می‌شود و درحالی که عینک در زبان فارسی به‌مثابهٔ یک چیز زدنی مفهوم‌سازی می‌شود، در انگلیسی چیز پوشیدنی تلقی می‌گردد.

انوری (۱۳۸۲: ۵۰۶) «پوشیدن» را به‌معنای ۱- به‌تن کردن لباس، کفش، ...، زینت‌آلات، اشیاء حفاظتی و مانند آن‌ها؛ ۲- مخفی کردن و ۳- پوشاندن تعریف کرده است و دو معنای آخر در ترکیبی همچون «حقایق را پوشاندن/ مخفی کردن»، استعاره^۱ است. گروه لانگمن^۲ (۱۹۹۷: ۱۵۴۴-۱۵۴۵) *wear* را به‌معنای پوشیدن لباس و کفش، جواهر، عینک و... تعریف کرده و برای آن سه مترادف ارائه نموده است: ۱- «(have (sth) on) (برتن داشتن، (به‌همراه داشتن)؛ ۲- «be in/ be dressed in» (مجموعه‌ای لباس برتن داشتن) و ۳- «be dressed as» (سعی در شبیه‌شدن به کسی با پوشیدن لباس‌هایی مانند لباس‌های او) که هیچ‌یک از آن‌ها استمرار نمی‌شوند؛ افزون بر این، دو فعل گروهی «get on» و «put on» نیز به‌معنای پوشیدن، (بر) تن کردن و پاکردن کاربرد دارند و برای اولی معانی: ۱- (کرم و ماتیک) زدن و ۲) (آرایش) کردن هم وجود دارد (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۶: ۶۶۰ و ۱۳۳۶)؛ همچنین، انگلیسی‌زبانان حالت‌های خاص چهره را با *wear* بیان می‌کنند که در فارسی غالباً چنین نیست، مانند «He wore a puzzled look on his face» (هورنبی^۳، ۲۰۰۴) که به‌معنای صورتش تعجب‌زده بود است؛ بنابراین، *wear* به‌معنای مخفی کردن به‌کار نمی‌رود و از واژه‌هایی همچون «hide» و «cover» به‌معنای پوشاندن و مخفی کردن استفاده می‌شود.

مقالهٔ توصیفی - تحلیلی حاضر، در چارچوب کلی روان‌شناسی زبان^۴، معناشناسی واژگانی شناختی^۵ و زبان‌شناسی فرهنگی^۶، با بهره‌گیری از مفاهیمی همچون مدل ذهنی، تابلوی ذهنی^۷، پیش‌نمونه^۸، مقولهٔ شعاعی^۹ و چندمعنایی^{۱۰}، بازنمایی معنایی و مفهوم‌سازی‌های فعل پوشیدن/*wear* را در فارسی و انگلیسی بررسی و مقایسه کرده است تا مشخص شود چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین مدل‌های ذهنی و مفهوم‌سازی‌های فارسی‌زبانان و انگلیسی‌زبانان وجود دارد. می‌دانیم که زبان بازتاب الگوهای اندیشه

1. metaphorical
2. Longman Group
3. A.S. Hornby
4. psycholinguistics
5. cognitive lexical semantics
6. cultural linguistics
7. mental tableau
8. prototype
9. radial category
10. polysemy

است؛ بنابراین، انجام پژوهش پیش رو برای یافتن برخی از این الگوها در حوزه پوشاندن بدن در فارسی و انگلیسی ما را با دانش و چگونگی شیوه تفکر سخنوران آن‌ها در این مورد آشنا می‌سازد.

از آنجاکه تا کنون درباره بازنمایی معنایی پوشیدن و مفهوم‌سازی‌های مربوط به آن در ارتباط با اندام‌های مختلف بدن در فارسی و انگلیسی پژوهشی انجام نشده است، پیشینه مطالعاتی مستقیمی در این خصوص یافت نشد؛ اما روشن و وندحسینی (۱۳۹۲) و روشن و عباسی (۱۳۹۳) مدل‌های ذهنی فارسی‌زبانان را با توجه به برخی افعال، به‌ترتیب با ترکی آذربایجانی و کردی هورامی بررسی و به تفاوت چشم‌گیر ترکی آذربایجانی و شباهت عمیق هورامی با آن اشاره کرده‌اند؛ همچنین، در مبحث چندمعنایی و مقوله‌های شعاعی، ازبین پژوهش‌های مختلف، می‌توان به آثار شریفی (۱۳۸۸)، کریمی‌دوستان و روحی‌بایگی (۱۳۹۵) و حسابی (۱۳۹۶) اشاره کرد که به‌ترتیب به چندمعنایی فعل‌های «افتادن» و «زدن» و بدن‌واژه «سر» پرداخته‌اند.

در ادامه، مبانی نظری و روش پژوهش ارائه می‌شود، سپس به تجزیه و تحلیل داده‌ها می‌پردازیم و در پایان نتایج ارائه می‌گردند.

۲- مبانی نظری

۲-۱- روان‌شناسی زبان

روان‌شناسی زبان به مطالعه رابطه بین ذهن انسان و زبان می‌پردازد (فیلد،^۱ ۲۰۰۳: ۲). چگونگی بازنمایی معنایی^۲ و سطوح مختلف آن یکی از موضوعات مطرح در این حوزه است. در بحث از سطوح بازنمایی معنایی، جملات در سه سطح پردازش می‌شوند: فرم روساختی (کلمه‌بندی جمله)، فرم گزاره‌ای^۳ (معنای درون‌زبانی جمله) و مدل ذهنی (فیلد، ۲۰۰۳: ۸۳).

مدل ذهنی شامل اطلاعات اضافی از دانش جهان و استنتاج‌هایی^۴ است که انجام می‌دهیم. نوع مدل ذهنی‌ای که ساخته می‌شود، بیشتر حس خود فرد را از مهم یا بی‌اهمیت بودن آنچه دریافت کرده است، منعکس می‌کند (فیلد، ۲۰۰۳: ۸۵). گارمن^۵ (۱۹۹۰: ۳۸۰) به نقل از کریک^۶ (۱۹۴۳) می‌نویسد مدل ذهنی مدلی کوچک و درونی از واقعیت بیرونی است که ماهیت نقشی دارد (گارمن، ۱۹۹۰: ۳۸۶) و در ادامه

1. J. Field

2. meaning representation

3. propositional form

4. inferences

5. M. Garman

6. K. Craik

می‌افزاید که ساختار آن چندبعدی است. جانسون - لیرد^۱ (۱۹۹۵: ۵۲۶) بیان می‌دارد که کریک مفهوم مدل ذهنی را به‌مثابهٔ بازنمایی روان‌شناختی موقعیت‌های واقعی، فرضی، یا تخیلی معرفی کرده است. جانسون - لیرد (۱۹۸۳: ۱۴۹-۱۶۰) اشاره می‌کند که در زیرساخت هر پاره‌گفتار^۲ تابلوی ذهنی‌ای وجود دارد که در آن هر چیزی به‌طور واضح با هرچیز دیگر، با توجه به محدودیت‌های دانش گوینده، در ارتباط است؛ اما همهٔ رابطه‌ها در بازنمایی گزاره‌ای ظاهر نمی‌شوند.

از دیدگاه او که به استدلال علاقه‌مند است، مدل‌های ذهنی هم برای گزاره‌ها و هم برای تصوّر‌ها (پدیده‌های آگاهانه که اطلاعات مربوط به فضا را رمزگذاری می‌کنند)، صورت‌های زیرساختی هستند. مراحل موجود در استدلال شامل استنتاج می‌شوند و استنتاج‌ها را می‌توان در گزاره‌های شرطی یافت، مثال:

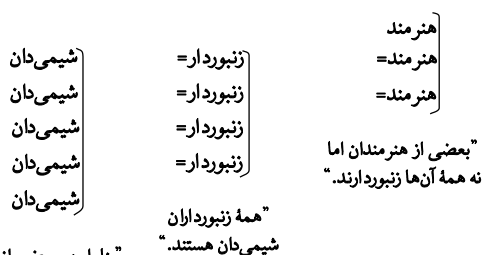
الف) برخی از هنرمندان زنبوردار هستند.

ب) تمام زنبورداران شیمی‌دان هستند.

پ) بنابراین برخی از هنرمندان شیمی‌دان هستند.

ت) برخی از شیمی‌دان‌ها هنرمند هستند.

اگر با استفاده از قلم و کاغذ تابلویی مانند تابلوی ذهنی نمودار (۱) ترسیم کنیم، درواقع به‌طور مستقیم از بازنمایی گزاره‌ای به سمت مدل قلم - و - کاغذ^۳ در دنیای واقعی پیش رفته‌ایم.



"بنابراین، بعضی از هنرمندان شیمی‌دان هستند، و بعضی از شیمی‌دان‌ها هنرمندند."

نمودار (۱). تابلوی ذهنی برای نشان دادن «بیشتر الف‌ها هستند»، «بیشتر ب‌ها هستند»، و نتیجه‌گیری «بعضی الف‌ها هستند» (جانسون - لیرد، ۱۹۸۳: ۹۵)

در این مدل، هنرمندان پیش از زنبورداران قرار می‌گیرند و جملهٔ «برخی هنرمندان شیمی‌دان هستند». منطقی‌تر به نظر می‌رسد تا جملهٔ «برخی شیمی‌دانان هنرمند هستند». (جانسون - لیرد، ۱۹۸۳: ۹۵ و

۲-۲- معنانشناسی واژگانی شناختی

این نوع معنانشناسی شناختی به مطالعه معنای کلمه می‌پردازد؛ بنابراین، در این قسمت ابتدا معنانشناسی شناختی معرفی و پس از آن به نوع واژگانی آن پرداخته می‌شود. معنانشناسی شناختی زیرشاخه‌ای از زبان‌شناسی شناختی است که تحت تأثیر نگرش‌های لانگاکر^۱ (۱۹۸۷)، لیکاف^۲ (۱۹۸۷) و جانسون^۳ (۱۹۸۷) به وجود آمد. زبان‌شناسان شناختی معتقدند که «زبان الگوهای اندیشه را منعکس می‌کند...؛ بنابراین، مطالعه زبان مطالعه الگوهای مفهوم‌سازیست» (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۵). معنانشناسی شناختی عبارت است از «مطالعه رابطه بین تجربه، شناخت بدن‌مند^۴ و زبان» (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۵۰) و نه تنها مدلی از معنای زبانی، بلکه مدلی از ذهن نیز هست. معنانشناسان شناختی «به‌طور خاص، بازنمود دانش (ساختار مفهومی) و ساخت معنا (مفهوم‌سازی) را مطالعه می‌کنند.» (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۴۸) ساخت معنا از دانش دایره‌المعارفی استفاده می‌کند و راهبردهای استنتاجی مربوط به جنبه‌های متفاوت ساختار مفهومی، سازمان‌بندی و بسته‌بندی را درگیر می‌سازد (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۱۶۲).

یکی از مفاهیم مطرح در معنانشناسی شناختی پیش‌نمونه است. پیش‌نمونه عضو کانونی و بارز هر مقوله است و سایر اعضا بر حسب شباهتشان به آن تعریف می‌شوند (رُش^۵، ۱۹۷۵). پیش‌نمونه‌ها انعطاف‌پذیرند و مقوله‌بندی عناصر زبانی از نوع پیش‌نمونه‌بنیاد است. گیرارتز^۶ (۱۳۹۸: ۱۰) می‌نویسد: «... پیش‌نمونی متضمن گرایش بیشتر به‌سوی چندمعنایی عناصر واژگانی است» و «... درمقابل اصل هم‌ارزی «یک صورت یک معنا»، به چندبرابرکردن معانی مرتبط با هر واحد واژگانی گرایش دارد.»

در معنانشناسی واژگانی شناختی عقیده بر این است که «واحد‌های واژگانی (کلمات) مقولات مفهومی هستند: هر کلمه مقوله‌ای مجزاً است، اما معانی مرتبط را بازنمایی می‌کند که اثر پیش‌نمونی^۷ را نشان می‌دهند.» (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۳۲۸). اثر پیش‌نمونی وقتی رخ می‌دهد که برای مثال از واژه پوشیدن به مثابه نقطه مقایسه برای سایر فعل‌هایی که مربوط به این مفهوم هستند (نظیر «زدن» در

1. R. Langacker
2. G. Lakoff
3. M. Johnson
4. embodied cognition
5. E. Rosh
6. D. Geeraerts
7. typicality effect

«عینک‌زدن» استفاده کنیم؛ همچنین، این فعل نقاط ارجاعی شناختی‌ای فراهم می‌کند که «نه تنها به لحاظ مجازی به این مقوله ساختار می‌بخشند، بلکه می‌توانند بر تعمیم‌هایمان نیز تأثیر بگذارند.» (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۳۷۵).

لیکاف (۱۹۸۷) به‌منزله یکی از پیشگامان در این حوزه مطالعاتی معتقد است که کلمات مقولات شعاعی را بازنمود می‌کنند. از دید وی، مقولات شعاعی نمونه‌هایی از اثر پیش‌نمونی هستند و هر مقوله شعاعی مقوله‌ای مفهومی است که در آن گستره‌ای از مفاهیم مرتبط با یک مفهوم مرکزی یا پیش‌نمونه‌ای مرتب شده‌اند. این مفاهیم مرتبط مفاهیم حاشیه‌ای^۱ نامیده می‌شوند که به‌طور استعاری از معنای پیش‌نمونه‌ای کلمه مشتق می‌شوند و از روی مفاهیم مرکزی قابل پیش‌بینی نیستند، بلکه آموختنی و جزء محصولات فرهنگی‌ای هستند که از تجربیات فرهنگی ما حاصل می‌شوند. «گستره مفاهیمی که با هر واژه تداعی می‌شود، قراردادی شده^۲ است و... مقوله شعاعی ... مدلی است که نشان می‌دهد چگونه معانی متمایز اما مرتبط به‌هم در حافظه معنایی ما ذخیره می‌شوند.» (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۳۳۲).

چندمعنایی عبارت است از شبکه معنایی^۳ برای واحد واژگانی‌ای که شامل چندین مفهوم مرتبط دیگر می‌شود. این شبکه می‌تواند شماری از مفاهیم مجزا را دربر گیرد که حاشیه‌ای هستند و با کاربرد مکانیسم‌های شناختی کلی انگیزخته می‌شوند (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۳۳۲). لواندوسکا-توماشچیک^۴ (۲۰۰۷: ۱۴۰) می‌نویسد که دیدگاه خاص زبان‌شناسی شناختی در مطالعه چندمعنایی این است که چندمعنایی به‌عنوان شکلی از مقوله‌بندی تحلیل شود.

۲-۳- زبان‌شناسی فرهنگی

لنگاکر (۱۹۹۴: ۳۱) اصطلاح «زبان‌شناسی فرهنگی» را برای رابطه بین دانش فرهنگی و دستور زبان به‌کار می‌برد و می‌نویسد «در نظریه‌های زبان‌شناسی شناختی، دانش فرهنگی نه‌تنها منشأ واژگان به‌حساب می‌آید، بلکه می‌توان آن را اساس شکل‌گیری دستور زبان نیز در نظر گرفت.» (شریفیان، ۱۳۹۱: ۱۵). شریفیان (۱۳۹۱: ۱۶) به‌نقل از پالمر^۵ (۱۹۹۶: ۳) می‌افزاید «زبان نوعی بازی با نمادهای کلامی^۶ است و برپایه تصویرسازی^۷ ذهن قرار دارد» و معتقد است که این تصویرسازی‌ها خود بر ساخته فرهنگی هستند.

1. prepheral
2. coventionalised
3. semantic network
4. B. Lewandowska-Tomaszczyk
5. G. B. Palmer
6. verbal symbols
7. imagery

از دید پالم (۱۹۹۶)، زبان‌شناسی فرهنگی به مطالعه زبان، فرهنگ و مفهوم‌سازی‌های زبانی می‌پردازد.

۳- روش پژوهش

روش پژوهش در نوشتار پیش رو توصیفی - تحلیلی و ابزار آن، چک‌لیست است. جامعه آماری متشکل از تمامی کلیدواژه‌ها و عبارت‌های فارسی و انگلیسی حاوی مفهوم «پوشیدن/ پوشاندن» موجود در فرهنگ‌های لغت یک‌زبانه و دوزبانه بود و حجم نمونه شامل (۵۳۹) واژه و عبارت حاوی مفاهیم پیش‌گفته در حوزه پوشش بدن انسان است که از فرهنگ بزرگ سخن (انوری، ۱۳۸۲)، فرهنگ طیفی (فراوری، ۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر هزاره (انگلیسی - فارسی) (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۶)، فرهنگ بزرگ یک‌جلدی پیشرو آریان‌پور (فارسی - انگلیسی) (آریان‌پور کاشانی، ۱۳۸۶)، فرهنگ فعال‌کننده زبان لانگمن (گروه لانگمن، ۱۹۹۷) و فرهنگ انگلیسی روزمره زبان‌آموزان پیشرفته آکسفورد (هورنبی، ۲۰۰۴) استخراج شدند.

به‌منظور بررسی مدل‌های ذهنی فارسی‌زبانان و انگلیسی‌زبانان در خصوص استفاده از افعال برای پوشش قسمت‌های مختلف، بدن انسان به هفت بخش، شامل الف: سر و گوش؛ ب: صورت (شامل چشم، ابرو، لب، صورت و گونه، دندان و لثه، زبان، بینی و چانه)؛ ج: گردن؛ د: بالاتنه؛ ه: دست (شامل ناخن)؛ و: پایین‌تنه (شامل پاها)، تقسیم می‌شوند؛ سپس افعالی که برای پوشاندن هر قسمت به‌کار می‌روند، مشخص می‌گردند. در ادامه تابلوی ذهنی هر یک از افعال، همراه با اشیاء پوشیدنی/ پوشاندنی، به‌تفکیک رسم و جدول‌های لازم ارائه می‌گردد و توضیحات مربوط داده می‌شود.

۴- تجزیه و تحلیل داده‌ها

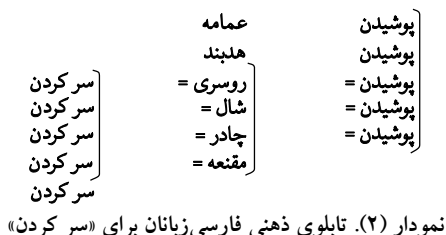
در این قسمت، به‌سبب محدودیت در حجم پژوهش، برای نمونه برخی از افعالی که برای پوشش برخی از قسمت‌های مختلف بدن به‌کار می‌روند، بررسی شده است.

الف: سر و گوش

در این بخش اشیاء و موادی که برای پوشش یا پوشاندن کل یا جزئی از سر به‌کار می‌روند و فعل همراه آن‌ها بررسی می‌شود.

روسری، شال، چادر، مقنعه و لچک به‌طور معمول تمام سر، به‌جز صورت، را می‌پوشانند و برای بیان آن‌ها از فعل‌های «سرکردن»، «انداختن» و «بستن» استفاده می‌شود. این فعل‌ها در باهم‌آیی با این اشیاء عمل پوشاندن را در ذهن مفهوم‌سازی می‌کنند و در زمره معانی حاشیه‌ای و استعاره‌ای پوشیدن قرار

می‌گیرند؛ مانند «چادر سر کردن و شال انداختن». در انگلیسی تمامی آن‌ها به‌همراه wear و put on به‌کار می‌روند. نمودار (۲) تابلوی ذهنی «سر کردن» را نشان می‌دهد.



هدبند، دستار، عمامه، کلاه، عرق‌چین، کلاه‌گیس، تاج و نظایر آن‌ها بخشی از سر را می‌پوشانند و بیشتر نوعی تزئین یا رعایت عرف را به ذهن متبادر می‌کنند و برای بیان آن‌ها از فعل‌های بستن و گذاشتن استفاده می‌شود، مانند: هدبند بستن، کلاه (بر سر) گذاشتن. این افعال به‌همراه پوشش‌های پیش‌گفته مفهوم «پوشیدن» را می‌رسانند و مفاهیمی حاشیه‌ای هستند.

روغن سر و پارافین قسمتی از سر، مو، یا کل آن‌ها را می‌پوشانند و به‌طور کلی جنبهٔ دارویی و آرایشی دارند. برای بیان آن‌ها از فعل‌های «مالیدن» و «زدن» استفاده می‌شود. «مالیدن» و «زدن» در وهلهٔ نخست و با توجه به‌معنای پیش‌نمونه‌ای‌شان، براساس طبقه‌بندی معنایی افعال فارسی که روشن (۱۳۷۷) ارائه کرده است، به‌ترتیب جزء افعال تماسی^۱ و زدن^۲ هستند؛ اما در باهم‌آیی با این دو ماده است که مفهوم پوشاندن را می‌رسانند و مفاهیمی حاشیه‌ای و استعاره‌ای هستند، مانند «علی به موهایش روغن سر/ پارافین مالید/ زد». موادی مانند شامپو، ژل و رنگ مو که برای نظافت، تقویت یا آرایش مو مصرف می‌شوند نیز، با فعل «زدن» به‌کار می‌روند و زدن در باهم‌آیی با این مواد مفهوم «پوشاندن» را می‌رساند. موادی مانند رنگ، هایلایت و کراتینه که برای آرایش، یا تقویت مو به‌کار می‌روند، با فعل «کردن» همراه می‌شوند و در این صورت مفهوم پوشاندن شکل می‌گیرد، مانند «مریم موهایش را رنگ/ هایلایت/ کراتینه کرد».

برخی اشیاء که برای تزئین مو یا سر به‌کار می‌روند و تنها بخش کوچکی از آن‌ها را پوشش می‌دهند؛ مانند تل و سنجاق سر، با فعل «زدن» به‌کار می‌روند. در این باهم‌آیی، زدن مفهوم پوشاندن را می‌رساند، مانند «مریم به موهایش تل زده است». جدول (۱) اشیاء و مواد پوششی که مربوط به سر هستند و افعال همراه آن‌ها را نشان می‌دهد.

جدول (۱). اشیاء پوشش‌دهنده سر و افعال همراه آن‌ها در فارسی و انگلیسی

ردیف	اشیاء	فعل فارسی	معادل انگلیسی	ترجمه تحت‌اللفظی
۱	روسری / چارقد	سر کردن	scarf	روسری
۲	مقنعه		veil	مقنعه
۳	لچک		kerchief	لچک
۴	شال		shawl	شال
۵	چادر		veil	چادر
۶	هدبند	بستن	headband	هدبند
۷	لچک		kerchief	لچک
۸	عمامة / دستار		turban	عمامة
۹	روبان		hair ribbon	روبان
۱۰	کلاه	(بر سر) گذاشتن	hat	کلاه
۱۱	عمامة		turban	عمامة
۱۲	عرق‌چین		skullcap	عرق‌چین
۱۳	توری سر		hairnet	توری سر
۱۴	کلاه‌گیس		wig/hairpiece	کلاه‌گیس
۱۵	تاج		crown	تاج (بر سر) گذاشتن
۱۶	شال	انداختن	shawl	شال
۱۷	تل		headdress	تل
۱۸	گل سر		hairgrip	گل سر
۱۹	سنجاق سر / گیره سر		hair slide/hairpin/hairgrip/clips	سنجاق سر / گیره سر
۲۰	اسپری (تافت)			اسپری (تافت)
۲۱	روغن سر	زدن	hair	روغن سر
۲۲	پارافین		hair-oil	پارافین
۲۳	شامپو		paraffin	شامپو
۲۴	رنگ مو		hair	رنگ مو
۲۵	ژل		hair gel	ژل
۲۶	روغن سر	مالیدن	hair-oil	روغن سر
۲۷	پارافین		paraffin	پارافین
۲۸	رنگ	کردن	dye	رنگ
۲۹	هایلایت		highlight	هایلایت
۳۰	کراتینه		keratinize	کراتینه
۳۱	مو	کاشتن	transplant	مو کاشتن

همان‌طور که در جدول (۱) ملاحظه می‌شود، درحالی که در انگلیسی از wear برای پوشش‌های کلی و جزئی سر، به‌جز ردیف‌های (۱۵) و (۲۰ تا ۳۱)، استفاده می‌شود، در زبان فارسی پوشیدن با هیچ‌یک از آن‌ها هم‌آیی ندارد و به‌جز ردیف‌های (۱ تا ۵) که فعل مرکب (حاوی بدن‌واژه) با آن‌ها همراه می‌شود، سایر پوشش‌ها همراه هفت فعل سبک مختلف به‌کار می‌روند که نشان‌دهنده تفاوت بارز در مدل‌های ذهنی سخنوران این دو زبان است. درمورد تاج، شامپو، مواد آرایشی و تقویتی مو و نیز کاشت مو در انگلیسی از افعال متمایزی استفاده می‌شود که مفهوم پوشاندن را می‌رسانند و جزء مفاهیم حاشیه‌ای wear هستند. افزون بر این، فعل veil به‌معنای پوشیدن، (حجاب) سرکردن و روبند/نقاب‌زدن نیز در انگلیسی کاربرد دارد که جزء مفاهیم حاشیه‌ای wear است.

گوش: درمورد اشیائی که می‌توانند بخشی کوچک یا کل گوش‌ها را بپوشانند می‌توان به گوشواره، حلقه و هدفون اشاره کرد، مانند «گوشواره (به) گوش‌کردن/زدن/انداختن/آویزان‌کردن» (wear earring) و هدفون‌گذاشتن (put on headphones/headset). این افعال نیز جزء مفاهیم حاشیه‌ای پوشیدن (wear) هستند.

ب: صورت

برای پوشاندن صورت و پوست آن از اشیاء و مواد گوناگون استفاده می‌شود. در این پژوهش قسمت‌های مختلف صورت به هشت بخش، شامل چشم، ابرو، صورت و گونه، بینی، لب، دندان و لثه، زبان، چانه تقسیم و بررسی شده‌اند؛ اما به‌دلیل پیش‌گفته، تنها چند نمونه ارائه می‌شود:

۱. چشم: اشیائی که برای پوشاندن یا آرایش چشم به‌کار می‌روند، به‌جز عینک که روی چشم‌ها را می‌پوشاند و می‌تواند مصرف طبی داشته باشد، بیشتر برای زیباتر کردن چشم، مژه و پلک به‌کار می‌روند و اغلب بخشی از آن‌ها را می‌پوشانند. لنز بخشی از درون چشم را می‌پوشاند و برای زیبایی یا درمان به‌کار می‌رود و لوازم آرایشی مانند سرمه، خط چشم، ریمل، سایه و... نیز برای آرایش چشم به‌کار می‌روند. برخلاف انگلیسی که از فعل wear برای همه آن‌ها و افزون بر آن، در گونه غیررسمی خود در بسیاری موارد از put on (پوشیدن) نیز استفاده می‌کند، در فارسی به‌همراه هیچ یک فعل پوشیدن به‌کار نمی‌رود، بلکه از فعل‌هایی مانند «گذاشتن» (مژه مصنوعی) و «لنز»، «زدن» (عینک، ریمل و سایه چشم) و کشیدن (خط چشم و سرمه) استفاده می‌شود که مفاهیم حاشیه‌ای «پوشیدن» را می‌سازند. در نمودار (۳)، برای نمونه، تابلوی ذهنی فعل «گذاشتن» ارائه می‌گردد.

پوشیدن	سر مه	گذاشتن
= پوشیدن	= لنز	گذاشتن
= پوشیدن	= مژه	گذاشتن
= پوشیدن	= عینک	گذاشتن (به چشم)
		گذاشتن

نمودار (۳). تابلوی ذهنی فارسی‌زبانان برای فعل «گذاشتن» (درمورد چشم)

در جدول (۲)، فعل‌های سبکی که به‌همراه اشیاء و مواد پوشش‌دهنده چشم مفاهیم حاشیه‌ای پوشیدن را می‌سازند و معادل انگلیسی آن‌ها آمده‌اند.

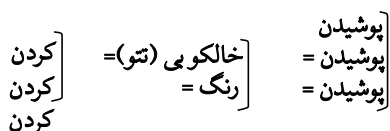
جدول (۲). اشیاء پوششی چشم و افعال همراه آن‌ها در فارسی و انگلیسی

ردیف	اشیاء	فعل فارسی	معادل انگلیسی	ترجمه تحت‌اللفظی
۱	لنز	گذاشتن	contact lens	لنز
۲	مژه (مصنوعی)		fake/false eyelashes	مژه (مصنوعی)
۳	عینک		glasses	عینک
۴	عینک	زدن/ (به چشم) داشتن	glasses	عینک
۵	ریمل		mascara	ریمل
۶	سایه (چشم)		eye shadow	سایه (چشم)
۷	سر مه	کشیدن	kohl	سر مه
۸	خط چشم		eyeliner	خط چشم
۹	مژه	کاشتن	hair	مو
			transplant	کاشتن

همان‌طور که در جدول (۲) ملاحظه می‌شود، تمامی اشیاء و موادی که قسمت‌های مختلف چشم را می‌پوشانند با *wear* باهم‌آیی دارند به‌جز ردیف (۹)، درحالی که در فارسی تنوع بیشتری وجود دارد و نشان‌دهنده حس خاص فارسی‌زبانان درباره مهم‌بودن تفاوت شیوه کاربرد آن‌ها است. این حس، همان‌طور که فیلد (۲۰۰۳) بدان اشاره کرده است، موجب می‌شود که مدل ذهنی آنان با انگلیسی‌زبانان متفاوت باشد.

۲. ابرو: همراه با ابزار یا موادی که برای آرایش، تزئین یا پوشاندن ابرو به‌کار می‌روند، از فعل‌های «کردن» (خالکوبی (تتو)، رنگ)، «کاشتن» (ابرو)، «زدن» (هاشور) و «کشیدن» (مداد ابرو) استفاده می‌شود. در تمام این موارد یک ماده خارجی روی ابرو را می‌پوشاند؛ ولی در بیان آن‌ها در هیچ یک از این دو زبان از «پوشیدن» استفاده نمی‌شود؛ در انگلیسی افعال مختلفی مانند *tattoo dye* و *apply* به‌کار می‌روند. شایان ذکر است که *wear* در جمله‌ای همچون *She's wearing a nice tattoo* (او تتوی زیبایی دارد)، به‌معنای داشتنِ تتو (روی صورت یا هر قسمت دیگری از بدن) است، درحالی که فعل

tattoo بیان‌گر عمل خالکوبی است. نمودار (۴)، برای نمونه، تابلوی ذهنی فعل «کردن» را نشان می‌دهد:



نمودار (۴). تابلوی ذهنی فارسی‌زبانان برای فعل «کردن» (درمورد ابرو)

در جدول (۳)، پوشش‌های مربوط به ابرو و فعل همراه آن‌ها آمده است که مفاهیم حاشیه‌ای پوشیدن (wear) را می‌سازند.

جدول (۳). اشیاء پوشش‌دهندهٔ ابرو و افعال همراه آن‌ها در فارسی و انگلیسی

ردیف	اشیاء	فعل فارسی	معادل انگلیسی	ترجمهٔ تحت‌اللفظی
۱	خالکوبی (تتو)		tattoo	خالکوبی (تتو)
۲	رنگ		dye	رنگ
۳	ابرو	کاشتن	transplant	مو
۴	هاشور	زدن	hatch	هاشور
۵	مداد ابرو	کشیدن	use/apply	مداد ابرو

همان‌طور که در جدول (۳) ملاحظه می‌شود، در زبان فارسی، اگرچه تفاوت زیادی بین شیوهٔ رنگ کردن ابرو و خالکوبی آن وجود دارد، به‌ظاهر نتیجهٔ کار که تغییر رنگ است مهم است و شیوهٔ عمل مهم تلقی نمی‌شود. در رنگ کردن ابرو، رنگ برای مدت کوتاهی روی آن نگه داشته می‌شود تا ابروها رنگ بگیرند؛ اما در خالکوبی کردن رنگ با ضربه از راه سوزن وارد پوست می‌شود و در نگاه اول عجیب به‌نظر می‌رسد که این تفاوت در فارسی نشان داده نشده است؛ اما در ظاهر به قیاس با رنگ «کردن» از فعل کردن به‌جای «زدن» استفاده شده است. این درحالی است که در «هاشورزدن»، حس ناشی از ضربه به‌هنگام ایجاد خطوط متوالی با استفاده از فعل «زدن» در زبان منعکس شده است. این امر نشان می‌دهد که برخی از مؤلفه‌های موجود در ساختار معنایی فعل سنگین «زدن»، یعنی [+ضرب] و [+تماس]، در فعل سبک متناظر آن نیز حفظ شده‌اند.

۳. دندان و لثه: به‌همراه اشیاء تزینی و درمانی دندان فعل‌های «کردن»، «کاشتن» و «گذاشتن» به‌کار می‌روند که در بیشتر موارد شیء یا ماده‌ای، مانند روکش و لمینت، روی دندان را می‌پوشاند (روکش کردن، لمینت کردن)، یا شیئی مانند نگین برای تزین روی آن قرار می‌گیرد (نگین گذاشتن) و قسمت کوچکی از آن را می‌پوشاند؛ اما دندان مصنوعی به‌طور معمول کل لثه و گاهی نیز بخش‌هایی از

آن را می‌پوشاند (دندان‌گذاشتن). نمودار (۵) تابلوی ذهنی «کردن» را نشان می‌دهد.

کردن کردن کردن کردن کردن	= روکش = لمینت = ایمپلنت = کامپوزیت	پوشیدن = پوشیدن = پوشیدن = پوشیدن = پوشیدن

نمودار (۵). تابلوی ذهنی فارسی‌زبانان برای فعل «کردن» (درمورد دندان)

در جدول (۴)، اشیای پوششی دندان و لثه به‌همراه افعال مربوط آمده‌اند.

جدول (۴). اشیاء پوشش‌دهنده دندان و لثه و افعال همراه آن‌ها در فارسی و انگلیسی

ردیف	اشیاء	فعل فارسی	معادل انگلیسی		ترجمه تحت اللفظی
۱	روکش	کردن	crown		کردن
۲	لمینت		laminate		
۳	کامپوزیت		composite		
۴	دندان	کاشتن	implant	tooth	ایمپلنت کردن
۵	نگین			tooth gem	نگین دندان
۶	نگین	tooth gem		گذاشتن	
۷	دندان مصنوعی	گذاشتن	wear	dentures	پوشیدن
۸	روکش		crown		گذاشتن

همان‌طور که در جدول (۴) ملاحظه می‌شود، در انگلیسی برای پوشش دندان از *wear* استفاده نمی‌شود، بلکه واژه‌های تخصصی در این زمینه وجود دارد؛ اما در فارسی، به‌منزله زبان مصرف‌کنندگان تکنولوژی جدید در دندان‌پزشکی، از فعل‌های ترکیبی حاوی «کردن»، «کاشتن» و «گذاشتن» استفاده می‌شود.

۴. بینی: درمورد بینی (و همچنین زبان) به‌طور معمول اشیائی که استفاده می‌شوند جنبه تزئینی دارند و درواقع، هیچ کدام برای پوشش آن نیستند؛ اما مفهوم «پوشاندن» را دارند؛ زیرا بخش کوچکی از بینی را می‌پوشانند، مانند «نگین گذاشتن» و «حلقه‌انداختن». نمودار (۶) تابلوی ذهنی «گذاشتن» را نشان می‌دهد.

گذاشتن گذاشتن	= نگین	پوشیدن = پوشیدن

نمودار (۶). تابلوی ذهنی فارسی‌زبانان برای فعل «گذاشتن» (درمورد بینی)

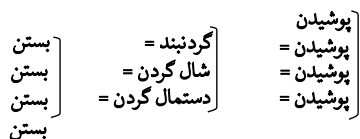
درمورد حلقه‌انداختن به بینی، زبان، لب، ابرو، گوش و برخی قسمت‌های دیگر بدن که پس از سوراخ کردن (pierce) بخش کوچکی از آن‌ها صورت می‌پذیرد، به‌طور معمول از واژه پیرسینگ (piercing) استفاده می‌شود که با «داشتن» و «کردن» همراه می‌شود و اصطلاح آژین کاری (سوراخ کاری) مربوط به این فرایند است. افزون بر این، فعل ring (به‌معنای حلقه‌گذراندن از بینی و...) نیز کاربرد دارد. جدول (۵) اشیاء پوششی بینی و فعل‌های همراه آن‌ها را نشان می‌دهد.

جدول (۵). اشیاء پوشش‌دهنده بینی و افعال همراه آن‌ها در فارسی و انگلیسی

ردیف	اشیاء	فعل فارسی	معادل انگلیسی	ترجمه تحت‌اللفظی
۱	نگین	گذاشتن	gem implant	نگین کاشتن
۲	حلقه	انداختن	ring/? pierce	گذراندن (از بینی)

ج: گردن

اشیائی که برای پوشاندن گردن به‌کار می‌روند هم جنبه تزئینی دارند و هم پوششی. شال‌گردن، بیشتر برای پوشش و گرم‌کردن گردن است؛ دستمال‌گردن هم برای پوشش به‌کار می‌رود و هم برای تزئین؛ گردنبند، کراوات و پاپیون برای تزئین گردن به‌کار می‌روند. فعل‌های مورد استفاده برای گردن «بستن»، «زدن» و «انداختن» هستند که با اشیاء مختلف، کاربردهای متفاوت دارند و معانی حاشیه‌ای فعل «پوشیدن» را می‌سازند. نمودار (۷) تابلوی ذهنی «بستن» را نشان می‌دهد.



نمودار (۷). تابلوی ذهنی فارسی‌زبانان برای فعل «بستن» (درمورد گردن)

در جدول (۶)، اشیاء پوششی گردن و افعال همراه آن‌ها ارائه می‌شود.

جدول (۶). اشیاء پوشش‌دهنده گردن و افعال همراه آن‌ها در فارسی و انگلیسی

ردیف	اشیاء	فعل فارسی	معادل انگلیسی	ترجمه تحت‌اللفظی
۱	گردنبند	بستن	necklace	گردنبند
۲	شال‌گردن		scarf	شال‌گردن
۳	دستمال‌گردن		ascot	دستمال‌گردن
۴	پاپیون	زدن	bow tie	پاپیون
۵	کراوات		tie	کراوات
۶	گردنبند	(به‌گردن) انداختن	necklace	گردنبند
۷	شال‌گردن		scarf	شال‌گردن

همان‌طور که در جدول (۶) ملاحظه می‌شود، درحالی که در انگلیسی در همه موارد از فعل *wear* استفاده می‌شود، در فارسی فعل ترکیبی حاوی سه فعل سبک «بستن»، «زدن» و «انداختن» است. در فارسی، برای شال‌گردن و گردنبند هم از «بستن» و هم از «انداختن» استفاده می‌شود؛ زیرا این دو به‌لحاظ شیوه استفاده هم به‌مثابه چیزهای بستنی و هم به‌منزله چیزهای انداختنی مفهوم‌سازی می‌شوند. شایان ذکر است که در فارسی، برخلاف انگلیسی، در پاره‌ای موارد (مانند ردیف‌های ۱-۳) از بدن‌واژه به‌همراه شیء پوشش‌دهنده نیز استفاده می‌شود تا تمایز ظریف‌تری بین انواع پوشش‌ها ایجاد شود: شالی که به کمر می‌بندند از شال‌گردن متمایز می‌شود.

د: بالاتنه

اشیاء پوششی بالاتنه بیشترین بسامد را دارند و بیشتر از بقیه اعضای بدن برای پوشش استفاده می‌شوند. برای بالاتنه تقریباً همه پوشش‌هایی که با فعل «پوشیدن» به‌کار می‌روند، با فعل «(بر) تن کردن» هم می‌توانند استفاده شوند و هر دو یک معنی را می‌رسانند که معادل با *wear* است؛ بنابراین، تابلوی ذهنی جانسون-لیرد (۱۹۸۵) در اینجا کاربرد ندارد. تمام پوشیدنی‌هایی که کل یا قسمتی از بالاتنه را می‌پوشانند در این رده قرار می‌گیرند، مانند پیراهن، مانتو، کت، روپوش.

غیر از پوشیدنی‌ها وسایلی نیز وجود دارند که کاربرد تزئینی، کمکی، ابزاری یا پزشکی دارند، مانند کمربند، شکم‌بند (زنانه) و پیش‌بند، باند یا شمشیر که به‌نوعی روی بالاتنه یا قسمتی از لباس یا بدن نصب می‌شوند یا بخشی از بالاتنه را می‌پوشانند و با فعل «بستن» به‌کار می‌روند. فعل «انداختن» برای پوششی مانند شل و ابزاری مانند مدال به‌کار می‌رود؛ البته مدال با فعل «آویختن» و «آویزان کردن» نیز همراه می‌شود. نمودار (۸)، تابلوی ذهنی فعل «بستن» را نشان می‌دهد.

پوشیدن		
پوشیدن =	کمربند =	بستن
پوشیدن =	باند =	بستن
پوشیدن =	شمشیر =	بستن
پوشیدن =	شکم‌بند =	بستن
پوشیدن =	پیش‌بند =	بستن

نمودار (۸). تابلوی ذهنی فارسی‌زبانان برای فعل «بستن» (درمورد بالاتنه)

تمامی اشیائی که در تابلوی (۸) با فعل «بستن» همراه هستند در انگلیسی با *wear* باهم‌آیی دارند و درحالی که در فارسی به‌مثابه چیزهای بستنی مفهوم‌سازی می‌شوند، در انگلیسی به‌منزله چیزهای پوشیدنی مفهوم‌سازی می‌شوند.

فعل «کردن» بسیار کم به‌همراه پوشش‌های بالاتنه به‌کار می‌رود و آن هم در مصارف درمانی است، مانند باندپیچی کردن قسمتی از بدن که باند بخشی از بدن را پوشش می‌دهد. فعل «گرفتن» هم مانند «کردن» در حوزه درمان به‌کار می‌رود، مانند گچ گرفتن بخشی از بدن که گچ آن بخش را می‌پوشاند. فعل «زدن» که در وهله اول جزء افعال زدنی است در باهم‌آیی با موادی همچون عطر، ادکلن، اسپری و مام که بخش یا بخش‌هایی از پوست را می‌پوشانند، برخی مفاهیم حاشیه‌ای «پوشیدن» را می‌سازد که در این صورت معنای استعاری دارد، مانند «ساسان به صورتش / صورتش را ادکلن زد.» در «ادکلن زدن»، یکی از مؤلفه‌های اصلی معنایی فعل سنگین «زدن»، یعنی مؤلفه [+ضرب]، آن‌طور که برای مثال در «لگدزدن» مد نظر است، وجود ندارد؛ بنابراین، در اینجا ساختار معنایی این فعل از ساختار معنایی پیش‌نمونه‌ای آن که طبق طبقه‌بندی روشن (۱۳۷۷)، صرف نظر از مؤلفه [+سبب]، حاوی مؤلفه‌های [+حرکت]، [+تماس] و [+ضرب] است، قدری فاصله می‌گیرد. جدول (۷) اشیاء و مواد پوششی بالاتنه و افعال همراه آن‌ها را نشان می‌دهد.

جدول (۷). اشیاء پوشش‌دهنده بالاتنه و افعال همراه آن‌ها در فارسی و انگلیسی

ردیف	اشیاء	فعل فارسی	معادل انگلیسی	ترجمه تحت‌اللفظی
۱	پیراهن	پوشیدن (بر) تن کردن	shirt	پیراهن
۲	تونیک		tunic	مانتو
۳	خرقه / روپوش / مانتو		gown	خرقه
۴	اونیفورم		uniform	اونیفورم
۵	کت / ژاکت		coat	کت
۶	پالتو		greatcoat	پالتو
۷	پوستین		fur coat	پوستین
۸	بلوز		blouse	بلوز
۹	بارانی		raincoat	بارانی
۱۰	بالاپوش / ریدوشامبر		wrapper	ریدوشامبر
۱۱	زیرپوش	بستن	underwear	زیرپوش
۱۲	مایو		swimming suit	مایو
۱۳	لباس خواب		sleepwear	لباس خواب
۱۴	کمربند (ایمنی)		(seat) belt	کمربند
۱۵	شکم‌بند (زنانه)		corset	شکم‌بند
۱۶	شمشیر		the sword	شمشیر
۱۷	پیش‌بند		aprons	پیش‌بند
۱۸	شنل		cloak	شنل
۱۹	مدال	آویختن	badge	مدال
۲۰	مدال			

ادامه جدول (۷). اشیاء پوشش‌دهنده بالاتنه و افعال همراه آن‌ها در فارسی و انگلیسی

ردیف	اشیاء	فعل فارسی	معادل انگلیسی	ترجمه تحت‌اللفظی
۲۱	عطر	زدن	perfume	عطر
۲۲	گچ	گرفتن	plaster	پوشاندن (با) گچ

همان‌طور که در جدول (۷) ملاحظه می‌شود، در حوزه پوشش‌های معمول بالاتنه در دو زبان غالباً از صورت‌های پیش‌نمونه‌ای «پوشیدن» و *wear* استفاده می‌شود و مدل‌های ذهنی سخنوران آن‌ها بسیار به هم شبیه است؛ اما وقتی پای پوشش‌های غیر اصلی به میان می‌آید، زبان فارسی از فعل‌های متنوع‌تری بهره می‌برد.

و: پایین‌تنه

پوشش‌های مربوط به پایین‌تنه، مانند شلوار، دامن (شلواری)، شورت، جوراب شلواری، لاستیکی (بچه)، پوشک و پنپرز در زبان فارسی با فعل‌های «پوشیدن» و «پاکردن» به کار می‌روند. به این ترتیب، این پوشش‌ها به مثابه اشیائی پاکردنی و پوشیدنی مفهوم‌سازی می‌شوند. در انگلیسی نیز برای همه از *wear* استفاده می‌شود؛ بنابراین، تابلوی ذهنی جانسون- لیرد در اینجا کارآیی ندارد.

فعل «بستن» با آتل، زانوبند و باند به کار می‌رود که جنبه درمانی دارند و در عین حال بخشی از پا را می‌پوشانند. «گرفتن» با گچ باهم‌آیی دارد که آن هم جنبه درمانی دارد. جدول (۸) اشیاء پوششی پایین‌تنه و فعل‌های همراه آن‌ها را نشان می‌دهد.

جدول (۸). اشیاء پوشش‌دهنده پایین‌تنه و افعال همراه آن‌ها در فارسی و انگلیسی

ردیف	اشیاء	فعل فارسی	معادل انگلیسی	ترجمه تحت‌اللفظی
۱	شلوار	پاکردن/پوشیدن	trousers	شلوار
۲	دامن (شلواری)		a skirt	دامن
۳	شورت		panties	شورت
۴	جوراب شلواری		tights	جوراب شلواری
۵	آتل	بستن	splint	آتل
۶	زانوبند		knee strap	زانوبند
۸	گچ	گرفتن	plaster	پوشاندن (با) گچ
۷	باندپیچی	کردن	bandage	باندپیچی
۹	پوشک		a nappy pad/napkin	پوشک
۱۰	پنپرز		diapers	پنپرز
۱۱	لاستیکی		elastic	لاستیکی
۱۲	قنداق		swathe/swaddle	قنداق
۱۳	کهنه (بچه)	گذاشتن	a napkin	پوشیدن (کهنه بچه)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، لاستیکی (بجّه)، پوشک و پنیرز و قنداق با فعل «کردن» باهم‌آیی دارند. منصوری (۱۳۹۲: ۱۰۱) معتقد است که همهٔ افعال سبک به یک میزان از معنای واژگانی تهی نمی‌شوند و فعل «کردن» را با توجه به هم‌نشینی آن با کلمات دیگر سبک‌ترین فعل در میان افعال سبک فارسی و تهی‌شده از معنای واژگانی می‌داند. بررسی داده‌های پژوهش حاضر نیز در این راستا نشان می‌دهد که «کردن» نسبت به فعل‌های سبک دیگر بسامد بیشتری دارد.

پا: درمورد پوشش‌هایی که برای پوشاندن پاها به‌کار می‌روند، شامل چکمه، کفش، جوراب و دمپایی (سرپایی، نعلین)، مانند ردیف‌های (۱-۴) در جدول (۸)، در فارسی از دو فعل «پوشیدن» و «پا کردن» و در انگلیسی، از *wear* استفاده می‌شود؛ بنابراین، تابلوی ذهنی جانسون- لیرد در اینجا کارآیی ندارد.

۵- نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر برای شناخت بخشی از مدل‌های ذهنی و مفهوم‌سازی‌های فارسی‌زبانان و انگلیسی‌زبانان انجام شد. با توجه به اینکه زبان افراد سازمان شناختی آن‌ها را منعکس می‌کند، وجود دگرگونی‌های یافت‌شده در حوزهٔ افعال پوششی مربوط به بدن انسان، پوشیدن (*wear*)، هم‌سو با نظر ایوانز و گرین (۲۰۰۶: ۵۵) نشان می‌دهد که فارسی‌زبانان و انگلیسی‌زبانان نظام‌های مفهومی زیربنایی متفاوتی دارند. این تفاوت در بسیاری از تابلوهای ذهنی و جدول‌های ارائه‌شده، قابل مشاهده است و در نتیجه می‌توان گفت که مدل‌های ذهنی اهل این دو زبان که بازنمایی معنایی این افعال را در ذهن آن‌ها نشان می‌دهند، متفاوت هستند و در هر زبان مفهوم‌سازی‌های متفاوتی وجود دارد. انجام پژوهش حاضر همچنین نشان داد که در این زبان‌ها این مفهوم‌سازی‌ها با توجه به پوشش قسمت‌های مختلف بدن به چه شکلی صورت می‌پذیرد و مقایسهٔ آن‌ها در نهایت نشان داد که مدل‌های ذهنی گویشوران آن‌ها اولاً اینکه تفاوت‌های چشم‌گیر و شباهت‌های اندکی دارند و دوم اینکه مدل ذهنی فارسی‌زبانان در این زمینه، گسترده‌تر و پیچیده‌تر است و تنوع شناختی بیشتری دارد که از این نظر نتایج حاصل با نتایج روشن و نندحسینی (۱۳۹۲) هم‌سو است. همان‌طور که شریفیان (۱۳۹۱: ۱۵) بیان داشته است، دانش فرهنگی منشأ واژگان به‌شمار می‌رود و شاید بتوان گفت که غنای دانش فرهنگی فارسی‌زبانان در این زمینه بیشتر از انگلیسی‌زبانان است؛ اما نباید فراموش کرد که برعکس در انگلیسی انتزاع بیشتری وجود دارد.

در زبان فارسی، «پوشیدن» اصطلاحی پوششی برای پوشاندن بسیاری از قسمت‌های بدن است و واژه‌ای چندمعناست که یک شبکهٔ معنایی شامل چندین مفهوم مرتبط باهم را دارد؛ به دیگر سخن، «پوشیدن» مقوله‌ای شعاعی را بازنمود می‌کند که در آن گستره‌ای از مفاهیم مرتبط با مفهوم مرکزی و

پیش‌نمونه‌ای «پوشیدن» مرتب شده‌اند که مفاهیم حاشیه‌ای این فعل را تشکیل می‌دهند. همچنین، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در کنار فعل «پوشیدن»، فعل‌های مرکب و ترکیبی دیگری که جزء فعلی آن‌ها یک فعل سبک است به‌همراه اشیاء و مواد پوششی مفاهیم حاشیه‌ای آن را تشکیل می‌دهند. این افعال سبک در باهم‌آیی با گروه‌های اسمی دیگر می‌توانند مفاهیم دیگری را به ذهن متبادر و مفاهیم جدید دیگری را خلق کنند (گل زدن/ کاشتن، راه (را) بستن، کنار زدن/ گداشتن، دندان کشیدن، سپری کردن، نمد مالیدن، و...)، بنابراین، هم‌سو با نظر ایوانز و گرین (۲۰۰۶: ۳۳۲) از روی مفهوم پیش‌نمونه‌ای «پوشیدن» قابل پیش‌بینی نیستند، بلکه قراردادی و محصول تجربیات فرهنگی فارسی‌زبانان هستند. به همین ترتیب، *wear* نیز واژه‌ای چندمعنا است و یک مقوله شعاعی را باز نمود می‌کند؛ اما همان‌طور که در جدول‌های مختلف دیده شد، گستره مفاهیم مرتبط با مفهوم پیش‌نمونه‌ای *wear*، یعنی مفاهیم حاشیه‌ای آن، کوچک‌تر از گستره مفهوم پیش‌نمونه‌ای «پوشیدن» است.

هم‌سو با نظر شریفی (۱۳۸۸)، نگارندگان نیز معتقدند که چندمعنایی فعلی مانند «پوشیدن» می‌تواند راهی برای جبران کمبود افعال ساده فارسی در مقابل انگلیسی باشد؛ اما با وجود این، نمی‌توان تأثیر فرهنگ مصرف‌گرای کنونی فارسی‌زبانان را به‌ویژه در حوزه‌های آرایشی - تربینی و درمانی، در به‌وجود آمدن فعل‌های مرکب و ترکیبی مورد بحث در پژوهش پیش رو نادیده گرفت؛ همچنین، نتایج حاصل در کلیت خود با نظر کریمی‌دوستان و روحی‌بایگی (۱۳۹۵) هم‌سو است که معتقد هستند معنای فعل‌های سبک بر باهم‌آیی آن‌ها با اجزای غیر فعلی در ساخت افعال مرکب تأثیر دارد.

برخی از یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که در فارسی، استفاده از بدن‌واژه‌ها در ساخت واژه‌ای که پوشش را بیان می‌کند رایج‌تر از انگلیسی است و همچنین، برخی افعال مرکبی که جزء غیرفعلی‌شان بدن‌واژه است، با پوششی باهم‌آیی دارند که خود حاوی همان بدن‌واژه است (دستکش دست کردن، گوشواره گوش کردن و...). این موارد نه تنها نشان‌دهنده برخی تفاوت‌های فرهنگی است، بلکه آشکار می‌سازد که در فارسی اطلاعات معنایی بیشتری واژگانی می‌شوند و از این نظر، در مقایسه با انگلیسی انتزاع کمتری وجود دارد.

از نتایج نوشتار پیش رو می‌توان در حوزه ترجمه زبان‌های فارسی و انگلیسی به یکدیگر، آموزش آن‌ها با رویکردی شناختی و نیز، شناسایی بخشی از مدل‌های شناختی^۱ اهل این دو زبان بهره برد.

شناسایی کامل مدل‌های ذهنی اهل این دو زبان منوط به انجام پژوهش‌های گسترده‌تر در حوزه افعال و سایر واژه‌های این زبان‌ها است.

منابع

- آریان‌پور کاشانی، منوچهر (۱۳۸۶). فرهنگ بزرگ یک‌جلدی پیشرو آریان‌پور. تهران: جهان رایانه.
- انوری، حسن (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- حسابی، اکبر (۱۳۹۶). مقوله‌های شعاعی اندام‌های حوزه سر: بررسی‌ای شناختی. *فصلنامه زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء (ع)*، ۹ (۲۴)، ۸۷-۱۰۹.
- حق‌شناس، علی‌محمد؛ حسین سامعی و نرگس انتخابی (۱۳۸۶). فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی - فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.
- روشن، بلقیس (۱۳۷۷). *معناشناسی واژگانی: طبقه‌بندی افعال فارسی*. رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- و مینا وندحسینی (۱۳۹۲). مقایسه مدل‌های ذهنی فارسی‌زبان و آذری‌زبانان. *فصلنامه مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*، ۱ (۳)، ۶۹-۱۰۲.
- و بیستون عباسی (۱۳۹۳). مقایسه مدل‌های ذهنی گویشوران فارسی‌زبان و هورامی‌زبان. *فصلنامه مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*، ۱ (۴)، ۳۱-۵۲.
- شریفی، لیلا (۱۳۸۸). رویکردی شناختی به یک فعل چندمعنای فارسی. *مجله تازه‌های علوم شناختی*، ۱۱ (۴)، ۱-۱۱.
- شریفیان، فرزاد (۱۳۹۱). *مقاله‌ای بر زبان‌شناسی فرهنگی*. ترجمه لیلا اردبیلی. تهران: نشر نویسه پارس.
- فراوری، جمشید (۱۳۸۱). *فرهنگ طیفی (طبقه‌بندی طیف واژگان فارسی)*. تهران: هرمس.
- کریمی‌دوستان، غلامحسین و روحی بایگی، زهرا (۱۳۹۵). بررسی چندمعنایی فعل سبک 'زدن' از دیدگاه شناختی. *دوماهنامه جستارهای زبانی*، ۷ (۳)، ۱۲۹-۱۴۸.
- گیرارتز، دیرک (۱۳۹۸). *معناشناسی پیش‌نمونه‌ای در زمانی: بخشی در واژگان‌شناسی تاریخی*. ترجمه بلقیس روشن و بیستون عباسی. تهران: نشر نویسه پارس.
- منصوری، مهرزاد (۱۳۹۲). فعل سبک در افعال مرکب فارسی. *فصلنامه مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*، ۱ (۱)، ۷۹-۱۰۶.

References

- Craik, K. (1943). *The Nature of Explanation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Evans, V & M. Green (2006). *Cognitive Linguistics, An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press Ltd.
- Field, J. (2003). *Psycholinguistics: A Resource Book for Students*. London, NY: Routledge.
- Garman, M. (1990). *Psycholinguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hornby, A. S. (2004). *Oxford Advanced Learner's Dictionary* (4th ed.). Oxford: Oxford University Press.
- Johnson, M. (1987). *The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination and Reason*. Chicago: University of Chicago Press.
- Johnson-Laird, P. N. (1983). *Mental Models: Towards a Cognitive Science of Language, Inference, and Consciousness*. MA: Harvard University Press.
- (1995). Mental models, deductive reasoning, and the brain. *The cognitive neurosciences*, 65, 999-1008.
- Lakoff, G. (1987). *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*. Chicago: University of Chicago Press.
- Langacker, R. W. (1987). *Foundation of Cognitive Grammar*, (2 Volumes). Stanford: Stanford University Press.
- (1994). Culture, cognition, and grammar. *Language contact and language conflict*, 25-53.
- Lewandowska-Tomaszczyk, B. (2007). Polysemy, prototypes, and radial categories. *The Oxford handbook of cognitive linguistics*, 139-169.
- Longman Group (1997). *Longman Language Activator: The World's First Production Dictionary*. UK: Longman Group UK Limited.
- Palmer, G. B. (1996). *Toward a Theory of Cultural Linguistics*. Austin: University of Texas Press.
- Rosh, E. (1975). Cognitive representations of semantic categories. *Journal of Experimental Psychology: General*, 104, 192-233.
- Saeed, J. I. (2003). *Semantics* (2nd ed.). UK: Blackwell Publishing.



Res. article

Representation of Semantic Concepts of Motion Verbs in Sorani Kurdish: A Cognitive Approach

Yadollah Faizi Pirani^{1✉}, Behrooz Mahmoodi-Bakhtiari², Arezoo Najafian³, Mohammad Reza Ahmadkhani³

1- Ph.D. Student of Linguistics, Payame Noor University, Tehran, Iran. 2- Associate Professor of Linguistics, Department of Performing Arts, Tehran University, Tehran, Iran. 3- Associate Professor of Linguistics, Payame Noor University, Tehran, Iran.

Received: 2021/21/01

Accepted: 2021/22/04

Abstract

According to Leonard Talmy's "force dynamics" schema, as is observed in natural events, the flow of force is also reflected in linguistic structures, and in this respect, languages are divided into two groups: "verb-framed" and "satellite-framed". In the first group, the events related to force dynamics are represented through the verb and in the second group, in the form of a satellite around the root of the verb and through the satellite. The aim of the present study is to explore the linguistic representation of motion events in Sorani Kurdish dialect within this semantic category. The data of this study was obtained through face-to-face interviews with twenty normative speakers. In cases where there were several forms of speech to express motion verbs, its citation form was recorded according to Mardukh's dictionary. Analysis of 260 motion verbs out of 300 speech pieces showed that patterns (motion + method) and (motion + path) are the most frequent patterns in the verbs of this dialect. Also, the 65% statistic representing the semantic concepts of the path through the satellite showed that the Sorani dialect is more inclined towards the satellite-framed languages.

Keywords: cognitive semantics, motion verbs, force dynamics, Sorani dialect, verb-framed, satellite-framed.

Citation: Faizi Pirani, Y., Mahmoodi-Bakhtiari, B., Najafian, A., Ahmadkhani, M. R. (2021). Representation of Semantic Concepts of Motion Verbs in Sorani Kurdish: A Cognitive Approach. *Research in Western Iranian Languages and Dialects*, 9 (34), 69-88. (In Persian)





بازنمود مفاهیم معنایی افعال حرکتی در کردی سورانی: رویکردی شناختی

یدالله فیضی پیرانی^۱، بهروز محمودی بختیاری^۲، آرزو نجفیان^۳، محمدرضا احمدخانی^۳

۱- دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. ۲- دانشیار گروه هنرهای نمایشی، دانشگاه تهران، تهران.

ایران. ۳- دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۲

پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۲

چکیده

بر مبنای طرح‌واره شناختی «پویایی نیرو» لئونارد تالمی، همان‌طور که در رویدادهای طبیعی جریان نیرو وجود دارد، در ساختارهای زبانی نیز این نیرو انعکاس می‌یابد و از این حیث، زبان‌ها به دو گروه «فعل‌بنیاد» و «تابع‌بنیاد» تقسیم می‌شوند. در گروه اول رویدادهای مربوط به پویایی نیرو از راه فعل و در دوم، در قالب مداری بر حول ریشه فعل و راه تابع بازنمایی می‌شوند. هدف پژوهش حاضر، بازنمایی زبانی رویدادهای حرکتی در گویش کردی سورانی در چارچوب این مقوله معناشناختی است. داده‌های پژوهش حاضر از راه مصاحبه حضوری از بیست گویشور هنجار به دست آمده است. در مواردی که برای بیان افعال حرکتی چند شکل گفتاری وجود داشت، براساس فرهنگ لغت مردوخ، صورت استنادی آن ثبت شد. تحلیل (۲۶۰) فعل حرکتی از میان (۳۰۰) پاره‌گفتار نشان داد که الگوهای (حرکت + شیوه) و (حرکت + مسیر)، پربسامدترین الگوها در افعال این گویش هستند؛ همچنین آمار (۶۵) درصدی بازنمود مفاهیم معنایی مسیر از راه تابع، نشان داد که گویش سورانی به سمت زبان‌های تابع‌بنیاد گرایش بیشتری دارد.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی شناختی، افعال حرکتی، پویایی نیرو، گویش سورانی، فعل‌بنیاد، تابع‌بنیاد.

استناد: فیضی پیرانی، یدالله؛ محمودی بختیاری، بهروز؛ نجفیان، آرزو؛ احمدخانی، محمدرضا (۱۴۰۰). بازنمود مفاهیم معنایی افعال

حرکتی در کردی سورانی: رویکردی شناختی. فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۹ (۳۴)، ۶۹-۸۸.

۱- مقدمه

حرکت یکی از تجربه‌های بنیادین زندگی بشر است که در همه زبان‌های دنیا به واسطه مقوله‌های مختلف تجلی می‌یابد. یکی از این مقوله‌ها، فعل‌های حرکتی است که چگونگی رمزگذاری آن در زبان‌های گوناگون، متفاوت است. هر زبان با به‌کارگیری عناصر و ویژگی‌های معینی می‌تواند این پدیده را بازتاب دهد. در واقع زبان‌ها در بازنمود عناصر زبانی حرکت، متفاوت عمل می‌کنند. بررسی نحوه پردازش و بازنمایی حرکت در زبان، بنا به گفته زاکس^۱ و دیگران (۲۰۰۰) سبب شناخت کمابیش جامعی از عملکرد ذهن و ویژگی‌های آن می‌شود. این شناخت به روان‌شناسان، زبان‌شناسان و حتی جامعه‌شناسان در تحلیل سایر حوزه‌های شناختی نیز کمک می‌کند.

از نگاه تالمی^۲ (۲۰۰۰ الف؛ و ۲۰۰۷)، هر رویداد حرکتی متشکل از پیکر^۳ (شیء در حال حرکت یا ایستا) و زمینه^۴ است. رویدادهای حرکتی چهار جزء اصلی دارند. افزون بر پیکر و زمینه، مسیر^۵ و جزء حرکت^۶ نیز از اجزاء اصلی این رویداد هستند. زبان‌ها برای نمایش جزئیات طرح‌واره یک رویداد حرکتی به دو دسته تقسیم می‌شوند. زبان‌هایی که آن جزئیات را در ریشه فعل بیان می‌کنند، فعل‌بنیاد^۷ و زبان‌هایی که آن را در قالب مداری حول ریشه فعل نمایش می‌دهند، تابع‌بنیاد^۸ می‌نامند.

در مجموع، رویکرد شناختی تالمی، به دنبال آن است که ببیند آیا عمده زبان‌ها از یک الگوی زبانی خاص استفاده می‌کنند یا آن الگوی زبانی به صورت‌های متنوعی در زبان‌ها به کار می‌رود (شاه‌حسینی، ۱۳۹۶). به‌باور کرافت و کروز^۹ (۲۰۰۳)، چنین دیدگاهی سبب طبقه‌بندی انواع ساختارهایی می‌شود که به صورت نظام‌مند در بین زبان‌ها وجود دارد.

هدف پژوهش حاضر نیز بررسی رویدادهای حرکتی و چگونگی بازنمایی مفاهیم معنایی در افعال زبان کردی سورانی براساس انگاره الگوهای واژگانی‌شدگی تالمی و سازوکارهای آن در رویدادهای حرکتی است تا نشان دهد که زبان کردی سورانی در کدام شق از تقسیم‌بندی دوگانه آن قرار می‌گیرد؟ از زمان ظهور نظریه شناختی تالمی تاکنون، ابعاد مختلف این نظریه ازسوی پژوهش‌گران مختلف

1. M. A. Zaks

2. L. Talmy

3. figure

4. ground

5. path

6. motion

7. verb-framed

8. satellite-framed

9. W. Croft & D. A. Cruse

مطالعه و ارزیابی شده است. از آن دسته می‌توان به اوزکالیسکان و اسلوبین^۱ (۲۰۰۳)، کرافت و کروزر (۲۰۰۳)، اسلوبین (۲۰۰۴)، ایوانز و گرین^۲ (۲۰۰۶)، فرز^۳ (۲۰۰۸) و... اشاره کرد. از میان پیشینه مطالعات انجام شده در زبان‌های دیگر، می‌توان از فرز (۲۰۰۸) یاد کرد که فعل‌های حرکتی در دو زبان انگلیسی و اسپانیایی را بررسی کرد، وی با مقایسه این دو زبان به برخی از شباهت‌ها و تفاوت‌های میان این دو زبان دست یافت که از جمله این شباهت‌ها می‌توان به وجود افعال مسیرنما^۴ در هر دو زبان اشاره کرد.

در میان پژوهش‌گران ایرانی، ازکیا (۱۳۹۰)، حرکت در زبان فارسی را از نگاه رده‌شناسی شناختی بررسی کرده است. به‌باور وی در افعال زبان فارسی سه قمر^۵: عنصر برجسته، مسیر و زمینه، در مجتمع فعلی قرار دارند که به افعال حرکتی وابسته هستند. از این میان، برخی از قمرها گستردگی بیشتری داشته و برخی محدودترند. نمودار سلسه‌مراتب گستردگی و نقش قمرها در مجتمع افعال حرکتی زبان فارسی از نگاه وی بدین شکل است:

عنصر برجسته < جهت < زمینه

نمودار (۱). سلسه‌مراتب گستردگی و نقش قمرها در مجتمع افعال حرکتی زبان فارسی

وی در نهایت نتیجه می‌گیرد که زبان فارسی دارای الگوی واژگانی‌شدگی^۶ بوده و از الگوی شیوه و حرکت در واژگانی نمودن مفاهیم استفاده می‌کند (ازکیا، ۱۳۹۰: ۲۵۱)

پژوهش‌گران حوزه شناختی، اطلاعات مربوط به مفاهیم معنایی در رویدادهای حرکتی را با دو نوع فعل (مسیرنما و شیوه‌نما^۷)، بازنمایی می‌کنند. مسگرخویی (۱۳۹۴)، رویداد حرکت و چگونگی بازنمایی این مفاهیم را در فعل‌های زبان فارسی بررسی کرده است. او اطلاعات شیوه را در دو نوع فعل حرکتی؛ وضعی^۸ و انتقالی^۹ با استناد به نظر اسلوبین (۲۰۰۴) و فرز (۲۰۰۸) مورد مطالعه قرار داده و معتقد است که زبان فارسی تقریباً به‌طور مشابه از هر دو نوع فعل (شیوه‌نما و مسیرنما)، برای بیان رویدادهای

1. S. Özçalışkan & D. I. Slobin

2. V. Evans & M. Green

3. P. Ferez

4. path verbs

۵. در پژوهش حاضر، غیر از مواردی که نقل قول از دیگران باشد، در سایر موارد به‌جای واژه «قمر» از «تابع» استفاده شده است.

6. Lexicalization pattern

7. manner verb

8. self-contained motion

9. translational motion

حرکتی استفاده می‌کند. برخی از اطلاعات شیوه در فعل‌های حاوی حرکت انتقالی و برخی دیگر در فعل‌های وضعی بازنمایی می‌شوند که حاصل آن‌ها فعل‌های شیوه‌نما است.

در حرکت انتقالی، جای اصلی پیکر از نقطه‌ای به نقطه دیگری تغییر می‌کند؛ اما در حرکت وضعی، جابه‌جایی صورت نمی‌گیرد، بلکه شیء مکان خود را حفظ کرده، در محدوده مکانی خود دچار حرکت می‌شود. حرکت وضعی، بنا به نظر تالمی (۲۰۰۰ ب: ۳۵)، شامل چرخش^۱، نوسان^۲، انبساط و انقباض^۳، تکان^۴، پرسه در یک مکان^۵ یا سکون^۶ است. به نمونه‌های زیر در زبان فارسی توجه نمایید:

۱- رضا وارد باشگاه شد (حرکت انتقالی).

۲- پروانه روی گل داشت بال‌بال می‌زد (حرکت وضعی).

تا جایی که نگارندگان اطلاع دارند، درباره رده‌شناسی شناختی در زبان کردی سورانی، به‌ویژه از منظر رویدادهای حرکتی، مطالعات چندانی صورت نگرفته است. تنها پژوهشی که در این زمینه وجود دارد، پرنگ (۱۳۹۵) است؛ که آن‌هم بر روی گویش اردلانی انجام گرفته است. وی به توصیف رده‌شناختی واژگانی‌شدگی رویداد حرکتی در گویش اردلانی در چارچوب معنی‌شناسی شناختی پرداخته است. او پس از تحلیل فرایندهای واژگانی‌شدگی به این نتیجه رسیده است که گویش اردلانی از زبان کردی مرکزی با شدت تمام میل به سمت فعل‌بنیادبودن، دارد. در این گویش مفاهیم مسیر بر روی ریشه فعل انباشت می‌شود.

داده‌های پژوهش حاضر به‌صورت پیمایشی و ازراه مصاحبه حضوری از بیست گویشور^۷ هنجار به‌دست آمده است. در مواردی که برای بیان افعال حرکتی چند شکل گفتاری وجود داشت، براساس فرهنگ لغت مردوخ (۱۳۸۸)، صورت استنادی آن ثبت شد. به‌منظور تبیین بیشتر به پاره‌گفتار فارسی (مادر رضا، بچه را جا گذاشت)، توجه نمایید:

A) Dâyk-i Rezâ menâłaki jê hêšt.

B) Dâyk-i Rezâ menâłaki hêšta jê.

فعل مرکب (جا گذاشت)، به دو شکل hêštajê و jêhêšt در مصاحبه‌ها، ضبط شده‌اند. پس از

1. rotation
2. oscillation
3. dilation
4. wiggle
5. Local wander
6. rest

۷. گویشوران سورانی‌زبان (در محدوده سنی شصت سال)، از شهرستان‌های روانسر و جوانرود در استان کرمانشاه انتخاب شدند.

مراجعه به مردوخ (۱۳۸۸، ج ۱: ۶۷)، مدخل jēhēšten^۱ به مثابه صورت استنادی ثبت و صورت دیگر از بررسی حذف شد. بر همین اساس، (۲۶۰) فعل حرکتی (اعم از ساده یا غیر ساده)، از میان (۳۰۰) پاره گفتار، برای مطالعه انتخاب شدند.

لازم است گفته شود که در نوشتار پیش رو، تنها افعال عینی^۲، مورد مطالعه قرار می گیرند و از پرداختن به افعال ذهنی^۳ خودداری شده است. منظور از افعال ذهنی، رویدادهایی است که با وجود آنکه افعال حرکتی دارند، وقوع حرکت در آن‌ها رخ نمی دهد؛ مانند جمله «این جاده به سمت مرکز می رود»، در این مثال، رویداد حرکت تنها در ذهن گوینده رخ می دهد؛ زیرا این مفهوم دارای بار معنایی انتزاعی است و برای جاده عملاً حرکتی مقدور نیست.

۲- الگوهای واژگانی شدگی

واژگانی شدگی از نظر تالمی (۲۰۰۰ ب: ۲۱)، عبارت است از «ارتباطی نظام مند میان یک عنصر معنایی خاص و یک تکواژ». از این رویکرد تالمی می توان دو نوع مفهوم برداشت کرد:

نخست اینکه، عناصر زبانی را می توان هم در حوزه معنا و هم در صورت های روساختی از یکدیگر مجزاً نمود. به عبارت دیگر، عناصر معنایی را می توان از صورت های روساختی آن تفکیک کرد. به چند نمونه از افعال حرکتی در زبان انگلیسی که اطلاعات معنایی متفاوتی را رمزگذاری می کنند، توجه نمایید: فعل hop (لی لی کردن)، صورتی روساختی است که هم زمان دو مفهوم معنایی (حرکت + شیوه) را در خود انباشت نموده است. فعل های exit و go out برای بیان دو مفهوم (حرکت + مسیر) به کار می روند. در فعل اول، هر دو مفهوم هم زمان از راه ریشه فعل و در فعل دوم، مفهوم حرکت از راه go و مسیر از راه تابع out بازنمایی می شود.

بعد دوم فرضیه تالمی، به این نکته اشاره دارد که ارتباط بین عناصر زبانی لزوماً یک به یک نیست. مجموعه ای از عناصر معنایی می توانند از راه یک عنصر روساختی واحد تجلی نمایند، یا اینکه یک عنصر معنایی با چندین عنصر روساختی نمود پیدا کند. وی برای تبیین این موضوع به دو اصطلاح روساختی (die و kill) اشاره می نماید. او معتقد است که فعل kill (کشتن)، با فعل die (مردن)، از نظر مفاهیم معنایی تفاوت دارد. در kill، افزون بر مفهوم حرکت، مفهوم سببیت (سبب مردن)، نیز نهفته

۱. از دیگر ترکیبات این گروه فعلی، می توان به jē xesten (جاانداختن)، jē dān (جادادان) و امثال آن اشاره کرد.

2. factive
3. fictive

است که این مفهوم، ازراه make، در (make die)، تجلی می‌یابد؛ به عبارت دیگر، واژه make حامل بار معنایی «سبب» است.

تالمی (۲۰۰۰ ب: ۲۷)، معتقد است که رده‌بندی زبان‌ها، براساس شکل رایج گفتاری و از میان پربسامدترین^۱ الگوهای موجود در زبان رخ می‌دهد، بنابراین به گونه‌های ادبی، محدود یا اتفاقی که گاهی در زبان رخ می‌دهند، توجه نمی‌شود. براساس این، وی (۲۰۰۰ ب)، سه نوع الگو را برای بازنمایی رویدادهای حرکتی در رده‌شناسی شناختی زبان‌ها معرفی می‌کند. این الگوها بر مبنای اینکه کدام عنصر معنایی در «ریشه فعل» ترکیب می‌شود، شکل می‌گیرد.

الف: حرکت + هم‌رویداد (شیوه یا سبب)

در این الگو، براساس نظر تالمی (۲۰۰۰ ب: ۲۷-۲۸)، جزء حرکت به صورت هم‌زمان با یک هم‌رویداد (شیوه یا سبب)، در ریشه فعل ترکیب می‌شود. به افعالی که شیوه حرکت فعل را در رویدادهای حرکتی نشان می‌دهند، افعال شیوه‌نما گفته می‌شود. ازجمله زبان‌هایی که از این الگو استفاده می‌کنند، می‌توان به زبان‌های هندواروپایی (به جز رومانیایی)، فینو-اُگریک^۲، چینی، اُجیبوه^۳، وارلپیری^۴ و... اشاره نمود. نمونه زیر در زبان انگلیسی، به روشنی گویای این مطلب است. مثال‌های انگلیسی در این بخش، برگرفته از تالمی (۲۰۰۰ ب: ۳۵-۳۶) است.

الگوی (حرکت + شیوه)

1) The pencil **rolled off** the table.

در نمونه (۱)، the pencil، مؤلفه معنایی پیکر و the table، زمینه است. در این مثال، مسیر حرکت از طریق تابع off بازنمایی شده است. اجزاء معنایی رویداد حرکت، یعنی حرکت و شیوه (غلتیدن)، بر روی فعل rolled انباشت شده است.

الگوی (حرکت + سبب)

2) The pencil **stuck** on the table.

تالمی در این مثال، به علت چسبیده شدن مداد بر روی میز به سبب عنصر دیگری (چسب)، اشاره

1. most characteristics
2. Finno-Ugric
3. Ojibwa
4. Walpiri

کرده است. در فعل *stucked* (چسبید)، مفهوم حرکت و سبب به طور هم زمان روی ریشه فعل انباشت شده است.

ب: الگوی (حرکت + مسیر)

این الگو، بنا به نظر تالمی (۲۰۰۰ ب: ۱۶۰)، براساس انتخاب عنصر معنایی مسیر در رویدادهای حرکتی و چگونگی بازنمایی آن در روساخت شکل می گیرد. در زبان ترکی که بنا به گفته تالمی (۱۹۸۵)، اسلوپین و اوزکالیسکان (۲۰۰۳)، به مثابه زبانی فعل بنیاد شناخته می شود، اجزاء معنایی حرکت و مسیر در ریشه فعل ادغام می شوند و بازنمود شیوه به افزوده ها واگذار می شود. برای نمونه در دو فعل ترکی *girmek* (وارد شدن) و *çikmak* (خارج شدن)، مفهوم حرکت و مسیر هم زمان در ریشه خود فعل انباشت شده است. به چنین فعل هایی، افعال مسیر نما گفته می شود. زبان های ترکی، سامی، پولینزیایی^۱، نزیپرس^۲، کادو^۳، ژاپنی، کره ای و... از این الگو برای بیان رویدادهای حرکتی استفاده می کنند.

ج: الگوی (حرکت + پیکر)

در این الگو، حرکت و پیکر هم زمان در ریشه فعل ترکیب می شوند؛ به عبارت دیگر، مفاهیم معنایی حرکت و پیکر از راه ریشه فعل بازنمایی می شوند. برای تبیین بیشتر این الگو به مثال زیر توجه نمایید:

3) I spat into the cuspidor.

در نمونه (۳)، «به داخل خلط دادن تف انداختم»، مفهوم پیکر (تف) با جزء حرکتی (انداختن)، با فعل *spat* (تف انداختن)، انباشت شده است. در چنین افعالی، مفهوم حرکت و پیکر هم زمان از راه یک فعل حرکتی بازنمایی می شوند. از این دسته زبان ها می توان به هکان^۴، ناواجو^۵ اشاره کرد.

تالمی (۲۰۰۰ ب: ۲۳)، برای رده بندی زبان ها براساس مفاهیم معنایی رویدادهای حرکتی و چگونگی بازنمایی این عناصر در روساخت، طبقه بندی دوگانه ای را ارائه می دهد. مفاهیم معنایی از نگاه تالمی عبارت اند از: حرکت، مسیر، پیکر، زمینه، شیوه، سبب؛ و عناصر روساختی عبارت اند از: فعل، حرف اضافه، بندهای پیرو، قید و مانند این ها. زبان های دنیا براساس اینکه در کدام بخش هسته طرح واره ای، روی فعل یا روی تابع، گره رویدادی خود را بیان می کنند، از نظر رده شناسی شناختی به دو مقوله

1. Polynesian
2. Nez Perce
3. Caddo
4. Hoka
5. Navajo

فعل بنیاد و تابع بنیاد تقسیم می‌شوند. در این بخش، ابتدا به مفهوم تابع، به مثابه یکی از مؤلفه‌های اصلی رویداد حرکت اشاره کرده سپس مطالب تجزیه و تحلیل می‌شود.

۲-۱- تابع (قمر)

از نگاه تالمی (۲۰۰۷: ۱۳۹)، تابع مقوله‌ای دستوری شامل هر سازه‌ای، غیر از متمم گروه اسمی یا گروه حرف اضافه‌ای همراه فعل است که با ریشه فعل رابطه خواهری دارد. تابع همچنین می‌تواند به صورت یک وند مقید یا یک واژه آزاد باشد. تابع برخلاف اسم، فعل و سایر مقوله‌های دستوری باز، یک مقوله دستوری بسته است. تالمی (۱۹۹۱: ۴۸۶)، معتقد است که تابع اصطلاحی پوششی است که تمامی مقوله‌های زیر را که در دستور سنتی به صورت مجزا از هم بررسی می‌شدند، دربر می‌گیرد:

الف: جزء قیدی در زبان انگلیسی^۱؛

ب: پیشوندهای فعلی جدانشدنی و جدانشدنی در زبان آلمانی^۲؛

ج: فعل‌های چندکاره که غیر هسته هستند در زبان لاهو^۳؛

د: متمم‌های فعلی در زبان چینی^۴؛

ه: اسم‌های انضمامی در زبان کادو^۵؛

و: وندهای چندترکیبی زبان آتسوگوی^۶ که در اطراف ریشه فعل حضور دارند.

از جمله دلایلی که می‌توان تابع را به عنوان مقوله دستوری مجزا در نظر گرفت، این است که صورت‌هایی که به مثابه تابع به کار می‌روند، هم از جنبه معنایی و هم از جنبه نحوی با یکدیگر اشتراکات قابل ملاحظه‌ای دارند. از ترکیب ریشه فعل به علاوه تابع، سازه گروه فعلی شکل می‌گیرد که با سازه‌های دیگری همچون مفعول مستقیم، مرتبط است. به مثال‌های زیر توجه نمایید:

4) The record started over

از ترکیب over، به منزله تابع، با فعل started، سازه فعلی شکل گرفته است. در زبان انگلیسی که به مثابه زبانی تابع بنیاد شناخته می‌شود، مفهوم مسیر از راه تابع‌هایی همچون up، to، into و... بازنمایی می‌شوند.

1. English verb particles
2. German separable and inseparable verb prefixes
3. lahu nonhead versatile verbs
4. Chinese verb complements
5. Caddo incorporated nouns
6. Atsugevi polysynthetic affixes and verb root

تابع، یکی از مقوله‌هایی است که از حروف اضافه مجزاست، اما همواره تشخیص آن آسان نیست؛ در زبان‌هایی که این دو صورت، ویژگی‌های دستوری و جایگاهی کاملاً مجزایی دارند، مشکلی به وجود نمی‌آید؛ برای مثال در زبان‌های لاتین، یونانی باستان و روسی، تابع به صورت پیشوند به فعل می‌پیوندد؛ درحالی که حروف اضافه همراه اسم به کار می‌روند؛ اما در بعضی از زبان‌ها مانند انگلیسی، فارسی، کردی و امثال آن، که تابع و حروف اضافه در یک جمله به کار می‌روند، شناسایی تابع مشکل‌تر است.

۲-۱-۱- معیارهای تشخیص تابع

با توجه به دیدگاه تالمی (۲۰۰۷: ۱۴۳-۱۴۴)، می‌توان از روش‌های زیر برای تشخیص تابع از حروف اضافه استفاده کرد.

۱- عضوهای دو طبقه کاملاً یکسان نیستند. صورت‌هایی وجود دارند که فقط در یک یا دو مقوله جای می‌گیرند؛ برای مثال در زبان انگلیسی صورت‌های *apart*, *away*, *back*, *forth* و *together* تابع هستند و هرگز به مثابه حرف اضافه به کار نمی‌روند. درحالی که صورت‌های *at*, *from*, *toward* و *of* حروف اضافه هستند و هرگز نقش تابع نمی‌پذیرند. در این میان دسته سوم نیز وجود دارد که در هر دو نقش به کار می‌رود، اغلب در هر یک از نقش‌ها، معانی متفاوتی دارند؛ به مثال‌های زیر توجه نمایید:

5) I stayed **in** that hotel.

6) I ran **in**. (Talmy, 1985: 104).

نقش *in* در نمونه (۵)، به منزله حرف اضافه، با نمونه (۶) که به مثابه تابع به کار رفته است، متفاوت است. در نمونه (۶)، مفهوم مسیر حرکت با تابع بازنمایی می‌شود.

۲- در ساخت ترکیبات گروهی، تابع همراه فعل به کار می‌رود، درحالی که حروف اضافه همراه یک گروه اسمی (متمم) می‌آیند؛ برای نمونه می‌توان به گروه اسمی زمینه^۱ اشاره کرد که هرگاه این گروه حذف شود، حرف اضافه همراه آن نیز حذف می‌شود، به مثال زیر توجه نمایید:

7) He suddenly ran **out** (of it).

در این مثال، با حذف ضمیر *it* حرف اضافه *of* نیز حذف می‌شود؛ اما تابع *out* که متعلق به گروه فعلی است، باقی می‌ماند.

۳- درباره جایگاه ساختاری آن‌ها در جمله، می‌توان گفت حروف اضافه پیش از گروه اسمی می‌آیند، مانند نمونه (۵)، *in that hotel*، اما تابع خصوصیات پیچیده‌تری دارد؛ از آن جمله می‌توان به موارد زیر

اشاره کرد:

الف: اگر در جمله حروف اضافه موجود باشد، تابع پیش از آن می‌آید، مانند نمونه (۷).

ب: اگر در جمله حروف اضافه‌ای نباشد، تابع می‌تواند پیش یا پس از گروه اسمی بیاید:

8) He took the plane **off**/ **off** the plane.

ج: اگر در جمله حروف اضافه‌ای نباشد و مفعول به صورت ضمیر آمده باشد، تابع پس از ضمیر به کار می‌رود.

9) He took it **off**.

حال که با مفهوم نظریه واژگانی‌شدگی و سازوکارهای آن از لحاظ انواع الگوهای حرکت، رویداد حرکت، مفاهیم معنایی و ساختاری آن، همراه با مفهوم و جایگاه تابع آشنا شدید، در اینجا افعال زبان کردی سورانی بر مبنای رویداد حرکت تالمی تجزیه و تحلیل می‌شود.

۳- تجزیه و تحلیل داده‌ها

پیش از بررسی، مرور دو مطلب لازم است. نخست اینکه در پژوهش حاضر، همچنان که پیش‌تر اشاره شد، تنها رویدادهایی که بیان‌گر حرکت عینی (وضعی یا انتقالی) باشند، بررسی می‌شوند، دیگر اینکه فعل‌های کردی سورانی به دو دسته «ساده» و «غیر ساده» در نظر گرفته می‌شوند. منظور از فعل‌های غیر ساده فعل‌های پیشوندی و مرکب است.

فعل ساده، فعلی است که تنها از یک عنصر فعلی تشکیل شده است (کلباسی، ۱۳۸۷: ۷۲)؛ مانند xwârden (خوردن).

فعل غیر ساده (پیشوندی)، فعلی است که از یک پیشوند فعلی و یک فعل ساده درست شده است (رخزادی، ۱۳۹۰: ۱۶۸)؛ مانند dâxesten (انداختن). dâ پیشوند فعل پیش‌گفته است.

فعل غیر ساده (مرکب)، به گروهی از فعل‌ها گفته می‌شود که افزون بر عنصر فعلی، دارای عنصر غیر فعلی به صورت یک کلمه یا بیش از آن باشد (کلباسی، ۱۳۸۷)، مانند pēšxesten (جلوانداختن)، sawzbûn (سبزشدن)، fērbûn (یادگرفتن) و labirčûn (ازیادرفتن). عناصر غیر فعلی به ترتیب شامل قید، صفت، اسم و حرف اضافه + اسم، هستند.

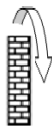
در پژوهش حاضر، از هر دو نوع فعل (ساده یا غیر ساده) برای بررسی رویدادهای حرکت استفاده شده است تا بتوان بازنمایی مفاهیم معنایی این افعال، به نوع الگوهای موجود در این گویش پی برد.

۳-۱- رویداد حرکت و الگوهای آن در کردی سورانی

رویداد حرکت مطابق نظر تالمی (۲۰۰۰ ب: ۲۵)، عبارت است از «شیء در حال حرکت یا ایستا (پیکر) با توجه به شیء دیگر (زمینه)». همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، هر رویداد حرکتی چهار جزء اصلی دارد. افزون بر پیکر و زمینه، مسیر و جزء حرکت نیز وجود دارد. مسیر، جهتی است که پیکر با توجه به زمینه می‌پیماید یا اشغال می‌کند. جزء حرکت، به رخداد حرکت یا قرارگرفتن در یک مکان اشاره می‌کند. افزون بر این چهار عنصر درونی، رویدادهای حرکتی می‌توانند تداعی‌گر رویداد دیگر نیز باشند که حامل شیوه و سبب حرکت است و هم‌رویداد نامیده می‌شود. خلاصه اینکه رویدادهای حرکتی دارای شش عنصر مفهومی (حرکت، پیکر، زمینه، مسیر، شیوه و سبب) هستند که از راه عناصر روستاختی همچون فعل، حروف اضافه، بندهای پیرو، تابع و مانند این‌ها بازنمایی می‌شوند. حال به مثالی در کردی سورانی توجه نمایید:

10) Rezâ la bân diwâr-aka pařya xwâr.

پایین پرید معرفه-دیوار بالای از رضا



در این مثال، Rezâ پیکر، diwâr زمینه و xwâr تابعی است که مسیر حرکت را بازنمایی می‌کند. فعل pař (پریدن)، نیز به‌طور هم‌زمان دو مفهوم (حرکت + شیوه) را در خود انباشته است. در این بخش، الگوهای سه‌گانه تالمی؛ الف: حرکت + هم‌رویداد؛ ب: حرکت + مسیر و ج: حرکت + پیکر، در راستای مطالعات رویدادهای حرکتی در افعال کردی سورانی بررسی می‌شوند.

الف: الگوی حرکت + هم‌رویداد (شیوه یا سبب)

در این الگو، فعل‌هایی قرار می‌گیرند که به‌طور هم‌زمان بتوانند حرکت را با یکی از مفاهیم شیوه یا سبب در ریشه فعل انباشت نمایند. شیوه، روش به‌وقوع‌پیوستن یا انجام حرکت است؛ برای مثال، فعل «دویدن» افزون بر مفهوم حرکت و جابه‌جایی، شیوه انجام این رویداد را بازنمایی می‌کند؛ به عبارت دیگر، دویدن شیوه‌ای از «راهرفتن» است.

الگوی (حرکت + شیوه)

11) Mehdi la mâl pařya dašt.

بیرون پرید خانه از مهدی

12) Nasrin kâmwâ-kay rêsâ.

بافت معرفه (را) - کاموا نسرين

در هر دو نمونه (۱۱) و (۱۲)، مفهوم حرکت و شیوه به‌طور هم‌زمان در ریشه فعل انباشت شده است. در فعل *paři* (پريد)، مفهوم مسیر با تابع *dašt* (بيرون)، بازنمایی می‌شود. فعل اول از دسته افعال حرکتی انتقالی و فعل دوم از دسته افعال وضعی به‌شمار می‌رود. از این دسته افعال می‌توان به *xelxwârden* (غلت خوردن)، *hałparin* (به‌بالا پريدن / از خواب بيدارشدن)، *keřânen* (بازورکشیدن)، *dâparin* (پایین پريدن)، *derēžkēšân* (درازکشیدن)، *bâlogerten* (پرواکردن)، *hałferin* (جهیدن)، *hałgerten* (بلندکردن)، *darkawten* (ناگهانی آشکارشدن)، *peldân* (غلت دادن)، *gelôkerden* (سرازیکردن، مثل سنگ از کوه)، *râdân* (بازکردن در چیزی)، *bâdân* (بافتن)، *halhâten* (طلوع کردن)، *dâmâlin* (زدودن)، *hałdân* (برافراشتن)، *būnlârō* (کج شدن)، *bâzberden* (پريدن)، *lêžōdân* (ريختن)، *žērūbânkerden* (چپ کردن)، *peštakdâyen* (پشتک‌زدن)، *qōnin* (پريدن)، *xerdâyen* (چرخاندن)، *hałgersânen* (آتش روشن کردن)، *halnân* (غذا سرگذاشتن، معنی تحریک کردن هم می‌دهد)، *žanden* (ماست را به دوغ تبدیل کردن، با تکان دادن)، *âmēžankerden* (تخمیر کردن)، *kōfânen* (پختن غذا)، *rēsân* (ريسیدن)، *kalâfakerden* (کلافه کردن) و مانند آن اشاره کرد. از میان (۲۶۰) فعل مورد مطالعه، (۱۲۸) مورد از این الگو پیروی می‌کنند. از این میان (۸۵) فعل ازراه تابع و (۴۳) فعل با ریشه فعل، رویدادهای حرکتی را بازنمایی کردند.

الگوی (حرکت + سبب)

در این الگو، فعل‌هایی قرار می‌گیرند که بتوانند به‌طور هم‌زمان مفهوم حرکت و سبب را در ریشه انباشت کنند. منظور از سبب، همان علت یا هرآن چیزی است که باعث انجام رخداد حرکت می‌شود.

13) Rezâ menâla-kay **halsân**

بيدار کرد معرفه (را) - بیچه رضا

در نمونه (۱۳)، فعل *halsân* (بيدار کرد)، هم‌زمان مفهوم حرکت و سبب را در ریشه خود انباشت کرده است. فعل *halsâ* (بيدار شد)، به‌تنهایی بیان‌گر جزء حرکت است، یعنی مفهوم سببیت را در خود ندارد. این مفهوم ازراه وند سببی *ân* به این فعل افزوده شده است. از این دسته افعال می‌توان به *xafânen* (خواباندن)، *torânen* (رنجاندن) و مانند آن اشاره کرد که ازراه وند *ân* سببی شده‌اند. افعال مجهول کردی سورانی، همچون *šekyâ* (شکسته شد)، *berÿâ* (بریده شد) و امثال آن نیز دارای مفهوم حرکت و سبب هستند.

در جملات مجهول، کنش‌گر (مسبب)، از جمله حذف می‌شود، اما مفهوم حرکت و سبب ازراه فعل

مجهول بازنمایی می‌شود. از میان افعال مورد بررسی، پنج فعل دارای چنین ویژگی‌ای بودند.

ب: الگوی (حرکت + مسیر)

در این الگو، به نقش مفهوم مسیر، به مثابه عنصر اصلی در تعیین جایگاه رده‌شناسی زبان‌ها، تأکید می‌شود. چنانچه عنصر مسیر بیشتر بر روی فعل انباشت کند، آن زبان فعل‌بنیاد و چنانچه بر روی تابع انباشت کند، آن زبان تابع‌بنیاد خواهد بود. به چگونگی عملکرد این الگو در بازنمایی مفهوم مسیر در کردی سورانی توجه نمایید:

شکل اول: انباشت مفهوم مسیر حرکت در ریشه فعل

در کردی سورانی، تعدادی فعل حرکتی ساده یا غیر ساده وجود دارند که مفهوم مسیر حرکت در آن‌ها بر روی خود فعل انباشت می‌شود. از آن دسته افعال می‌توان به *peyâdabûn* (پیاده‌شدن)، *hâwerden* (آوردن)، *gerten* (گرفتن)، *kanden* (چیدن)، *hâten* (آمدن)، *berden* (بردن)، *tapânen* (تپاندن)، *nčû* (رفتن)، *hanârdên* (فرستادن)، *rânin* (راندن)، *širjačûn* (شیرجه‌رفتن)، *bârkerden* (جابه‌جا کردن منزل)، *balâwôkerden* (پهن کردن)، *xâlîkerden* (خالی کردن)، *rasin* (رسیدن)، *âwdâyen* (نشت کردن)، *apânenc* (چپاندن)، *laqaxesten* (لگزدن)، *sardâyen* (سرزدن)، *jeftkerden* (شخم‌زدن)، *šankerden* (بوجاری کردن)، *šewânen* (قاطی کردن) و... اشاره کرد. به مثال‌های زیر توجه کنید:

14) *Rezâ miwa akanêt.*

می‌چیند میوه رضا

15) *Rezâ hât.*

آمد رضا

در مثال (۱۴)، فعل *akanêt* (می‌چیند)، افزون بر مفهوم حرکت، مفهوم مسیر نیز دارد. چیدن عملی است که مفهوم مسیر حرکت به سمت کنش‌گر را در خود نهفته است. در مثال (۱۵)، مفهوم حرکت و مسیر (به‌طرف زمینه)، هم‌زمان از راه فعل *hât* (آمد)، بازنمایی می‌شود، بنابراین می‌توان گفت در هر دو مثال، مفهوم (مسیر + حرکت)، هم‌زمان روی ریشه فعل انباشت شده است. درباره سایر افعال، نیز وضعیت به همین شکل است. از میان فعل‌های مورد بررسی، تعداد (۴۴) فعل، چنین الگویی داشتند. به‌منظور آشنایی بیشتر با این افعال به جدول (۳-۳)، مراجعه نمایید.

شکل دوم: انباشت مفهوم حرکت در ریشه فعل، مسیر حرکت در تابع

همچنان که در بخش (۲-۱)، بیان شد تابع‌ها غیر از حروف اضافه و متمم‌های اسمی، شامل پیشوندها و

پسوندهای فعلی، تابع‌های فعلی و مانند آن هستند؛ به مثال‌های زیر توجه کنید:

16) Rezâ hâto dwâ

عقب برگشت رضا

17) Rezâ bâra-kay kēšâ dašt.

بیرون کشید معرفه (را) - بار رضا

در نمونه (۱۶)، فعل hât (آمد) بیان‌گر حرکت و تابع dwâ، به مسیر حرکت، یعنی برگشتن به عقب اشاره دارد. فعل kēšâ (کشید)، در نمونه (۱۷) نیز به همین صورت بیان‌گر انجام حرکت (بدون ذکر مسیر) است. مسیر حرکت در این فعل از راه تابع dašt (بیرون) بازنمایی می‌شود. از دیگر نمونه‌ها می‌توان به kēšânabân (بالاکشیدن)، hałkēšân (از ریشه‌کندن)، hâtenaxwâr (پایین‌آمدن)، čünadwâ (عقب‌رفتن)، kēšânažūr (بالاکشیدن)، dâgerten (پیاده‌کردن)، berdenanâw (داخل‌کردن)، feřadân (پرت‌کردن)، xestenažēr (زیرانداختن)، hałberin (بلندکردن)، čünabân (بالا رفتن)، pēščün (جلوافتادن)، dwâkaften (عقب‌افتادن)، nezikōbūn (نزدیک‌شدن) و... اشاره کرد. در این الگو، مفهوم حرکت از راه خود فعل، اما مسیر حرکت با استفاده از تابع بیان می‌شود؛ به عبارت دیگر، این مجتمع‌های فعلی، تابع بنیاد هستند. از میان (۲۶۰) فعل مورد بررسی، (۷۴) نمونه، دارای چنین الگویی بودند. در این الگو، از تابع برای بازنمایی مسیرهای مختلفی همچون: به طرف بالا، پایین، خارج از زمینه، داخل زمینه و امثال آن استفاده می‌شود. به منظور بررسی بیشتر، به بخش (۳-۳) مراجعه کنید.

شکل سوم: انباشت مفهوم مسیر به طور هم‌زمان بر روی فعل و تابع

گاهی مفهوم مسیر نه تنها بر روی فعل، بلکه بر روی تابع نیز بازنمایی می‌شود؛ به عبارتی، فعل مفهوم مسیر را در خود حفظ می‌کند و تابع نیز این مفهوم را برای افزودن معانی بیشتر، تمرکز یا تأکید زیاده‌تر، بر روی خود بازنمایی می‌کند. این گونه فعل‌ها بنا به گفته ازکیا و دیگران (۱۳۹۴)، فعل‌های جهت‌نمای قیدی نامیده می‌شوند.

18) Rezâ la bân diwâra-ka kafta xwâr.

پایین افتاد معرفه - دیوار بالای از رضا

در این مثال، kaft (افتاد)، مفهوم (حرکت + مسیر) را به صورت هم‌زمان در ریشه خود انباشت کرده است؛ یعنی بدون نیاز به تابع، جهت مسیر در این فعل مشخص است. با این حال، مفهوم مسیر نیز از طریق تابع xwâr (پایین)، مجدداً بازنمایی شده است. وجود چنین تابع‌هایی، به جهت تأکید و یا تمرکز بیشتر بر روی مسیر حرکت است. از این دسته افعال می‌توان به dâkaften (پایین‌افتادن)، garanodwa

(به عقب برگشتن)، dâxesten (زمین انداختن)، xerxwardenadawr (دور چیزی چرخیدن) اشاره نمود. از میان فعل‌های مورد بررسی، پنج فعل چنین ویژگی‌هایی داشتند و سه مورد نیز تابع بنیاد بودند.

ج: الگوی (حرکت + پیکر)

مصادق این الگو، از میان پیکره‌های گردآوری شده، بسیار کم مشاهده شد. با این حال فعل‌هایی نیز وجود دارند که تنها جزء حرکت را بیان می‌کنند و اطلاعاتی درباره‌ی سایر مفاهیم معنایی همچون مسیر، شیوه و امثال آن ارائه نمی‌دهند.

19) Rezâ tefi.

تف کرد رضا

20) awârê.

می‌بارد (اشاره به باران)

در نمونه‌های پیش گفته، مفهوم دو پیکر (تف و باران)، هم‌زمان در ریشه فعل tefi و awârê انباشت شده‌اند در چنین افعالی، مفهوم پیکر و حرکت هم‌زمان با یک فعل حرکتی، بازنمایی می‌شوند. تالمی (۲۰۰۰ ب: ۵۹) بر این باور است که در این الگو، ریشه‌های فعلی تمایل دارند تا افزون بر حرکت اشیاء، نام اشیاء یا اجزاء بدن یا لباس را نیز در ضمن حرکت بازنمایی کنند. زبان آتسوگوی نمونه‌ای از این الگو است. از میان فعل‌های مورد بررسی، جدا از نام‌آواها^۱، دو فعل ذکر شده در مثال (۱۷) و (۱۸)، در این الگو قرار می‌گیرند و این خود نشانه‌ی بارزی است که گویش سورانی، به این الگو گرایش ندارد.

۳-۳- تحلیل شناختی مسیر و جزء حرکت در کردی سورانی

فعل‌های حرکتی به‌طور معمول در روساخت حامل بار معنایی حرکت هستند. هر حرکتی افزون بر جهت (مسیر)، در حقیقت دارای یک نقطه‌ی آغاز، طول مسیر و یک نقطه‌ی پایان است. مسیر و سه مؤلفه‌ی فرعی وابسته به آن در زبان‌های مختلف به‌شیوه‌های متفاوت تجلی می‌یابد، در زبان‌های تابع بنیاد، مانند انگلیسی، این مؤلفه به‌وسیله‌ی تابع‌های همراه فعل بیان می‌شوند.

21) Mary went **out of** the house **across** the field **to** the station.

۱. چنان به نظر می‌رسد که این الگو درباره‌ی نام‌آواها (onomatopoeia)، مصادق بیشتری دارد. fikânen (سوت کشیدن)، qofin (سرفه کردن) و امثال آن، نمونه‌هایی از این مقوله هستند. در این نمونه‌ها، فعل حرکتی هیچ‌گونه اطلاعاتی در رابطه با مسیر، شیوه و... ارائه نمی‌دهد، بلکه حرکت همراه اسم واژگانی شده‌ی اصوات به‌وسیله‌ی فعل بازنمایی می‌شود. فعل (qofin)، افزون بر انجام حرکت، مفهوم اسم (qofa) را نیز دربر دارد.

در این مثال، سه مؤلفه فرعی مسیر، یعنی نقطه آغاز، طول و نقطه پایان به صورتی گویا بازنمایی شده‌اند.

مفهوم مسیر و شیوه بازنمایی آن، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های رویداد حرکت است. فرز (۲۰۰۸)، انواع بازنمایی‌های مسیر در زبان‌های مختلف را به صورت زیر فهرست کرده است. در این پژوهش، تعداد (۱۱۸) فعل مسیرنمای کردی سورانی براساس الگوی فرز، بررسی می‌شوند تا تابع یا فعل‌بنیاد بودن آن‌ها، از لحاظ مسیر نیز ارزیابی شود. برای اختصار، فقط به ذکر چند نمونه درباره هر کدام از مسیرها، بسنده می‌شود.

انواع مسیرها

- ۱- به سوی زمینه: *hâten* (آمدن)، *hâwrden* (آوردن)، *kêšân* (کشیدن).
 - ۲- دور از زمینه: *berden* (بردن)، *hanârden* (فرستادن)، *rânin* (دورکردن، راندن)، *bârkerden* (کوچ کردن).
 - ۳- به درون زمینه: *čûna nâw* (داخل شدن)، *tapânen* (تپاندن)، *dâna nâw* (به داخل فرستادن).
 - ۴- به سمت بیرون از زمینه: *darkêšân* (بیرون کشیدن)، *tefin* (تف کردن)، *feřa dân* (پرت کردن).
 - ۵- به بالا: *hař dân* (بلندکردن)، *hizdân* (بلندکردن)، *čûna bân* (بالا رفتن)، *swâr bûn* (سوار شدن).
 - ۶- به پایین: *dâwazin* (پیاده شدن)، *hâtenaxwâr* (پایین آمدن)، *kaften* (افتادن).
 - ۷- عبور از زمینه: *wa nâwčûn* (از میان رد شدن)، *radbûn* (رد شدن)، *dânanâw* (از میان گذشتن).
 - ۸- نزدیک‌تر به زمینه: *neziko bûn* (نزدیک تر شدن)، *hâtenalây* (نزد کسی آمدن)، *nezik čûn* (نزدیک شدن).
 - ۹- به جلو: *pêščûn* (پیش روی کردن)، *dalak dân* (هل دادن)، *kaftenabar* (جلوافتادن) و
 - ۱۰- به عقب: *dwâ kêšân* (عقب کشیدن)، *dwa xesten* (عقب انداختن)، *dwâgerten* (عقب افتادن).
 - ۱۱- تغییر مسیر: *dawro dân* (دورزدن)، *pêčânen* (پیچیدن)، *xerxwârden* (دورزدن ناآگاهانه).
 - ۱۲- مسیرهای چندگانه از یک نقطه شروع واحد: *paxšo bûn* (پخش شدن)، *bařâwa kerdên* (متفرق شدن).
 - ۱۳- بازگشت به زمینه: *hâteno dwa* (برگشتن به جایگاه اول)، *garyânô* (دورزدن).
- در جدول (۱)، اطلاعات مربوط به توزیع مسیرهای حرکت، همراه با فراوانی بازنمود این مفهوم،

به‌وسیلهٔ ریشهٔ فعل یا تابع، در کردی سورانی ارائه شده است.

جدول (۱). تفکیک مسیرها و فراوانی آن، در رویدادهای حرکتی

فراوانی	بازنمود مسیر		نمونه‌هایی از بازنمود مسیر در تابع	نمونه‌هایی از بازنمود مسیر در تابع	انواع مسیر	آ. ٢٠٠٠
	ریشهٔ فعل	تابع				
۱۲	–	hâten (آمدن)	–	–	به‌سوی زمینه	۱
۱۲	۱	berden (بردن)	dar çûn (دررفتن)	dar	دور از زمینه	۲
۳	۷	Tapânen (تپاندن)	hâten-a nâw (داخل‌شدن)	naw	به‌درون زمینه	۳
۶	۱۲	tefin (تف‌کردن)	darçûn (دررفتن)	dar/ dūr/ lâ	به‌بیرون از زمینه	۴
۲	۱۳	swârbûn (سواشدن)	hałdân (برافراشتن)	bân/ hał	به‌بالا	۵
۵	۱۵	kaften (افتادن)	hâtenaxwâr (پایین‌آمدن)	xwar/ žēr	به‌پایین	۶
۱	۲	radbûn (ردشدن)	wanâw çûn (از میان ردشدن)	wa/la (naw)	عبور از زمینه	۷
–	۳	–	hâtena lây (نزد کسی آمدن)	lây/ nezik	نزدیک‌تر به زمینه	۸
۳	۶	dalakdân (هل‌دادن)	pêš çûn (جلوافتادن)	pêš / (la)bar	به‌جلو	۹
–	۳	–	dwâ kaften (عقب‌افتادن)	dwa	به‌عقب	۱۰
–	۳	–	dawr dân (دورزدن)	dawr	تغییر مسیر	۱۱
–	۶	–	bałâw bûn (پخش‌شدن)	paxš / bałâw	مسیرهای چندگانه	۱۲
–	۳	–	wa šwên çûn (دنبال‌کردن)	wa / la (šwin)	بازگشت به زمینه	۱۳
۴۴	۷۴	تعداد کل بازنمود مسیر در ریشه یا تابع				

براساس اطلاعات حاصل از جدول (۱)؛ از مجموع (۱۱۸) فعل مسیرنمای کردی سورانی، تعداد (۷۴) مورد، مفهوم مسیر حرکت را به‌وسیلهٔ تابع و (۴۴) مورد، آن را از راه ریشهٔ فعل بازنمایی می‌کنند. این نتیجه نشان می‌دهد که گویش سورانی نسبت به مفهوم مسیر، به‌سمت زبان‌های تابع‌بنیاد گرایش بیشتری دارد.

در جدول (۲)، نتایج حاصل از بررسی (۲۶۰) فعل حرکتی مربوط به الگوهای رویداد حرکت در کردی سورانی ارائه شده است. الگوهای (حرکت + شیوه) و (حرکت + مسیر) بالاترین بسامد را در رویدادهای حرکتی در این گویش دارند؛ همچنین اطلاعات مربوط به چگونگی بازنمایی رویدادهای حرکتی و فراوانی آن، از لحاظ فعل‌بنیاد یا تابع‌بنیاد بودن، نیز مشخص شده است. به‌منظور اطلاع از نتایج

کلی پژوهش، به بخش (۴)، مراجعه شود:

جدول (۲). الگوهای حرکتی و فراوانی بازنمود مفهوم مسیر در رویدادها

فراوانی بازنمود مفهوم مسیر در		تعداد رویدادها	الگوها	
ریشه فعل	تابع			
۴۳	۸۵	۱۲۸	حرکت + شیوه	حرکت + هم‌رویداد
–	۵	۵	حرکت + سبب	
۴۴	–	۴۴	مفهوم حرکت و مسیر در ریشه فعل	حرکت + مسیر
–	۷۴	۷۴	مفهوم حرکت در فعل، مسیر در تابع	
۵	۱۵	۵	مفهوم مسیر هم‌زمان بر روی فعل و تابع	
–	–	۴	الگوی حرکت	حرکت + پیکر
۹۲	۱۶۹	۲۶۰	فراوانی	رویدادهای حرکتی (فراوانی و درصد)
٪۳۵	٪۶۵	۱۰۰	درصد	

۴- بحث و نتیجه‌گیری

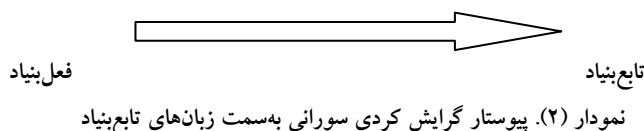
پژوهش حاضر بر مبنای رویدادهای حرکتی در زبان کردی سورانی از دیدگاه رده‌شناختی تالمی، صورت گرفته است. براساس مطالعات انجام شده درباره فعل‌های حرکتی و چگونگی بازنمایی مفاهیم معنایی در این گویش، نتایج زیر حاصل شد.

۱- براساس جدول (۲)، مهم‌ترین الگوها به‌ترتیب شامل الگوی (حرکت + شیوه) و (حرکت + مسیر) است. از میان (۲۶۰) رویداد حرکتی بررسی شده، تعداد (۱۲۸) رویداد، یعنی حدوداً نصف رویدادها به الگوی (حرکت + شیوه)، تعلق دارد. پس از آن الگوی (حرکت + مسیر)، با دارا بودن (۱۲۳) رویداد، دومین الگو برای بیان رویدادهای حرکتی در این گویش به‌شمار می‌رود. سایر الگوها از درجه اهمیت کمتری برخوردار هستند.

۲- الگوی (حرکت + مسیر)، به سه صورت در گویش سورانی رخ می‌دهد؛ الف: انباشت مفهوم حرکت و مسیر در ریشه فعل، این الگو با فراوانی (۴۴) مورد، حدود (٪۱۷) از رویدادهای حرکتی را پوشش می‌دهد؛ ب: الگوی حرکت در ریشه فعل و مسیر در تابع، با تعداد (۷۴) مورد، (٪۲۸/۵۰) از رویدادها را شامل می‌شود؛ ج: الگوی انباشت هم‌زمان مفهوم حرکت و مسیر در ریشه فعل و تابع، با فراوانی (۵) مورد، چیزی کمتر از (٪۲) از رویدادها را دربر می‌گیرد.

۱. با توجه به اینکه الگوی تأکید تابع، به دو صورت بازنمایی می‌شود، بنابراین فراوانی بازنمود معنایی آن برای هر دو بخش (فعل‌بنیاد و تابع‌بنیاد)، یکسان محاسبه شده است.

- ۳- الگوی (حرکت + سبب) و (حرکت + پیکر)، نیز به ترتیب اهمیت کمتری دارند.
- ۴- بررسی بازنمود مفاهیم معنایی مسیر در رویدادهای حرکتی، نشان می‌دهد که بازنمود این مفهوم از راه تابع، با فراوانی (۱۶۹) مورد، حدود (۶۵٪) از رویدادها را دربر می‌گیرد. درحالی که بازنمود مفهوم مسیر به وسیله ریشه فعل، با تعداد (۹۲) مورد، حدود (۳۵٪) از این رویدادها را شامل می‌شود.
- خلاصه اینکه، آمار (۶۵) درصدی بازنمود مفاهیم معنایی مسیر از راه تابع، در برابر آمار (۳۵) درصدی بازنمود این مفهوم به وسیله ریشه فعل، گرایش این گویش به سمت تابع‌بنیاد بودن را، به روشنی نشان می‌دهد. این نتیجه‌گیری، بر مبنای گرایش اصلی و پربسامد الگوها و چگونگی بازنمود مفاهیم معنایی مسیر، در این گویش صورت می‌گیرد. براساس این، کردی سورانی بر روی پیوستاری (فعل‌بنیاد/تابع‌بنیاد)، قرار داد که بعد تابع‌بنیاد بودن آن، برجسته‌تر است.



منابع

- ازکیا، ندا، فرهاد ساسانی و آیتا افراشی (۱۳۹۴). واژگانی‌شدگی چارچوبی برای تبیین فعل غیر ساده حرکتی در زبان فارسی. فصلنامه زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء، ۷ (۱۴)، ۵۷-۳۱.
- ازکیا، ندا (۱۳۹۰). حرکت در زبان فارسی: رویکرد شناختی و رده‌شناختی. رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران.
- پرنگ، نسرین (۱۳۹۵). توصیف رده‌شناختی واژگانی‌شدن رویداد حرکتی در گویش اردلانی زبان کردی در چارچوب معنی‌شناسی شناختی. رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس.
- رخزادی، علی (۱۳۹۰). آواشناسی و دستور زبان کردی. سنج: کردستان.
- شاه‌حسینی، فائقه (۱۳۹۶). بررسی تطبیقی فعل در زبان‌های فارسی میانه و نواز دیدگاه رده‌شناسی شناختی. رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام‌نور.
- کلباسی، ایران (۱۳۸۷). ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مردوخی، محمد (۱۳۸۸). فرهنگ مردوخ کردی - فارسی - عربی. سنج: فرهنگ.
- مسگر خویی، مریم (۱۳۹۴). بازنمود اطلاعات شیوه در فعل‌های حرکتی فارسی براساس نظریه الگوهای واژگانی‌شدگی. نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، (۱۰)، ۷۵-۹۰.

References

- Croft, W. & D. A. Cruse (2003). *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Evans V. & M. Green (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Ferez, P. C. (2008). *Motion in English and Spanish: a Perspective from Cognitive Linguistics*. Typology and Psycholinguistics, Spain: Doctoral dissertation. Universidad de Murcia.
- Özçalışkan, Ş. & D. I. Slobin (2003). Codability effects on the expression of manner of motion in English and Turkish. In Özsoy, Studies in Turkish Linguistics, 259-270.
- Slobin, D. I. (2004). The Many Way to Search for a Frog: Linguistic Typology and University de Murcia the Expression of Motion Event. In Sven Strömquist & L. Verhoeven (Eds.), *Relating Events in Narrative: Vol. 2. Typological and Contextual Perspectives in Translation*, Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates, 219-257.
- Talmy, L. (1985). *Lexicalisation patterns: semantic structure in lexical forms*. In: T. Shopen, (Ed.), *Language typology & syntactic description* (vol. 3). Cambridge: Cambridge University Press.
- (1991). *Path to realization: a typology of event conflation*. In: Proceedings of the Seventeenth Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society.
- (2000 a). *Toward a Cognitive Semantics, Vol. 1*. Cambridge: MITpress.
- (2000 b). *Toward a Cognitive Semantics, Vol. 2*. Cambridge: MITpress.
- (2007). Lexical Typologies. In: Shopen, T. (Ed.), *language Typology and Syntactic Universals* (Vol. 3), 2nd edition, (pp. 66-169). Cambridge: Cambridge University press.
- Zaks, M. A. et al. (2000). On phasesynchronization by periodic force in chaotic Oscillators with saddle equilibria, *Int. J. Bifurcation and Chaos* 10, 2649-2667.



Res. article

Conceptual Blending in Political News Headlines

Sepide Kia^{1✉}, Hossein Razavian², Sahar Bahrami-Khorshid²

1- M.A. of Linguistics, Faculty of Humanities, Semnan University, Semnan, Iran. 2- Assistant Professor of Linguistics, Department of Linguistics, Faculty of Humanities, Semnan University, Semnan, Iran.

Received: 2020/21/09

Accepted: 2020/13/12

Abstract

The purpose of this study is to scrutiny the political news headlines of Ebtekar newspaper based on the theory of conceptual blending. The Analysis of the theory is based on the emerging meaning and structure. This theory consists of four inputs, each of which plays a role in formation of the emergent meaning. Also in this theory, the types of blending networks (simple, mirror, single-scope, and double-scope) are introduced according to the format of inputs. This article examines the political headlines in Ebtekar newspaper to determine the adequacy of the theory in explaining and describing the headlines. For this purpose, 1000 news headlines have been analyzed. The results showed that about 20% of the headlines have used blending. In terms of the frequency of blending, the single-scope type is the most frequent one because this type of blending has four elements: simplicity, transparency, communication, and attractiveness. Therefore, by using this type of blending, in addition to conveying information, the author attempts to make the headlines more attractive, convince the audience and persuade them to follow the news. Also, mirror-type blending is not used in research data, because the structure of this type of blending is such that two events are formed in a common semantics frame but at two different times. Given this structure, it may not be easy for the reader to recall and match two events.

Keywords: cognitive linguistics, cognitive semantics, conceptual blending, mental space, political news headlines.

Citation: Kia, S., Razavian, H., Bahrami-Khorshid, S. (2021). Conceptual Blending in Political News Headlines. *Research in Western Iranian Languages and Dialects*, 9 (34), 89-108. (In Persian)





آمیختگی مفهومی در عناوین خبر سیاسی

سپیده کیا^۱، حسین رضویان^۲، سحر بهرامی خورشید^۳

۱- کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران. ۲- استادیار گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران. ۳- استادیار گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

دریافت: ۱۳۹۹/۶/۳۱

پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۲۳

چکیده

هدف از پژوهش حاضر بررسی عناوین خبری سیاسی روزنامه ابتکار براساس نظریه آمیختگی مفهومی است. این نظریه در چارچوب معنی‌شناسی شناختی به وسیله فوکونیه و ترنر (۲۰۰۲) مطرح شده است. سازوکار آن بر پایه پیدایش مفهوم و ساختار نوظهوری قرار گرفته است که نظریه‌های فضای ذهنی و استعاره مفهومی از پس تبیین آن برنیاخته‌اند. این نظریه از چهار درونداد تشکیل شده است که هر کدام از آن‌ها در شکل‌گیری معنای نوظهور نقش دارند؛ همچنین در این نظریه انواع شبکه آمیختگی (ساده، آینه‌ای، تک‌حوزه‌ای و دو حوزه‌ای) با توجه به قالب دروندادها معرفی شده است. نوشتار حاضر پس از معرفی این نظریه، عناوین سیاسی در روزنامه ابتکار را بررسی کرده است تا کارآمدی نظریه در توصیف و تبیین داده‌های پژوهش مشخص شود. به این منظور در نوشتار پیش رو (۱۰۰۰) عنوان خبری بررسی شده است. نتیجه حاصل از پژوهش نشان می‌دهد که حدود (۲۰٪) از عنوان‌ها دارای آمیختگی هستند. از لحاظ بسامد وقوع انواع آمیختگی، نوع تک‌حوزه‌ای بیشترین بسامد وقوع را دارد به این دلیل که این نوع آمیختگی چهار عنصر سادگی، شفافیت، ارتباط و جذابیت را دارد؛ بنابراین، نویسنده با کاربرد این نوع آمیختگی افزون بر انتقال اطلاعات سعی در جذاب کردن عنوان‌ها، متقاعد کردن مخاطب و تشویق آن‌ها به دنبال کردن خبر را دارد؛ همچنین آمیختگی نوع آینه‌ای در داده‌های پژوهش به کار رفته است، زیرا ساختار این نوع آمیختگی به گونه‌ای است که در آن دو حادثه در یک قالب معنایی مشترک ولی در دو زمان متفاوت شکل می‌گیرد. براساس این ساختار، ممکن است احتمال به‌خاطر آوردن و تطبیق دو حادثه برای خواننده آسان نباشد.

کلیدواژه‌ها: زبان‌شناسی شناختی، معنی‌شناسی شناختی، فضاها، آمیختگی مفهومی، عناوین خبری سیاسی.

استناد: کیا، سپیده؛ رضویان، حسین؛ بهرامی خورشید، سحر (۱۴۰۰). بازنمود مفاهیم معنایی افعال حرکتی در کردی سورانی: رویکردی شناختی. فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۹ (۳۴)، ۸۹-۱۰۸.



۱- مقدمه

زبان‌شناسی شناختی^۱ رویکردی است که زبان را پدیده‌ای ذهنی و حاصل تجربیات ما از جهان، چگونگی درک و شیوه مفهوم‌سازی^۲ می‌داند. با وجود رویکرد برون‌زبانی^۳ یا معنی‌شناسی ارجاعی^۴ که به رابطه بین عبارت‌های دیکته زبانی و وضعیت امور در جهان خارج می‌پردازد و همچنین رویکرد درون‌زبانی^۵ که مطالعه روابط موجود بین عبارت‌های زبانی درون نظام زبان را مد نظر دارد، در رویکرد شناختی فرایندهای شناختی نقش مهمی در ساخت معنی دارند و معنی‌شناسی شناختی^۶ ارتباط موجود بین تجربه، نظام مفهومی بشر و ساختار زبانی عبارت‌های زبانی را مطالعه می‌کند.

آمیختگی مفهومی^۷ نظریه‌ای معناشناختی است که به تبیین ساخت‌های زبانی و غیر زبانی و نقش زبان در فرایند ساخت معنا می‌پردازد و معنا را به‌طور کلی حاصل جمع ساختارهایی می‌داند که حاصل آن بیش از هر یک از ساختارها به‌تنهایی است و ساختاری پیدایشی^۸ دارد. در مثال «این دفترخانه قهوه‌خانه است» براساس دیدگاه استعاره مفهومی^۹ ویژگی‌های حوزه معنایی مقصد (دفترخانه) براساس حوزه مبدأ (قهوه‌خانه) درک می‌شود. همان‌طور که می‌دانیم، دفترخانه اسناد رسمی محل انجام امور اداری مربوط به اسناد است و قهوه‌خانه نیز مکانی برای نشستن و شاید هم تجمع افراد بیکار است و لزوماً مکان بدی نیست، ولی تشبیه دفترخانه به قهوه‌خانه معنی منفی هرج و مرج و مکانی برای رفت‌وآمد غیر ضروری افراد را در ذهن تداعی می‌کند. درحالی که این نگرش منفی در حوزه مبدأ وجود ندارد؛ پس این مفهوم منفی چگونه درک می‌شود؟ استعاره که حاصل نگاشت دو حوزه مبدأ و مقصد است در توضیح این معنی پیدایشی منفی ناکارآمد است؛ بنابراین نظریه آمیختگی مفهومی برای رفع این نقصان استعاره مفهومی در تبیین معنی نوظهور کارآمد است.

فوکونیه و ترنر^{۱۰} (۲۰۰۳) این نظریه را برای ساخت‌های زبانی خلاقانه پیشنهاد کردند. ایشان آمیختگی را فرایندی پویا در نظر می‌گیرند که در حین اندیشیدن، سخن گفتن و شنیدن، فعال می‌شود و

1. cognitive linguistics
2. conceptualization
3. language external
4. refrential
5. language internal
6. cognitive semantics
7. conceptual blending
8. emerge structure
9. conceptual metaphor
10. G. Fauconnier & M. Turner

در این میان نقش تخیل در زبان و در فرایند معناسازی، به‌ویژه جنبه‌های خلاق ساخت معنا مانند استعاره‌های بدیع و غیر واقع انکارناپذیر است؛ افزون بر این، از این نظریه برای حل مسائل هنری، مذهبی و علمی نیز می‌توان استفاده کرد. در مثال پیش رو کارآمدی این نظریه در مسائل غیر زبانی نشان داده شده است. در یک مراسم مذهبی در اروپا فردی بزرگسال نوزاد تازه متولد شده را از پلکان‌ها بالا می‌برد. منظور از این حرکت نمادین، تقویت شانس کودک در دستیابی به موفقیت بیشتر در مسیر زندگی آینده است. ادغام دو درون‌داد برای درک این سنت، یعنی نوزادی که از پلکان بالا برده می‌شود و مسیر زندگی پیش روی کودک این آمیختگی مفهومی را به‌وجود می‌آورد که بالا رفتن آسان از پله‌ها باعث پیشرفت در زندگی کودک خواهد شد. با توجه به این مثال می‌توان به پویایی مفهوم در تبیین معنای غیر زبانی در آمیختگی پی برد (فوکونیه، ۲۰۰۰: ۱)

حال با توجه به اینکه نظریه آمیختگی مفهومی قدرت تبیین مفاهیم زبانی برای درک معنای نوظهور را دارد، نوشتار پیش رو درصدد بررسی این نظریه در پیکره زبانی مورد نظر، یعنی عناوین خبری روزنامه‌ها است. از آنجاکه روزنامه‌ها نقش مهمی در اطلاع‌رسانی به مردم و تأثیرگذاری بر آن‌ها دارند، از طرفی روزنامه‌نگاران برای جذابیت سخن و جذب و هدایت مخاطب به محتوای روزنامه‌ها، از سازوکار ذهنی در ایجاد فرایندهای معنا ساز زبان در ساختن عناوین استفاده می‌کنند. از طرف دیگر خوانندگان به‌مثابه مخاطبین از فرایندهای شناختی موجود در ذهن خود برای درک و فهم منظور روزنامه‌نگاران استفاده می‌کنند. در نوشتار حاضر برآنیم تا در مرحله نخست نظریه آمیختگی مفهومی را معرفی و در مرحله بعد آمیختگی مفهومی در عناوین روزنامه‌ها را بررسی کنیم و به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که آیا می‌توان عناوین روزنامه‌ها را با مفروضات و انگاره‌های نظریه آمیختگی مفهومی تبیین کرد؟ و کدام نوع آمیختگی بیشترین بسامد وقوع را در عناوین سیاسی دارد. در پژوهش حاضر هزار عنوان از روزنامه ابتکار در ژانر سیاسی در بازه زمانی تابستان و پاییز (۱۳۹۶) به‌طور تصادفی بررسی شده است.

فوکونیه و ترنر نظریه آمیختگی مفهومی را در سال (۱۹۹۸) مطرح کردند و در سال (۲۰۰۲) در کتاب *شیوه‌ای که بدان می‌اندیشیم* این نظریه را به‌طور کامل معرفی کرده‌اند. دیگر زبان‌شناسان و پژوهش‌گران درباره این نظریه پژوهش‌های فراوانی در مفهوم‌سازی زبانی و غیر زبانی ارائه کردند. کولسون و اوکلی^۱ (۲۰۰۰) مبانی اولیه آمیختگی مفهومی را به‌مثابه نظریه‌ای برای ساخت معنای برخط

مطالعه کردند و این نظریه را از منظر زبان‌شناسی، روان‌شناسی، علوم کامپیوتر و نوروبیولوژی بررسی کرده‌اند. گریدی و کولسون^۱ (۱۹۹۹) سازوکار دو نظریه استعاره مفهومی و آمیختگی مفهومی را معرفی کرده‌اند؛ همچنین شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو نظریه را برشمردند. هلدبلوم^۲ و دیگران (۲۰۱۶) بیان می‌کنند که طرح‌واره‌های تصویری به مثابه الگوهای بنیادی شناختی در نظر گرفته می‌شوند و ترکیب دو نظریه آمیختگی مفهومی و طرح‌واره‌های تصویری تأثیر بسزایی در تفکر خلاق در انسان دارند. در زبان فارسی نیز پژوهش‌گرانی داده‌های این زبان در زمینه آمیختگی مفهومی بررسی کردند، از جمله صادقی (۱۳۹۲) به بررسی و چگونگی شکل‌گیری معنا در آثار ادبی پرداخته است. برکت و دیگران (۱۳۹۱) به کاربست نظریه آمیختگی مفهومی بر قصه‌های عامیانه ایرانی پرداخته است.

لاری متفکر (۱۳۹۲) این نظریه را در عناوین خبری روزنامه‌های ورزشی بررسی کرده است. ندیمی (۱۳۹۲) اخبار سه شبکه تلویزیون ایران براساس نظریه آمیختگی مفهومی بررسی و تحلیل کرده است. ندیمی همچنین بسامد و توصیف و تحلیل استفاده از نظریه آمیختگی مفهومی را در انواع خبر بررسی کرده است. مولوی وردنجان (۱۳۹۸) از نظریه آمیختگی در بررسی مضامین نهفته در فیلم «رقص در غبار» استفاده کرده است و براساس یافته‌های خود این نظریه در ایجاد مفاهیم نوظهور و پیوستگی معنایی کفایت قابل قبولی دارد.

اورکی و ویسی (۱۳۹۶) ساختار معنایی نمونه‌هایی از آیات قرآن را بر پایه نظریه آمیختگی مفهومی مطالعه کرده است. لبش و دیگران (۱۳۹۷) به مراحل ساخت معنا در خطبه (۸۷) نهج البلاغه از دیدگاه نظریه آمیختگی مفهومی پرداخته‌اند و بیان کرده‌اند که با توجه به نمونه‌های ارائه شده، استفاده از توانایی خلاق بشری برای بیان مفاهیم انتزاعی از راه مفاهیم عینی در فضاهای مختلف کاملاً مشهود است.

نوشتار پیش رو از پنج بخش تشکیل شده است. افزون بر بخش حاضر، مبحث دوم به چارچوب نظریه آمیختگی مفهومی اختصاص داده شده است؛ در بخش سوم روش پژوهش بیان شده؛ در بخش چهارم داده‌های پژوهش که عناوین روزنامه هستند، بررسی شده‌اند و در بخش پنجم بحث و نتایج این پژوهش ارائه شده است.

۲- چارچوب نظری

اگرچه از آغاز زبان‌شناسی شناختی زمان زیادی نمی‌گذرد، اما امروزه می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین

1. G. Grady & S. Coulson

2. M. Heldblom

مکاتب زبان‌شناسی دانست. زبان‌شناسی شناختی، یعنی مطالعهٔ زبان چنان‌که با آنچه به‌مثابهٔ ذهن بشر می‌شناسیم، سازگار بوده و با زبان به‌گونه‌ای برخورد کند که منعکس‌کننده و افشاگر ذهن باشد (ایوانز و گرین^۱، ۲۰۰۶: ۵۰). برخلاف زبان‌شناسی صورت‌گرا^۲ و به‌طور مشخص نظریهٔ زایشی چامسکی^۳ که نگاهی حوزه‌ای به ساختار ذهن داشته و زبان را به‌مثابهٔ حوزه‌ای مستقل از ذهن به‌شمار می‌آورد، درواقع در نگرش صورت‌گرا به زبان، دانش ساخت‌ها و قواعد زبان، حوزهٔ مستقلى را تشکیل می‌دهد که از دیگر فرایندهای ذهنی انسان همچون اندیشیدن، استدلال، یادآوری و جز آن جداست. ازسوی دیگر سطوح تحلیل زبان نیز، از قبیل واج‌شناسی، نحو و معنی‌شناسی از یکدیگر مستقل هستند، زبان‌شناسان شناختی زبان را یکی از جلوه‌های کارکرد شناختی ذهن به‌شمار می‌آورند. در این رویکرد می‌توان ازراه زبان به کنکاش ساختار اندیشه و ویژگی‌های ذهن بشر پرداخت.

در رویکرد شناختی زبان مجموعه‌ای از واحدهای نمادین است که جفت صورت و معنا هستند. رویکرد شناختی برخلاف دیگر رویکردهای زبان‌شناسی، معنا را که از آن به مفهوم‌سازی یاد می‌کند، فرایندی پویا دانسته که در گفتمان و تعاملات اجتماعی کاربران زبان خلق می‌شود که ازراه واحدهای نمادین^۴ و دستورالعمل‌هایی می‌توانیم زبان خود را رمزگذاری و مفهوم‌سازی کرده و به انتقال مفاهیم پیچیده بپردازیم (راسخ‌مهند، ۱۳۸۹: ۷). همان‌طور که پیش از این گفته شد، در معنی‌شناسی شناختی فرایند ساخت معنی همان مفهوم‌سازی است. درواقع معنا پدیده‌ای از پیش تعیین‌شده نیست؛ یعنی زبان به‌تنهایی معنی را نمی‌سازد بلکه فرایندی است که به‌معنی دانش‌نامه‌ای و راهبردهای تعبیرگری ما بستگی دارد.

با رشد علوم شناختی، توجه دانشمندان علوم شناختی به زبان‌شناسی به‌ویژه معنی‌شناسی شناختی جلب شد. یکی از بخش‌های مهم زبان‌شناسی شناختی، معنی‌شناسی شناختی است. این دیدگاه نخستین بار در سال (۱۹۷۰) به‌وسیلهٔ لیکاف^۵ مطرح شد. زبان‌شناسی شناختی رویکردی متمایز به بررسی معنی زبانی است (صفوی، ۱۳۷۹: ۳۶۳). این دیدگاه در نقطهٔ مقابل آراء زبان‌شناسانی همچون چامسکی در زبان‌شناسی صورت‌گرا که به معنی‌شناسی صدق و کذب معتقد بودند، قرار می‌گیرد. معنی‌شناسان

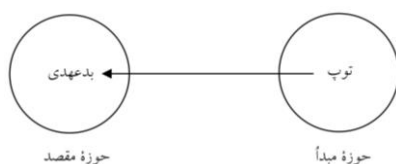
1. V. Evans & M. Green
2. formal linguistics
3. Chamsky
4. symbolic units
5. G. Lakoff

صورت‌گرا معنی را رابطه‌ای میان واژه‌ها و جهان خارج می‌دانستند و نظام شناختی را از نظام زبانی کنار می‌گذاشتند (سویتسر^۱، ۱۹۹۰: ۴). معنی‌شناسی شناختی، معنی زبانی را بازنمود ساختار مفهومی و رفتار زبانی را بخشی از استعدادهای شناختی انسان می‌داند. معنی‌شناسی شناختی شامل مفاهیم و مباحثی مانند استعاره، مجاز^۲، معنی دانش‌نامه‌ای^۳، مقوله‌بندی^۴ و نظریه سرنمون^۵، فضاهاى ذهنی^۶ و آمیختگی مفهومی است (راسخ‌مهند، ۱۳۸۹: ۳۸).

نظریه آمیختگی مفهومی با استناد به نظریه استعاره مفهومی و در راستای رفع کاستی‌های این نظریه و با بهره‌گیری از ایده فضاهاى ذهنی فوکونیه مطرح شد؛ بنابراین در ابتدا شرح مختصری از نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون داده خواهد شد و سپس به‌طور مختصر نظریه فضاهاى ذهنی فوکونیه توضیح داده خواهد شد.

لیکاف و جانسون^۷ برای نخستین‌بار در سال (۱۹۸۰) از استعاره مفهومی سخن گفته‌اند (راسخ‌مهند، ۱۳۸۹: ۵۶). استعاره مفهومی درک یک حوزه مفهومی براساس حوزه مفهومی دیگری است. طی فرایند استعاره، معنا از راه نگاشت‌های یک‌سویه از حوزه مبدأ^۸ به سمت حوزه مقصد^۹ شکل می‌گیرد. حوزه مبدأ عموماً عینی‌تر و حوزه مقصد انتزاعی‌تر است. مثال زیر ما را به درک بهتر از این نظریه می‌رساند. در عنوان خبری «توپ بدعهدی‌ها در زمین آمریکا» ما «بدعهدی» را که یک ویژگی رفتاری است، به مثابه «توپ» در نظر می‌گیریم که در زمین بازی قرار گرفته است. در وهله اول شاید نسبت‌دادن ویژگی فیزیکی به بدعهدی برای ما قابل درک نباشد، ولی نظریه استعاره مفهومی این امکان را فراهم می‌آورد که حوزه مقصد، یعنی بدعهدی را که مفهومی انتزاعی است، براساس حوزه مبدأ که در اینجا «توپ» است و مفهومی عینی و ملموس دارد، سازمان‌بندی شود. در این عنوان «برجام و توافق» به بازی فوتبالی تشبیه شده است تا با استفاده از ویژگی‌های فیزیکی بازی فوتبال، برای مثال قرارگرفتن توپ در زمین حریف، به درک حوزه انتزاعی از یک ویژگی رفتاری برسیم.

-
1. E. Sweetser
 2. metonymy
 3. Encyclopedic meaning
 4. categorization
 5. Prototype theory
 6. Mental spaces
 7. M. Johnson
 8. source domain
 9. target domain



شکل (۱). انگاره استعاره مفهومی در عنوان خبری «توپ بدعه‌دی در زمین آمریکا»

حال به نظریه فضای ذهنی می‌پردازیم. فوکونیه و ترنر، این نظریه را در سال (۱۹۹۴) مطرح کردند. براساس این نظریه، ساخت معنا که روندی مفهومی است که طی دو فرایند صورت می‌گیرد. ۱- ساخت فضاهای ذهنی؛ ۲- نگاشت بین این فضاها (فوکونیه، ۱۹۹۷: ۱۱). درواقع جملات به‌خودی خود و به‌تنهایی معنا را شکل نمی‌دهند، بلکه به‌مثابه دستورالعمل‌هایی برای ساخت برخط^۱ حوزه‌های معنایی پیچیده، اما موقتی عمل می‌کنند.

ساخت برخط به این معناست که این فضاها همچون بسته‌های مفهومی^۲ در زمان صحبت کردن یا تفکر در ذهن شکل می‌گیرند و با ایجاد نگاشت‌هایی با فضاهای دیگر، ما را به درک بهتری از موضوع می‌رسانند (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۴۰) و اما موقتی بودن فضاهای ذهنی این‌طور تلقی می‌شود که برای یک جمله یکسان، فضاهای متفاوتی شکل می‌گیرد که این امر باعث شکل‌گیری تعبیر متفاوتی می‌شود؛ برای مثال در جمله «در آن شرایط بهتر بود عکس‌العمل نشان نمی‌دادی»، گوینده با استفاده از حرف اضافه «در» به‌منزله فضا‌ساز^۳، ذهن ما را در ساختن فضاهای ذهنی مد نظر کمک می‌کند، البته در اینجا ویژگی موقتی بودن فضاهای ذهنی تعبیر متفاوتی را در ذهن فراخوان می‌کند، مانند فضای شمات (نباید عکس‌العمل نشان می‌دادی) یا فضای راهنمایی (در این مواقع عکس‌العمل نشان نده) یا حتی فضای تأسف (کاش عکس‌العمل نشان نمی‌دادی). این حوزه‌ها فضاهای ذهنی نام دارند که برخلاف حوزه‌های معنایی در استعاره پویا، گذرا و موقتی هستند. ذهن این قابلیت را دارد که در بافت نظر همواره فضاهای ذهنی تازه‌ای خلق کرده و به فضاهای پیش و پس از خود پل بزند (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۳۶۳).

نظریه آمیختگی مفهومی را فوکونیه و ترنر در سال (۱۹۹۸) معرفی کردند، می‌توان گفت نظریه آمیختگی چه به‌لحاظ ساخت و چه کاربرد، بیشتر به نظریه فضاهای ذهنی شبیه است. آمیختگی مفهومی

1. on-line
2. Conceptual passage
3. Space builder

را شکل توسعه‌یافته نظریه فضا‌های ذهنی می‌دانند. این نظریه مفاهیم و پیچیدگی‌های جدیدی را به مفاهیم قبلی معنی‌شناسی شناختی افزوده است. ایده اصلی در این نظریه این است که در روند ساخت معنا آنچه در نهایت به دست می‌آید، چیزی فراتر از ترکیب صرف ساختارها و داده‌های اولیه است؛ برای مثال در مقوله «pet fish» (ماهی خانگی) از آمیختگی ساده دو مقوله «pet» (حیوان خانگی) و «fish» (ماهی) ساخته نشده است (فودور و لیپور^۱، ۱۹۹۶). مقوله «petfish» به صورت گزینشی جنبه‌هایی از هر کدام از مقوله‌های منبع را برای ساخت یک مقوله جدید با ساخت درونی منحصربه‌فرد، باهم ترکیب می‌کند. این عمل با آمیختگی مفهومی امکان‌پذیر است (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۴۰۰).

ایوانز و گرین از مثال «آن جراح قصاب است»، برای شرح این نظریه استفاده کردند (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۴۰۴). اگر بخواهیم این جمله را استعاره مفهومی در نظر بگیریم، باید برای برخی از ویژگی‌های هر حوزه، ویژگی‌هایی مشابه و متناظر از حوزه دیگر، با استفاده از یک نگاشت یک‌سویه داشته باشیم. حوزه مقصد (جراح) براساس برخی ویژگی‌های حوزه مبدأ (قصاب) از راه نگاشت‌های یک‌سویه درک می‌شود. اشکالی که به استعاره مفهومی در این ساختار وارد است، این است که این جمله دربردارنده یک ارزیابی منفی است که استعاره مفهومی از تبیین آن عاجز است (گریدی و کولسون، ۱۹۹۹). ما با معرفی یک جراح به منزله قصاب، سعی در نشان دادن عدم مهارت جراح داریم، در صورتی که یک قصاب لزوماً فاقد مهارت و ناکارآمد نیست؛ اما به نظر نمی‌رسد که این ارزیابی منفی از هیچ‌کدام از حوزه‌های درون‌داد اولیه دریافت شده باشد؛ بنابراین در این نمونه‌ها ساخت معنا شامل یک ساختار پیدایشی است (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۴۰۳).

آن ویژگی‌های استعاره مفهومی که موجب عدم کفایت برای تبیین مفهوم پیدایشی منفی در مثال بالاست، شامل موارد زیر هستند: همه آمیختگی‌ها استعاره نیستند و در طبقه‌بندی انواع آمیختگی فقط نوع تک‌حوزه‌ای دارای استعاره است در صورتی که مثال مورد نظر از نوع دو‌حوزه‌ای است. استعاره‌ها نگاشت‌هایی تک‌سویه از حوزه مبدأ به حوزه مقصد هستند، درحالی که آمیختگی مفهومی شامل ساختار فرافکنی‌های^۲ انتخابی از درون‌دادها به فضای آمیختگی هستند که در اینجا عناصر متفاوت از هر دو درون‌داد شامل قصاب، جراح و روش کار قصاب به فضای آمیخته انتخاب شده‌اند.

1. G. Fodor & E. Lepore

2. projections

ویژگی دیگر اینکه در استعاره مفهومی نگاشت‌هایی که بین حوزه‌ها برقرار است، ساختارهای دانش ثابتی هستند که به صورت طبقه‌بندی شده در حافظه طولانی مدت^۱ ذخیره می‌شوند در مقابل فضاهای ذهنی که آمیختگی مفهومی را می‌سازند، بسته‌های موقتی و پویایی هستند که در حین صحبت به صورت برخاسته می‌شوند. این ویژگی آمیختگی مفهومی باعث می‌شود که بتوان از قالب‌های استعاره فراتر رفت و جراح را به صورت قصاب تخیل کرد. دیگر اینکه استعاره مفهومی نظریه‌ای دوحوزه‌ای است در حالی که آمیختگی مفهومی نظریه‌ای است شامل حداقل چهار فضا، در این مثال دو فضای درون‌داد^۲ با عناصر متناظر نگاشت شده شامل (قصاب و جراح، حیوان و بیمار، ساطور جراحی و چاقوی جراحی، کشتارگاه و اتاق عمل، آماده کردن گوشت و درمان، قصاب و جراحی) است.

فضای دیگر فضای عام^۳ است که دربردارنده ویژگی‌های انتزاعی مشترک دو فضا است مثل کنش‌گر (جراح و قصاب)، کنش‌پذیر (بیمار و حیوان)، هدف، محیط کار و همچنین روش کار و فضای چهارم، یعنی فضای آمیختگی شامل عناصر انتخابی از هر دو درون‌داد که موجب پدید آمدن معنای نوظهور می‌شود که در این مثال همان عدم مهارت جراح است. ویژگی دیگر اینکه استعاره بر این مفهوم تأکید دارد که یک «سیستم استعاری» در این نظریه به منظور فراهم آوردن ساختارهای باثبات و سازمان‌یافته با سیستم مفهومی انسان در تعامل است در مقابل نظریه آمیختگی بر پویایی و جنبه‌های متغیر آمیختگی و نقش آن در ساختن معنا تأکید می‌کند که در اینجا پویایی سبب می‌شود که خواننده به درک مفهوم منفی جمله برسد (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۴۳۵).

در نوشتار پیش رو از یک عنوان خبری که دربردارنده آمیختگی مفهومی است، برای درک بهتر این نظریه و چگونگی کارکرد آن استفاده می‌شود. عنوان منتخب «طلاق‌های مایکروفری» است. در این عنوان خبری دو فضای درون‌داد «طلاق» و «مایکروفر» ایجاد شده است. در فضای ذهنی «طلاق» در نگاشتی درون فضایی^۴ ازدواج یک زوج و ساختن زندگی مشترک به دلیل عدم تفاهم در طول زندگی مشترک به طلاق منجر می‌شود. از سوی دیگر در فضای ذهنی «مایکروفر» با دستگاهی روبه‌رو هستیم که در مدت زمان بسیار کمتر از حد معمول، غذا را می‌پزد.

با توجه به عصر حاضر، به دلیل مشغله زیاد و عدم وقت لازم برای پخت غذا، این دستگاه مدرن

1. long term memory

2. input

3. generic space

4. inner- space

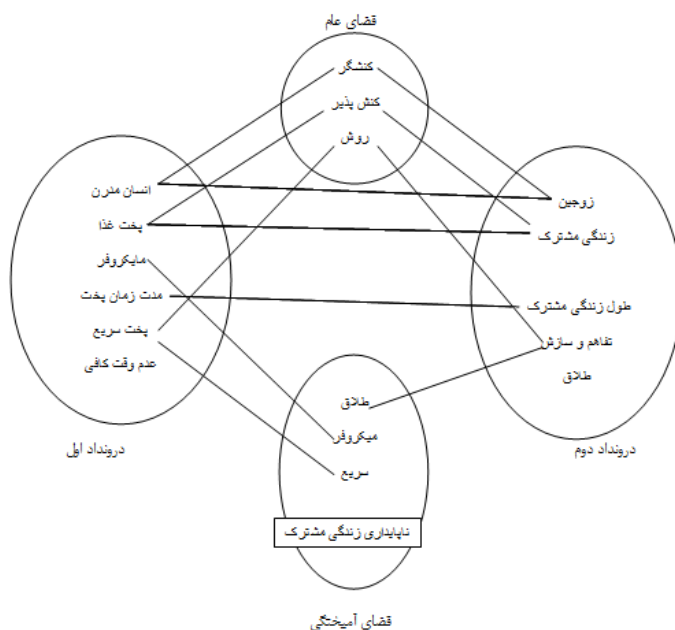
ابزاری برای پخت غذا در این سبک زندگی به‌شمار می‌رود؛ بنابراین در این درون‌داد ما با عصر مدرنی که در آن انسان مدرن از ابزار مدرن استفاده می‌کند روبه‌رو هستیم. در این مثال اطلاعات انتزاعی و مشترک که فضای عام را به‌وجود می‌آورند، شامل کنش‌گر (انسان مدرن یا زوجین در رویارویی با مسائل زندگی مشترک زناشویی و مواجهه با مسائل روزمره از جمله آشپزی) و همچنین روش (شیوه برخورد با مسائل روابط انسانی و مسائل روزمره) می‌شود. درواقع فضای عام از تشخیص شباهت‌های دو درون‌داد حاصل می‌شود.

پس از تشخیص شباهت‌های کلی، خواننده باید بین مفاهیم دو درون‌داد نگاشت برقرار کند؛ یعنی با استفاده از تناظرهای میان‌فضایی^۱ بین عناصر دو درون‌داد در دو فضای متفاوت ارتباط به‌وجود می‌آورد. در این عنوان خبری، بین انسان مدرن و زوجین، مدت زمان پخت غذا و مدت دوام زندگی مشترک انطباق ایجاد می‌شود. این انطباق موجب شکل‌گیری روابطی می‌شود که فوکونیه و ترنر از آن به «روابط حیاتی»^۲ نام می‌برند. روابط حیاتی اغلب در عملکردهای آمیختگی تکرار می‌شوند. این روابط شامل زمان^۳، فضا^۴، بازنمایی^۵، تغییر^۶، نقش^۷ - ارزش^۸، قیاس^۹، ضد قیاس^{۱۰}، جزء - کل^{۱۱} و علت - معلول^{۱۲} هستند (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۳۱۴).

پس از اینکه روابط حیاتی عناصر متناظر را فشرده کرد، در این مرحله عناصر نگاشت‌شده باهم ترکیب^{۱۳} می‌شوند و از هر درون‌داد یک یا چند عنصر به‌صورت انتخابی به فضای آمیخته فرافکنده می‌شود. در این عنوان آنچه انتخاب می‌شود، «طلاق و مایکروفر» است که به فضای آمیختگی فرافکنده می‌شود. حال مفهوم پیدایشی حاصل از این فرافکنی در این فضا آشکار می‌شود. در این عنوان مفهوم منفی «ناپایداری زندگی زناشویی» به‌منزله معنای نوظهور به‌وجود می‌آید که در هیچ‌یک از درون‌دادها وجود ندارد. در این عنوان دستگاه مایکروفر لزوماً دستگاه ناکارآمدی برای پخت غذا نیست و چه‌بسا در

1. outer-space
2. vital relations
3. time
4. space
5. representation
6. change
7. role_value
8. analogy
9. disanalogy
10. part_whole
11. cause_effect
12. composition

موقعی بسیار کاربردی است؛ ولی آنچه خواننده را به درک این مفهوم منفی نوظهور می‌رساند، روش کار مایکروفر در قالب زندگی زناشویی است که به دلیل عدم صبر و صرف هزینه، در زمان کمی به طلاق می‌انجامد؛ افزون بر ترکیب، فرایند تکمیل^۱ در ساخت معنی نقش دارد (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۴۸). این فرایند شامل طرح‌واره‌هایی است^۲ که به طور ناخودآگاه دانش پس‌زمینه را به کار می‌گیرد. در این عنوان روش کار مایکروفر یعنی تسریع روند پخت غذا، دانش پس‌زمینه برای مایکروفر است که سبب می‌شود آمیختگی تکمیل شود. پس از فعال شدن این دانش، پس‌زمینه در کنار فضای ذهنی طلاق، فرایند پایانی که بسط^۳ نام دارد را رقم می‌زند. در این فرایند، خواننده از ادغام فرافکنی‌های انتخابی این دو فضای ذهنی به مفهوم پیدایشی «عجولانه برخورد کردن زوجین با مسائل زندگی زناشویی و در نهایت عدم پایداری و پایان یافتن زندگی در مدت زمان کوتاه» می‌رسد.



شکل (۲). آمیختگی مفهومی در عنوان «طلاق‌های مایکروفری»

افزون بر تشریح چگونگی کارکرد نظریه آمیختگی مفهومی، فوکونیه و ترنر بر این باور هستند که با انواع مختلفی از آمیختگی مفهومی روبه‌رو هستیم. آن‌ها در تقسیم‌بندی خود چهار نوع آمیختگی

1. completion
2. schema
3. elaboration

مفهومی را معرفی می‌کند. شبکه‌های ساده^۱، شبکه‌های آینه‌ای^۲، شبکه‌های تک‌دامنه‌ای^۳ و شبکه‌های دودامنه‌ای^۴ (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۲۹۹). در اینجا انواع شبکه‌ها و روش کارکرد آن‌ها با مثال‌هایی توضیح داده می‌شود.

در ابتدا به شبکه‌های ساده می‌پردازیم. شبکه‌های ساده تنها دارای دو درون‌داد هستند که یکی حاوی نقش^۵ و دیگری دارای ارزش^۶ است؛ برای مثال در عبارت «پیامدهای کناره‌گیری بارزانی از ریاست اقلیم کردستان» این عبارت دو درون‌داد دارد. یکی از درون‌دادها دربرگیرنده قالب نقشی است که در اینجا «رئیس جمهور کردستان» است و دیگری شامل قالب ارزشی است که متعلق به «بارزانی» است؛ بنابراین، آمیختگی این عنوان از نوع ساده است. در این نوع از آمیختگی مفهومی یکی از درون‌دادها (درون‌داد ۱) دارای قالب معنایی است. شبکه بعدی شبکه آینه‌ای است. در این نوع از آمیختگی مفهومی هر دو درون‌داد دارای یک قالب معنایی مشترک هستند.

در عنوان «حماسه ملبورن سوری‌ها» قالب معنایی مشترک بازی فوتبال است. در اینجا زمان می‌تواند به‌مثابه رابطه حیاتی عمل کند و این دو رویداد را که در فضاهای درون‌داد مختلف قرار دارند را به هم متصل کند. فضای درون‌داد (۱) مربوط به بازی فوتبال بین تیم‌های ایران و استرالیا برای دوره مقدماتی جام جهانی (۱۹۹۸) و فضای ذهنی دیگر مربوط به رقابت فوتبال بین سوریه و استرالیا برای دوره مقدماتی جام جهانی (۲۰۱۸) است. در این جمله، شرایط به‌وجود آمده برای سوری‌ها برای راه یافتن به جام جهانی به بازی پلی‌آف با استرالیا کشیده شد که در بازی رفت این تیم نتایج برابری کسب کردند و بازی برگشت این دو تیم سرنوشت آن‌ها را برای حضور در جام جهانی رقم می‌زند.

این رویداد برای این دو تیم تداعی رویدادی است که در سال (۱۹۹۸) برای تیم ایران و استرالیا رخ داد و از این رویداد به‌مثابه «حماسه ملبورن» یاد می‌کنند که در آن ایران طی بازی رفت و برگشت در مرحله بازی حذفی توانست با شکست تیم استرالیا راهی جام جهانی شود. در فضای آمیختگی، این روابط حیاتی برون‌فضایی به‌نحوی فشرده‌سازی می‌شوند که به‌صورت هم‌زمان در نظر گرفته می‌شوند. در این عنوان خبری فشرده‌سازی به‌معنی تقلیل این دو رویداد در یک زنجیره زمانی است؛ بنابراین این

-
1. simplex webs
 2. mirror webs
 3. single scope webs
 4. double scope webs
 5. role
 6. value

آمیختگی از نوع آینه‌ای است. نوع سوم شبکه‌های تک‌دامنه‌ای است، در این شبکه هر درون‌داد دارای قالب معنایی مجزاً و متفاوت از یکدیگر هستند، اما تنها یکی از درون‌دادها در شکل‌گیری آمیختگی نقش دارد. در عنوان خبری زیر این نوع آمیختگی مشاهده می‌شود.

«سعودی‌ها زیان درو می‌کنند.» این آمیختگی از نوع تک‌حوزه‌ای است که حاصل نگاشت‌هایی از دو درون‌داد با قالب متفاوت، یعنی کشاورزی و سیاست است. در این آمیختگی سعودی‌ها در قالب کشاورزانی بازنمایی شده‌اند که برای دروی محصول بیشتر، یعنی کسب بالاترین قدرت در منطقه، به هرکاری دست می‌زنند از جمله وزن‌کشی قدرت با تهران. وارد چرخه رقابت‌شدن با تهران نه تنها موجب رسیدن آن‌ها به قدرت نمی‌شود؛ بلکه باعث آسیب‌رساندن به مردم و عدم ثبات سیاسی منطقه می‌شود که درواقع همان دروی زیان برای سعودی‌ها است.

درنهایت شبکه‌های دودامنه‌ای که در آن‌ها هر درون‌داد دارای یک قالب معنایی متفاوت بوده و هر دوی آن‌ها در شکل‌گیری آمیختگی نقش دارند. به مثال زیر توجه کنید. در این عنوان خبری می‌توان یک شبکه دودامنه‌ای را مشاهده کرد. «اتفاق دو جناح درمورد دوزیست‌های سیاسی.» این آمیختگی از دو درون‌داد تشکیل می‌شود. درون‌داد اول مربوط به فضای ذهنی جانوران و درون‌داد دوم مربوط به سیاست است. دوزیست‌های سیاسی استعاره از سیاست‌مدارانی است که در هر دو جناح فعالیت می‌کنند و مانند دوزیست‌ها که می‌توانند هم در آب و هم در خشکی زندگی کنند، آن‌ها هم می‌توانند بنا به شرایط جوئی به یکی از دو جریان نزدیک شوند، یعنی هم اصول‌گرا باشند و هم اصلاح‌طلب.

با وجود اینکه یک جانور دوزیست در ذات خود معنی منفی را ندارد؛ ولی مقایسه این دو و نسبت‌دادن ویژگی دوزیست به برخی سیاست‌مداران، باعث ایجاد معنی منفعت‌گرایی و قابل اعتماد نبودن می‌شود. به‌طور کلی این افراد در امور سیاسی بدون خط و نشان درنظر گرفته می‌شوند و این معنی منفی در هیچ‌یک از درون‌دادها درک نمی‌شود. درنتیجه این آمیختگی از نوع دوحوزه‌ای است. این نوع آمیختگی منبع غنی خلاقیت در انسان درنظر گرفته می‌شود که ابزار ضروری برای فکر است. درواقع آمیختگی دوحوزه‌ای به همان روشی که در سطوح بالای علمی، هنری و افکار ادبی عمل می‌کند در سطوح پایین‌تر مثل فهم ابتدایی و معنی جمله نیز به‌کار می‌رود (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۳: ۷)

۳- روش پژوهش

در پژوهش حاضر، هزار عنوان سیاسی از روزنامه ابتکار به‌مثابه یکی از روزنامه‌های پرتیرا با آرشیو

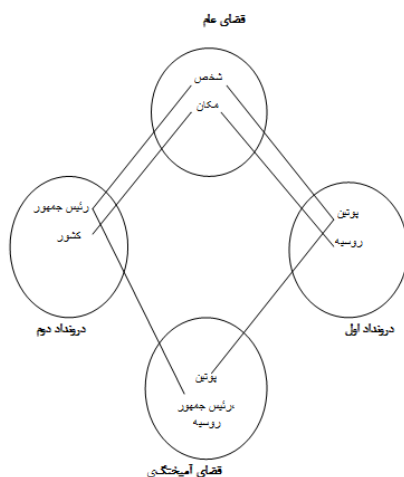
الکترونیکی کامل، در بازه زمانی تابستان و پاییز (۱۳۹۶) بررسی شده است. از این تعداد (۱۶۰) عنوان دارای آمیختگی و با نظریه آمیختگی مفهومی قابل توصیف و تحلیل هستند. پس از تعیین وجود آمیختگی در هر عنوان، نوع آمیختگی موجود در هر عنوان و سپس بسامد رخداد هر نوع بررسی شد تا مشخص شود که بیشترین نوع آمیختگی به کار رفته در عنوان‌ها کدام است و دلیل پربسامد بودن آن نوع چیست؛ همچنین برای شفاف‌تر شدن و درک بهتر سازوکار این نظریه، از هر نوع آمیختگی یک عنوان را انتخاب نموده و سپس به توضیح چگونگی شکل‌گیری آمیختگی در آن پرداختیم. پس از تشریح هر عنوان شبکه‌های مربوط به آن‌ها را همراه با رسم نگاشت‌های میان‌فضایی ترسیم کرده‌ایم.

۴- تحلیل داده

این بخش شامل عنوان‌هایی است که دربردارنده آمیختگی مفهومی است. انواع آمیختگی با انتخاب یک عنوان خبری توضیح و ترسیم شده است. توضیح و ترسیم عناوین مورد بررسی به شرح زیر است:

۱- «رئیس جمهور روسیه از فکر کردن به حضور دوباره در انتخابات ریاست جمهوری خبر داد. پوتین در پی تداوم سیطره کرملین»

این عنوان از نوع شبکه آمیختگی ساده است. از دو درون‌داد تشکیل شده است. یکی از درون‌دادها دربرگیرنده قالب نقشی است. در اینجا چارچوب سیاست شامل نقش‌هایی برای ریاست جمهوری و کشور مربوطه است و دیگری شامل قالب ارزش‌های موجود در درون‌داد اول هستند که عبارت‌اند از «پوتین» و «روسیه». شبکه آمیختگی را می‌توان در شکل زیر مشاهده کرد:

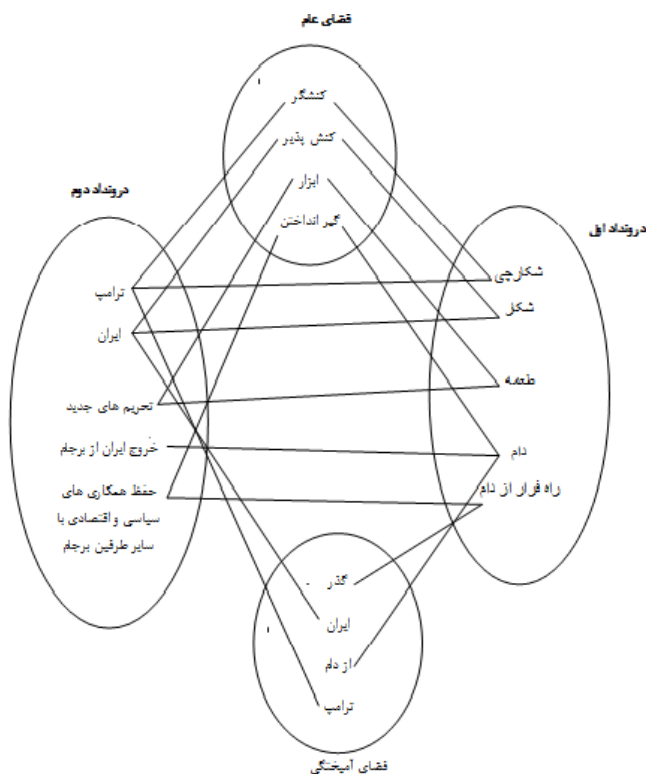


شکل (۳). شبکه آمیختگی عنوان خبری «رئیس جمهور روسیه از فکر کردن به حضور دوباره در انتخابات...»

۲- «راهبرد ایران برای گذر از دام ترامپ»

شبکه آمیختگی این عنوان، از دو درون‌داد تشکیل شده است: اول درون‌داد مربوط به «شکار» و دیگری درون‌داد مربوط به «سیاست». میان عناصر این دو درون‌داد نگاشت‌هایی صورت می‌پذیرد و عناصر از هر دو درون‌داد وارد فضای آمیختگی می‌شوند و ساخت نوظهور را ایجاد می‌کنند. این عنوان دارای آمیختگی تک‌حوزه‌ای است.

در این آمیختگی دولت آمریکا، خروجش از برجام را هزینه‌بردار قلمداد کرد و با طرح نقشه تصویب تحریم‌های جدید علیه ایران در سه حوزه برنامه موشکی، تروریسم و حقوق بشر، این تحریم‌ها را به مثابه طعمه‌ای در نظر گرفته است تا ایران را تحت فشارهای فزاینده بین‌المللی قرار دهد و ایران را در دام خروج از برجام بگذارد.

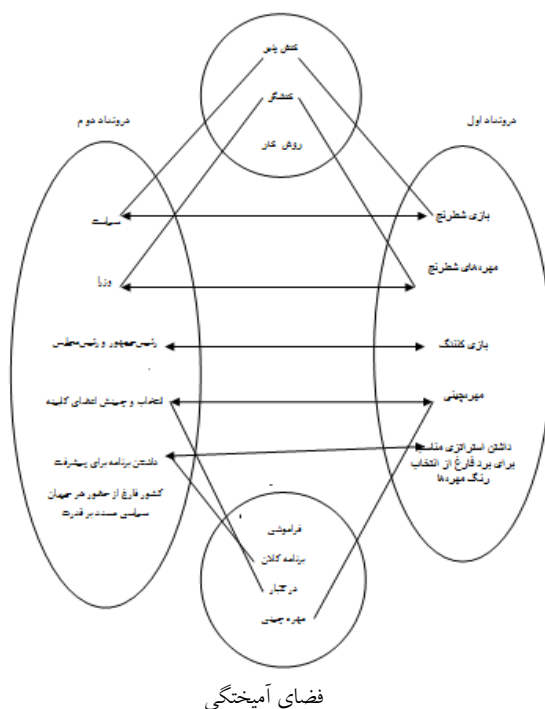


شکل (۴). شبکه آمیختگی عنوان خبری «راهبرد ایران برای گذر از دام ترامپ»

۳- «فراموشی برنامه‌های کلان در غبار مهره‌چینی وزرا»

معنای نوظهور در این عنوان خبری حاصل دو درون‌داد بازی شطرنج و سیاست است. نگاشت‌های این

دو درون‌داد بدین صورت است. اعضای کابینه به مهره‌های شطرنج تشبیه شده‌اند و رئیس‌جمهور و رئیس مجلس به حرکت‌دهندگان مهره‌ها. «چینش مهره‌ها» در شطرنج با «انتخاب وزرا برای کابینه جدید دولت» نگاشت دارد و همچنین نگاشت دیگری بین «داشتن برنامه برای پیشرفت کشور فارغ از حضور هر جریان سیاسی مسند بر قدرت» با «داشتن استراتژی مناسب برای برد در بازی شطرنج فارغ از انتخاب رنگ مهره‌ها» نگاشت دارد. آنچه در این عنوان خبری اهمیت دارد این است که عمل کردن به برنامه‌های کلان باعث پیشرفت کشور می‌شود و این امر با استفاده از اجرای صحیح برنامه‌های کلان به وسیله اعضای کابینه محقق می‌شود و آن چیزی که در این پیشرفت اهمیت چندانی ندارد، صرف وقت زیاد برای انتخاب و چینش اعضای کابینه دولت با توجه به جناح سیاسی آن‌ها است. در درون‌داد اول، مهره‌چینی از ملزومات بازی شطرنج است و لزوماً معنی منفی دربر ندارد، ولی در نگاشتی که با عنصری از درون‌داد دوم رخ می‌دهد، در فضای آمیختگی این معنای نوظهور را پدید می‌آورد که توجه صرف به انتخاب وزرا با توجه به جناح آن‌ها تنها موجب غافل ماندن از برنامه‌های کلان و دور شدن از اهدافی است که کشور را به پیشرفت می‌رساند؛ بنابراین، این آمیختگی از نوع دوحوزه‌ای است.



شکل (۵). شبکه آمیختگی مفهومی عنوان خبری «فراموشی برنامه کلان در غبار مهره‌چینی وزرا»

۵- بحث و نتیجه گیری

چنانچه در تحلیل عناوین نشان داده شد، می توان گفت که نظریه آمیختگی مفهومی در ساخت عناوین روزنامه ها کاربرد دارد و جذابیتی را برای واکاوی خواننده به منظور رسیدن به مفهوم مورد نظر به وجود می آورد، با توجه به این امر که آمیختگی مفهومی به مثابه زیرمجموعه ای از معنی شناسی شناختی است که به توصیف و تبیین ساختار و نقش زبان به منزله منعکس کننده الگوی اندیشه می پردازد.

در عناوینی که آمیختگی مفهومی به کار رفته است، نویسنده آمیختگی را برپایه دو فضای درون داد و یک فضای مشترک قرار می دهد که با نگاشتهایی برهم منطبق می شوند و در فضای جدیدی به نام آمیختگی ظاهر می شوند تا خواننده برای درک این معنای نوظهور، به بازسازی این شبکه آمیختگی از راه فرایندهای مشابهی بپردازد.

جدول (۱). تعداد آمیختگی مفهومی در ژانر سیاسی و بسامد وقوع انواع آن

نوع آمیختگی	سیاسی	ساده	آیینی	تک حوزه ای	دو حوزه ای
تعداد	۱۶۰	۲	۰	۱۴۵	۱۲
درصد	٪۱۰۰	٪۱/۲۵	٪۰	٪۹۰/۶۲	٪۷/۵

جدول آماری (۱) نشان می دهد که در پژوهش حاضر، هزار عنوان بررسی شده است که از این تعداد (۱۶۰) مورد دارای آمیختگی هستند و از این تعداد آمیختگی، (۲) عنوان از نوع آمیختگی ساده، (۱۲) عنوان دو حوزه ای، (۱۴۵) عنوان از نوع آمیختگی تک حوزه ای و آمیختگی آیینی در عنوانی به کار نرفته بود. با توجه به جدول (۱) و نگاهی به تعداد عناوین و بسامد وقوع انواع آن، این مسئله روشن می شود که آمیختگی مفهومی از نوع تک حوزه ای بیشترین بسامد را در این ژانر به خود اختصاص داده است. این بدان دلیل است که یکی از قواعدی که خبرنگاران برای نوشتن عنوان اصولی در نظر می گیرند، قاعده چهارضلعی است که مؤلفه های آن شامل ارتباط، سادگی، شفافیت و جذابیت است. به نظر می رسد که آمیختگی مفهومی تک حوزه ای هر چهار مؤلفه این قاعده را داراست به طوری که نویسنده با ساخت خلاصه عناوین، افزون بر انتقال اطلاعات، سعی در برجسته تر کردن عنوان و جذب خواننده به دنبال کردن مطلب را دارد.

از آنجاکه در آمیختگی تک حوزه ای فقط یکی از درون داده ها در شکل دهی آمیختگی نقش دارد و آن درون داد در قالب حوزه عینی نشان داده می شود و دارای ویژگی های فیزیکی هستند، بنابراین سهولت درک برای خواننده بیشتر است. درواقع آمیختگی تک حوزه ای، نه سادگی ساخت آمیختگی نوع ساده را

دارد که تنها به انتقال اطلاعات می‌پردازد و نه پیچیدگی ساخت آمیختگی دوحوزه‌ای را دارد، به همین دلیل این نوع آمیختگی بیشترین بسامد را به‌خود اختصاص داده است.

آمیختگی مفهومی از نوع دوحوزه‌ای با بسامد بسیار کم در عناوین ژانر سیاسی وجود دارد. این نوع آمیختگی دارای بیشترین خلاقیت و میزان پیچیدگی است. از آنجاکه در ساخت آمیختگی دوحوزه‌ای هر دو درون‌داد در شکل‌دهی آمیختگی نقش دارند، یعنی هم حوزه عینی یا تجربی و هم حوزه انتزاعی و همچنین معنای نوظهوری که در فضای آمیختگی به‌وجود می‌آید، در مجموع باعث پیچیدگی عنوان و درک سخت‌تر آن می‌شود و شاید تحلیل آن از حوصله خواننده خارج باشد؛ بنابراین ترجیح روزنامه‌نگار بر این است که از این نوع آمیختگی کمتر استفاده کند.

با توجه به جدول (۱)، آمیختگی مفهومی از نوع ساده بسامد وقوع بسیار معدودی در عناوین خبری دارد. این بسامد کم به‌دلیل ساختار این نوع آمیختگی است که شامل دو قالب نقش و ارزش است. غالباً در عنوان‌های خبری، به‌دلیل اینکه روزنامه‌نگاران فرض را بر این می‌گیرند که خواننده تا حدودی زیادی بر نقش‌ها و ارزش‌های افرادی که در رأس امور سیاسی قرار دارند واقف هستند، در نتیجه در ساخت برخی از عنوان‌ها، فقط قالب ارزش یا قالب نقش را ذکر می‌کنند. به عناوین زیر توجه کنید:

- همه مردان رئیس‌جمهور (در این عنوان خبر فقط قالب نقش ذکر شده است).

- خط و نشان‌های ترامپ (در این عنوان خبر فقط قالب ارزش ذکر شده است).

مشاهده این عناوین گواه بر این مدعاست که در بسیاری از عناوین یا از قالب نقش یا از قالب ارزش استفاده می‌شود.

آمیختگی مفهومی از نوع آینه‌ای در عناوین مشاهده نشده است، زیرا با توجه به ساختار این نوع آمیختگی، درون‌داد اول بیان‌گر رویداد برجسته‌ای است که در سال‌های پیشین به‌وقوع پیوسته است و چه‌بسا در اذهان عموم ثبت شده است. درون‌داد دوم، رویدادی است که در زمان حال رخ داده است. این دو رویداد قالب معنایی مشترک دارند و با استفاده از روابط ضروری که کاربردی‌ترین آن زمان است، فشرده می‌شوند به‌طوری که دو رویداد به‌صورت هم‌زمان در نظر گرفته می‌شوند، ولی به‌دلیل احتمال کم وقوع حوادث در یک قالب معنایی مشترک و در دو زمان متفاوت، این نوع آمیختگی در عناوین به‌ندرت دیده می‌شود. افزون بر این، آمیختگی آینه‌ای تداعی رویدادی است که در زمان گذشته به‌وقوع پیوسته است، همان‌طور که از نامش نیز پیداست، آینه‌ای به‌معنای وقوع رویدادی

همسان. در این نوع آمیختگی این احتمال برای خواننده وجود دارد که ذهن یاری دهنده‌ای برای به‌خاطر آوردن آن اتفاق نداشته باشد، همچنین گذشت زمان تشبیه‌سازی و انطباق دو واقعه را در ذهن خواننده دشوارتر می‌کند. در این صورت است که خواننده نمی‌تواند ارتباط اتفاق جدید را با رویداد قبل مطابقت دهد، در نتیجه مقصود روزنامه‌نگار از ساخت عنوان درک نمی‌شود؛ بنابراین، این نوع آمیختگی اصلاً وجود ندارد.

منابع

- اورکی، غلامحسین و الخاص ویسی (۱۳۹۶). بررسی زبان‌شناختی ساختار معنایی نمونه‌هایی از آیات قرآن بر پایه نظریه آمیختگی مفهومی. *لسان‌مبین*، ۹ (۳۰)، ۱-۲۴.
- برکت، بهزاد؛ بلقیس روشن؛ زینب محمدابراهیمی و لیلا اردبیلی (۱۳۹۱). روایت‌شناسی شناختی (کاربست نظریه آمیختگی مفهومی بر قصه‌های عامیانه ایرانی). *ادب‌پژوهی*، ۶ (۲۱)، ۹-۳۱.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی*. تهران: سمت.
- صادقی، لیلا (۱۳۹۲). ادغام نوشتار و تصویر در متون ادبی براساس نظریه ادغام مفهومی. *جستارهای زبانی*، ۳ (۱۵)، ۷۵-۱۰۳.
- صفوی، کوروش (۱۳۷۹). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- لاری متفکر، مرجان (۱۳۹۲). بررسی آمیزش مفاهیم در نمونه‌هایی از عناوین خبری در بخش ورزشی روزنامه خبر جنوب. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز (واحد بین‌الملل).
- لبش، علی‌اکبر؛ آرزو نجفیان؛ بلقیس روشن و سید علی‌اصغر سلطانی (۱۳۹۷). مراحل ساخت معنا در خطبه ۸۷ نهج‌البلاغه از دیدگاه نظریه آمیختگی مفهومی. *جستارهای زبانی*، ۹ (۶)، ۱-۲۳.
- مولوی وردنجانی، آرزو؛ ساسان شرفی؛ الخالص ویسی و منصوره شکرآمیز (۱۳۹۸). تحلیل فشرده‌سازی در سینما در چارچوب نظریه آمیختگی مفهومی در فیلم سینمایی رقص در غبار. *مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*، ۷ (۲۴)، ۹۳-۱۱۵.
- ندیمی، نرجس (۱۳۹۲). بررسی و تحلیل اخبار سه شبکه تلویزیونی ایران براساس نظریه آمیزه مفهومی. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان.

References

- Coulson, S. & T. Oakly (2000). blending basics. *Cognitive linguistics*, 11, 175-196.
- Evans, V. & M. Green (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Fauconnier, G. (1997). *Mappings in Thought and Language*. Cambridge: Cambridge

- University Press.
- (2000). Entry for The Encyclopedia of the social and Behavioral Sciences. *Cognitive Linguistic*, 5, 307-315.
- & M. Turner (2002). *The Way We Think: Conceptual Blending and Mind's Hidden Complexities*. New York: Basic Book
- (2003). *Conceptual blending, Form and Meaning*. Cognitivesemiotics, special issue of Recherches en communication.
- Fodor, J. A. & E. Lepore (1996). Thered herring and the pet fish: why conceptual can't be prototypes. *Cognition*, 58, 253-70.
- Grady, G., T. Oakley. & S. Coulson (1999). Blending and metaphor. *In the 5th International Cognitive Linguistics Conference*, 101-175.
- Heldblom, M., O. Kutzo & F. Neuhaus (2016). Image schemas in computational conceptual blending. *Cognitive System Researh*, 39, 42-57.
- Lakoff, G. & M. Johnson (1980). *Metaphors We LiveBy*. Chicago: Chicago University Press.
- Sweetser, E. (1990). *From Etymology to Pragmatics*. Cambridge: Cambridge University Press.



Res. article

Formal and Substantive Idioms in Persian: The Case of “Agar (if)-Constructions”

Sasan Maleki^{1✉}, Mohammad Rasekh-Mahand²

1- Assistant Professor, Department of English Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Malayer University, Malayer, Iran. 2- Professor of Linguistics, Department of Linguistics, Faculty of Humanities, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.

Received: 2020/06/05

Accepted: 2020/08/11

Abstract

The following paper aims at investigating Persian formal and substantive idioms which include “agar (if)” within the framework of construction grammar. Conventionally, “agar (if)” is used in Persian conditional sentences. Following Fillmore et al. (1998), this study attempts to investigate the peculiar syntactic, semantic and phonological features of “agar (if)-constructions” which differentiate them from the regular conditional sentences. Formal “agar (if)-constructions” indicate weak possibilities, denial, certainty, persuasion, emphasis, and threat while substantive “agar (if)-constructions” denote wishes, haste, requests, impossibilities, and objection. The findings showed that formal “agar (if)-constructions” are inclined towards unfamiliar syntactic structures while substantive “agar (if)-constructions” tend to prefer familiar syntactic constructions. Moreover, changes in the word order and the tense could change the idiomatic interpretation in both formal and substantive idioms. Falling intonation is also an idiosyncratic feature in some formal and substantive “agar (if)-constructions”.

Keywords: construction grammar, formal idioms, substantive idioms, syntactic order, agar (if)-constructions.

Citation: Maleki, S., Rasekh-Mahand, M. (2021). Formal and Substantive Idioms in Persian: The Case of “Agar (if)-Constructions”. *Research in Western Iranian Languages and Dialects*, 9 (34), 109-126. (In Persian)





اصطلاحات صوری و جوهری در زبان فارسی: مطالعه موردی برخی «اگر»-ساخت‌ها

ساسان ملکی^۱، محمد راسخ‌مهند^۲

۱- استادیار زبان‌شناسی، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه ملایر، ملایر، ایران. ۲- استاد زبان‌شناسی، گروه زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

دریافت: ۱۳۹۹/۲/۱۷

پذیرش: ۱۳۹۹/۸/۱۹

چکیده

نوشتار پیش رو از منظر دستور ساختی آن دسته از اصطلاحات صوری و جوهری را در زبان فارسی بررسی می‌کند که نشانه «اگر» دارند. در حالت متعارف، نشانه «اگر» در جملات شرطی به کار می‌رود. برای این هدف، با در نظر گرفتن نظرات فیلمور و دیگران (۱۹۹۸)، شواهد فرهنگ فارسی عامیانه (۱۳۸۷) بررسی شده است. اصطلاحات صوری شامل «اگر»، مفاهیمی همچون احتمال ضعیف، انکار و نفی، قطعیت، ترغیب و شرط‌بندی، تأکید و تهدید را بیان می‌کنند و اصطلاحات جوهری شامل «اگر»، بیان‌گر مفاهیمی نظیر آرزو، تعجیل، خواهش، امر محال و اعتراض هستند. یافته‌ها نشان داد که اصطلاحات صوری، به توالی نحوی غیر متعارف تمایل دارند، اما اصطلاحات جوهری به توالی نحوی متعارف گرایش دارند؛ همچنین، جابه‌جایی در توالی نحوی و تغییر زمان افعال در برخی اصطلاحات صوری و جوهری، موجب خروج آن‌ها از مفهوم اصطلاحی می‌شود. آهنگ کلام نیز یک ویژگی ساختی متمایزکننده در برخی اصطلاحات صوری و جوهری است.

کلیدواژه‌ها: دستور ساختی، اصطلاحات صوری، اصطلاحات جوهری، توالی نحوی، اگر-ساخت.

استناد: ملکی، ساسان؛ راسخ‌مهند، محمد (۱۴۰۰). اصطلاحات صوری و جوهری در زبان فارسی: مطالعه موردی برخی «اگر»-ساخت‌ها.

فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۹ (۳۴)، ۱۰۹-۱۲۶.



۱- مقدمه

در نگرش‌های مختلف زبان‌شناسی، اصطلاحات با نگاه‌های گوناگون تعریف، تحدید و توصیف می‌شوند؛ برای مثال، در نگرش زایشی بر ویژگی ترکیب‌ناپذیری^۱ در اصطلاحات تأکید شده است. ترکیب‌ناپذیری به این مفهوم است که معنای یک عبارت، برابر با معانی تحت‌اللفظی اجزای سازنده آن عبارت نباشد (کتز و پستال^۲، ۱۹۶۳؛ ماکونیس^۳، ۱۹۸۵؛ وان در لیندن^۴، ۱۹۹۲؛ کوئیج^۵، ۱۹۶۸؛ وود^۶، ۱۹۸۶: ۲)؛ همچنین، براساس نگاه زایشی، هیلی^۷ (۱۹۶۸) سه نوع آزمون حذف، جابه‌جایی، گسترش و گشتارپذیری را برای تشخیص اصطلاح‌بودن یک عبارت معرفی می‌کند و فریزر^۸ (۱۹۷۰)، سلسله‌مراتب انجماد نحوی را در اصطلاحات بررسی می‌کند.

در دیدگاه شناختی، با طرح سازوکارهای شناختی مجاز، استعاره و دانش قراردادی^۹، اصطلاحات را پدیده‌هایی انگيخته^{۱۰} و ترکیب‌پذیر در نظر می‌گیرند (کوچش و سابو^{۱۱}، ۱۹۹۶). ترکیب‌پذیری اصطلاحات از منظر شناختی به این معناست که این گونه عبارت‌ها را حاصل نظامی مفهومی می‌دانند؛ به گونه‌ای که می‌توان انگیزه‌ای شناختی بین اجزای تشکیل‌دهنده یک اصطلاح و معنی کلی آن تصور کرد؛ بنابراین، براساس نگاه زایشی، ارتباط معنایی بین صورت اصطلاحی «سرش‌شدن»: «آدم باورش نمی‌شود یک سگ این همه چیز سرش بشود» (میرصادقی، ۱۳۴۹: ۴۳) و مفهوم اصطلاحی «فهمیدن» وجود ندارد، اما از منظر زبان‌شناسی شناختی، این اصطلاح برپایه استعاره «فهمیدن، سر است» انگيخته و ترکیب‌پذیر به‌شمار می‌آید؛ البته، باید خاطر نشان ساخت که تلقی ترکیب‌ناپذیر بودن اصطلاحات در یک دیدگاه و ترکیب‌پذیر بودن آن‌ها در دیدگاهی دیگر، لزوماً یکدیگر را نفی نمی‌کنند؛ به کلامی دیگر، در دیدگاه زایشی، اصطلاحات را ترکیب‌ناپذیر می‌دانند؛ زیرا اصطلاحات را همچون واژه‌ها، پدیده‌هایی زبانی به‌شمار می‌آورند که رابطه صورت-معنا در آن‌ها قراردادی است و در دیدگاه شناختی، اصطلاحات را ترکیب‌پذیر می‌دانند؛ زیرا به اصطلاحات به‌مثابه پدیده‌هایی مفهومی نگریسته می‌شود.

1. non-compositionality
2. J. Katz & P. Postal
3. P. A. Machonis
4. Van der Linden
5. J. G. Kooij
6. M. Wood
7. A. Healey
8. B. Fraser
9. conventional knowledge
10. motivated
11. Z. Kovecses & P. Szabo

اضافه بر نگاه‌های پیش‌گفته، دستور ساختی^۱، یا همان نگاه شناختی به دستور زبان، از منظری دیگر به دامنه اصطلاحات می‌نگرد. در دیدگاه ساختی، هر الگوی زبانی که حداقل بخشی از آن به‌طور مستقیم از اجزاء سازنده قابل استنباط نباشد، یک «ساخت» به‌شمار می‌آید و اصطلاحات، بخشی از ساخت‌های هر زبان هستند (گلدبرگ و ساتل^۲، ۲۰۱۰). در میان انواع ساخت‌ها، فیلمور^۳ و دیگران (۱۹۸۸) اصطلاحات صوری^۴ و جوهری^۵ را بحث می‌کنند؛ البته، اصطلاحات صوری با اسامی دیگر نیز معرفی شده‌اند؛ برای مثال، لانگاکر^۶ (کرافت و کروز^۷، ۲۰۰۴: ۲۳۴)، آن‌ها را اصطلاحات طرح‌واره‌ای^۸ می‌نامد و کالی‌کاور^۹ و دیگران (۲۰۱۷)، اصطلاحات صوری را ذیل عنوان کلی «ساخت»، بحث می‌کنند. اصطلاحات صوری، اصطلاحات مبتنی بر طرح‌واره و دارای واژگان باز^{۱۰} هستند؛ یعنی آنکه به‌طور بالقوه، دامنه‌ای از واژگان در یک طرح‌واره جای می‌گیرند و کلیت مفهوم یک طرح‌واره بر اجزای اضافه شده اعمال می‌شود. در مثال‌های (۱ الف و ۱ ب)، اصطلاح صوری «حالا + فعل نهی + کی + فعل امر»، بر مفهوم «استمرار» دلالت دارد:

(۱) الف: «گریه را سر دادم و حالا گریه نکن کی گریه کن.» (آل احمد، ۱۳۳۱: ۱۰۷)

ب: «این را گفت و حالا نزن کی بزن.» (مینوی، ۱۳۴۹: ۱۱۴).

مثال (۲)، یک اصطلاح جوهری به مفهوم «چاره‌ای نبودن»، است. اصطلاحات جوهری دارای واژگان بسته^{۱۱} هستند. به‌طور کلی، هر اصطلاحی که صوری نباشد، جوهری است.

(۲) «این است که هست: می‌دانم که خیلی دوستش نداری... خودمانیم، یک‌خورده هم بدقواره است. ولی خوب، این/است که هست.» (فرمان‌فرماتیان، ۱۳۵۶: ۱۱۱).

در زبان فارسی، هرچند اندک، به مطالعه اصطلاحات از منظر زبان‌شناسی نظری پرداخته شده است. بررسی شناختی اصطلاحات فارسی (راسخ‌مهند و شمس‌الدینی، ۱۳۹۱)، طبقه‌بندی افعال اصطلاحی

-
1. Construction Grammar
 2. A. Goldberg & L. Suttle
 3. Ch. J. Fillmore
 4. formal
 5. substantive
 6. Langacker
 7. W. Croft & D. A. Cruise
 8. schematic
 9. W. Culicover
 10. open
 11. closed

(طیب‌زاده، ۱۳۹۳) و بررسی تغییرپذیری در اصطلاحات دارای نام‌انداز سر در زبان فارسی (ملکی و راسخ‌مهند، ۱۳۹۸) از جمله این بررسی‌ها هستند.

پژوهش حاضر، از دریچه نگاه ساختی به بررسی گروهی از اصطلاحات صوری و جوهری در زبان فارسی می‌پردازد که دارای نشانه «اگر» هستند. در زبان فارسی، «اگر» بالاترین بسامد را در جملات شرطی دارد (بقایی و نغزگوی کهن، ۱۳۹۷) و اصلی‌ترین و مهم‌ترین حرف ربط شرط است (ابن‌الرسول و دیگران، ۱۳۹۵). ساخت‌های شرطی، شامل بند پایه و بند وابسته هستند که وقوع پدیده یا وضعیتی را به وقوع پدیده یا وضعیتی دیگر مشروط می‌سازند (کبیری و درزی، ۱۳۹۴)؛ برای مثال، «اگر درس بخوانی، حتماً در امتحان نمره خوبی می‌گیری»، یک ساخت شرطی است که در آن، «نمره خوب گرفتن» به «درس خواندن» مشروط شده است. در پژوهش حاضر برآنیم تا ساخت‌های شامل «اگر» را از منظر غیر شرطی بودن، تحلیل کنیم و به این پرسش پاسخ دهیم که «اگر»-ساخت‌های غیر شرطی، از چه ویژگی‌های منحصربه‌فرد معنایی، نحوی و آوایی برخوردار هستند که آن‌ها را از ساخت شرطی متمایز می‌سازد؟

۲- روش پژوهش

هدف پژوهش حاضر، تحلیل ویژگی‌های منحصربه‌فرد معنایی، نحوی و آوایی «اگر»-ساخت‌های صوری و جوهری است. در فرهنگ فارسی عامیانه (۱۳۸۷)، شواهدی ذکر شده است که در آن‌ها، «اگر»-ساخت‌ها مفاهیمی همچون انکار و نفی، آرزو، احتمال، هشدار و... را بیان می‌کنند که شرطی نیستند. در ابتدا، از فرهنگ فارسی عامیانه (۱۳۸۷)، همه «اگر»-ساخت‌های غیر شرطی استخراج و سپس، ساخت‌های استخراج شده را از منظر صوری بودن یا جوهری بودن بررسی شد و در آخر، به تحلیل ویژگی‌های منحصربه‌فرد معنایی، نحوی و آوایی هریک از ساخت‌ها پرداخته شد که آن‌ها را از ساخت شرطی متمایز می‌کند. شواهد تحلیل، با ذکر منابع اصلی بیان می‌شوند.

۳- چارچوب نظری

دستور ساختی، همان نگاه شناختی به دستور زبان است. دستور ساختی برپایه بررسی اصطلاحات شکل گرفت (کرافت و کروز، ۲۰۰۴: ۲۲۵) و نگرش مقابل نگاه مؤلفه‌محور زایشی است. در نگرش زایشی، برای واحدهای دستوری فراتر از واژه، ویژگی‌های منحصربه‌فرد ساختی لحاظ نمی‌شود. به کلام دیگر، براساس این نگرش، هر ساختار دستوری فراتر از واژه را می‌توان برپایه قواعد معمول نحوی تحلیل کرد

و نیازی به تحلیل واحدی به نام «ساخت» وجود ندارد (کرافت و کروز، ۲۰۰۴: ۲۸). در دستور ساختی، الگوهای زبان به مثابه «ساخت» تلقی می‌شوند و محدوده این ساخت‌ها شامل واژه‌ها، اصطلاحات، ساخت‌های موضوعی، موصولی و مجهول هستند (گلدبرگ و ساتل، ۲۰۱۰). در این نوع نگرش به دستور، با توجه به نگاه شناختی حاکم، تمایزی بین سطوح معناشناسی و منظورشناسی وجود ندارد و هیچ ساختی از ساخت دیگر استخراج نمی‌شود؛ به عبارتی، اعتقادی به ژرف‌ساخت و روساخت وجود ندارد و باور بر این است که هر ساخت زبانی، دارای ویژگی‌های منحصربه‌فرد است. براساس نگاه ساختی، معنای یک ساخت، چیزی فراتر از مجموع معانی اجزای سازنده آن‌ها است (کرافت و کروز، ۲۰۰۴: ۲۵۷) و در بررسی‌ها، بر ویژگی‌های معنایی، کلامی و شرایط کاربرد ساخت‌ها تأکید می‌شود (گلدبرگ و ساتل، ۲۰۱۰).

بررسی فیلمور و دیگران (۱۹۹۸) نشان می‌دهد که اصطلاحات، از ویژگی‌های مختلف نحوی، معنایی و منظورشناختی برخوردار هستند. فیلمور و دیگران (۱۹۸۸) اصطلاحات را به انواع رمزگذار^۱ و رمزگردان^۲، دستوری^۳ و فرادستوری^۴، جوهری و صوری، با اهداف منظورشناختی و بدون اهداف منظورشناختی^۵ تقسیم‌بندی می‌کنند.

اصطلاحات رمزگردان، اصطلاحاتی هستند که سخنور قادر به درک آن نیست، مگر آنکه آن‌ها را به‌طور جداگانه فراگرفته باشد. درمقابل، اصطلاحات رمزگذار، اصطلاحاتی را شامل می‌شوند که احتمال درک آن‌ها به‌وسیله سخنور وجود دارد، بی‌آنکه آن‌ها را از قبل تجربه کرده باشند؛ برای مثال، اصطلاح «دسته‌گل به آب‌دادن» (نجفی، ۱۳۷۸: ۶۶۵) به مفهوم «برای کسی گرفتاری درست‌کردن یا مرتکب خطایی فاحش‌شدن»، اصطلاحی رمزگردان است و مفهوم آن براساس درک معنای تحت‌اللفظی واژگان سازنده، قابل تشخیص نیست، اما اصطلاح «سر عقل آمدن» (نجفی، ۱۳۸۷: ۸۷۹) به مفهوم «دوباره عاقلانه رفتارکردن»، اصطلاحی رمزگذار است که شنونده، حتی پس از شنیدن برای اولین بار، ممکن است آن را درک کند. اصطلاحات رمزگذار، در مقایسه با اصطلاحات رمزگردان، از شفافیت نسبی در بیان مفهوم برخوردار هستند، اما از این جهت اصطلاح به‌شمار می‌آیند که تا پیش از شنیدن آن‌ها، نمی‌توان پیش‌بینی کرد که ترکیب اصطلاحی شنیده‌شده، روش معمولی برای بیان یک مفهوم خاص است یا خیر.

-
1. encoding
 2. decoding
 3. grammatical
 4. extragrammatical
 5. idioms with and without pragmatic point

در اصطلاحات دستوری، توالی نحوی برپایه همان قواعد متعارف نحوی زبان است، اما اصطلاحات فرادستوری، دارای واژگان متعارف و توالی نحوی غیر متعارف هستند؛ به‌طوری که برپایه قواعد معمول نحوی نمی‌توان آن‌ها را توصیف کرد. در زبان فارسی، اصطلاح «این است که هست» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۰۳) به‌مفهوم «چاره‌ای نیست»، فرادستوری است و مطابق بر روال متعارف ساخت نحوی زبان فارسی نیست و اصطلاح «تن کسی را توی قبر لرزاندن» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۰۷۵) به‌مفهوم «با عمل خود روح شخص مرده‌ای را مشوش کردن»، دستوری و مطابق بر روال متعارف نحوی است.

اصطلاحات جوهری، از لحاظ واژگانی، طبقه‌ای بسته را شامل می‌شوند. همه اصطلاحاتی که پیش‌تر با عنوان رمزگذار، رمزشکن، دستوری و فرادستوری بحث شدند، از لحاظ واژگانی، بسته به‌شمار می‌آیند و جوهری هستند. در مقابل، اصطلاحات صوری، نمای طرح‌واره‌ای دارند و بخشی از صورت آن‌ها را می‌توان با انواع واژگان تکمیل کرد؛ بنابراین، این‌گونه اصطلاحات، از لحاظ واژگانی، طبقه‌ای باز را تشکیل می‌دهند. طرح‌واره «این + اسم + هم + همان اسم + بودن» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۰۳)، به‌مفهوم «چیز مورد بحث ارزشی ندارد»، یک اصطلاح صوری است که می‌تواند با دامنه‌ای از واژگان تکمیل شود:

۳) الف: «اینجا هم جا بود ما آمدیم خانه گرفتیم؟ از بس این سربالایی را بالا آمدم، همین یکی دو ماهه شش کیلو لاغر شده‌ام.» (پزشکزاد، ۱۳۳۸: ۳۶).

ب: «برو بابا! این پول‌ها هم پول است؟» (مکارمی، ۱۳۴۲: ۱۱۰)

برخی از اصطلاحات جوهری، اهداف منظورشناختی ویژه‌ای را دنبال می‌کنند؛ برای مثال، اصطلاح «دماغ کسی چاق‌بودن» (نجفی، ۱۳۸۷: ۶۹۷)، برای احوال‌پرسی به‌کار می‌رود، اما بسیاری از اصطلاحات، همچون «این است که هست» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۰۳)، از این منظر خنثی هستند و نمی‌توان نقش کارکردی ویژه‌ای را برای آن‌ها در نظر گرفت.

جدول (۱) انواع اصطلاحات را از نگاه فیلمور و دیگران (۱۹۹۸) نشان می‌دهد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، برخی از اصطلاحات در بیش از یک مقوله قرار می‌گیرند.

جدول (۱). انواع اصطلاحات از نگاه فیلمور و دیگران (۱۹۹۸)

نوع اصطلاح	ویژگی	مثال
رمزگردان	اگر قبلاً نشنیده باشیم، قابل درک نیست.	دسته‌گل به‌آب‌دادن
رمزگذار	اگر قبلاً نشنیده باشیم، احتمالاً قابل درک است.	سر عقل آمدن
دستوری	دارای توالی نحوی متعارف	تن کسی را توی قبر لرزاندن

ادامه جدول (۱). انواع اصطلاحات از نگاه فیلمور و دیگران (۱۹۹۸)

نوع اصطلاح	ویژگی	مثال
فرداستوری	دارای توالی نحوی غیر متعارف	این است که هست
جوهری	طبقه بسته واژگانی	دسته‌گل به آب‌دادن؛ سر عقل آمدن؛ تن کسی را توی قبر لرزاندن؛ این است که هست
صوری	طبقه باز واژگانی	این + اسم + هم + همان اسم + بودن (برو بابا! این پول‌ها هم پول است؟)
با اهداف منظورشناختی	با کارکرد ویژه در بافت	دماغ کسی چاق بودن
بدون اهداف منظورشناختی	خشی از لحاظ کارکرد ویژه	این است که هست

فیلمور و دیگران (۱۹۹۸)، پس از دسته‌بندی اصطلاحات، به بررسی اصطلاح صوری «let alone» (چه برسد به اینکه) می‌پردازند تا نشان دهند اصطلاحات صوری از منظر نحوی، معنایی و منظورشناختی ویژگی‌هایی دارند که براساس درک ما از قواعد معمول نحوی و معنایی زبان، قابل پیش‌بینی نیستند. اصطلاح صوری «let alone»، از منظر نحوی دارای ساختار پیچیده‌ای است؛ برای مثال، این اصطلاح همانند حرف ربط «and» (و)، برخی ساخت‌ها را به هم ربط می‌دهد. مثال (a) هم با «and» و هم با «let alone» به کار می‌رود، اما این دو، همیشه نیز قابل جایگزینی نیستند و در (b) نمی‌توان «let alone» را به جای «and» قرار داد:

4) a Max won't eat SHRIMP, let alone/and SQUID.

ماکس میگو هم نمی‌خورد، چه برسد به خرچنگ.

*b. Shrimp let alone Squid Moishe won't eat.

همین‌طور، اگر از منظر ساخت تأکیدی به جمله شامل «let alone» نگاه کنیم (مثال a)، استفاده از «let alone» موجب شده است که تکیه^۱ بر روی واژه‌های SHRIMP و SQUID قرار گیرد و بدین‌صورت، بر موضوع تأکید شود.

اصطلاح صوری «let alone» از لحاظ منظورشناختی نیز ویژه است. در گفتمان، اطلاعات کم‌اهمیت‌تر در ابتدا می‌آیند و اطلاعات مهم‌تر، به تبع آن ظاهر می‌شوند. در مثال (a)، جمله «he didn't even make colonel» (او حتی سرهنگ هم نیست) که به تبع «in fact» (درواقع) آمده است، از لحاظ نوع اطلاعات، مهم‌تر است و جمله نخست، یعنی «He didn't make general» (او ژنرال نیست)، به‌نوعی پیش‌زمینه برای جمله دوم به‌شمار می‌رود؛ درحالی که در جمله (b) کاربرد «let alone»، موجب جابه‌جایی

اطلاعات مهم‌تر به ابتدای کلام شده است:

- 5) a. He didn't make general; in fact, he didn't even make colonel.
b. He didn't even make colonel, let alone general.

بررسی فیلمور و دیگران (۱۹۹۸) نشان داد که ساخت صوری «let alone»، دارای ویژگی‌های منحصر به فرد است. این ساخت، در جایگاه حرف ربط، همیشه با حرف ربط «and» قابل جایگزینی نیست و نوعی ساخت تأکیدی به‌شمار می‌آید؛ همچنین، از لحاظ منظورشناختی، با کاربرد «let alone»، اطلاعات مهم‌تر در آغاز کلام قرار می‌گیرند.

۴- «اگر»-ساخت‌ها در زبان فارسی

در اینجا، ضمن دسته‌بندی «اگر»-ساخت‌ها به انواع صوری و جوهری، به تحلیل ویژگی‌های منحصر به فرد این ساخت‌ها در سطوح نحوی، معنایی و آوایی خواهیم پرداخت. این ویژگی‌ها، «اگر»-ساخت‌های صوری و جوهری را از ساخت شرطی متمایز می‌سازند.

۴-۱- اصطلاحات صوری شامل «اگر»

این ساخت‌ها، شامل طرح‌واره‌هایی هستند که کلیت یک مفهوم را بیان می‌کنند. در زیر، ضمن ارائه طرح‌واره‌های شامل «اگر» و مفهوم آن‌ها، به بیان ویژگی‌هایشان خواهیم پرداخت:

۴-۱-۱- اگر + فعل در وجه التزامی

(۶) «هزار تا آدم در روز می‌کشند. اگر یکی دو تاش معلوم بشود.» (شهری، ۱۳۵۷: ۴۳۶).
(۷) «این جور اتفاقات را باباهای ما ندیده‌اند. هر پنج شش نسل یک بار، آن‌هم به‌زور، اگر چنین پیشامدهایی بکند.» (آل احمد، ۱۳۴۰: ۱۳۴).

اصطلاح صوری «اگر + فعل در وجه التزامی»، مفهوم کلی «احتمال ضعیف» را بیان می‌کند. مفهوم جمله (۶) این است که: هزار تا آدم در روز می‌کشند و به احتمال ضعیف یکی دو تاش معلوم می‌شود و مفهوم جمله (۷) این است که: هر پنج شش نسل یک بار، آن‌هم به‌زور و به احتمال کم، چنین اتفاق‌هایی پیش می‌آید. در مثال (۷)، دو عبارت «هر پنج شش نسل یک بار» و «آن‌هم به‌زور»، بر ضعیف بودن احتمالی تأکید می‌کنند که با اصطلاح صوری بیان می‌شود.

از نظر نحوی، طرح‌واره «اگر + فعل در وجه التزامی» توالی نحوی غیر متعارفی است؛ زیرا با ظاهری شبیه به بند شرط، از منظر نحوی مستقل است و نتیجه شرط ندارد؛ در حالی که کلیت یک مفهوم را

به‌طور مستقل بیان می‌کند. این طرح‌واره در انتهای کلام می‌آید و ازمنظر آوایی، همانند جملات خبری، دارای آهنگ افتان است؛ بنابراین، اصطلاح صوری «اگر + فعل در وجه التزامی»، از سه جنبه معنایی، نحوی و آوایی دارای ویژگی‌های منحصربه‌فرد است.

۴-۱-۲- سوگند + اگر + گروه اسمی + (گروه حرف اضافه‌ای) + فعل در صیغه ماضی / وجه التزامی

(۸) «خدا به سر شاهد است، اگر من با کرم‌علی ساخت و پاخت داشته باشم.» (هدایت، ۱۳۳۳: ۳۹)

(۹) «به این سوی چراغ، اگر ما بودیم.» (پزشکزاد، ۱۳۵۱: ۱۲۵).

(۱۰) «به ارواح پدرم، اگر یک گلوله از تفنگ من شلیک شد.» (پزشکزاد، ۱۳۵۱: ۱۸۰).

اصطلاح صوری «سوگند + اگر + گروه اسمی + (گروه حرف اضافه‌ای) + فعل در صیغه ماضی / وجه التزامی»، بر مفهوم «انکار» دلالت دارد. این طرح‌واره دارای توالی نحوی غیر متعارف است؛ زیرا با ظاهری شبیه به بند شرط، ازمنظر نحوی و معنایی مستقل است و کلیت مفهوم «انکار و نفی» را بیان می‌کند. اصطلاح صوری مذکور، در شواهد، به دنبال عبارتی دال بر «سوگند» آمده است. عبارت‌های سوگندی، در این اصطلاح نقش تأکیدی دارند و آن گونه که از مثال‌ها مشخص است، حضورشان اجباری است. به نظر می‌رسد کلیت مفهوم «انکار و نفی» در این اصطلاح، وابسته به حضور یک سوگند است و چنان‌چه سوگند را از اصطلاح جدا سازیم، آنچه باقی می‌ماند یک بند شرطی ناقص است که لزوماً معنای اصطلاحی از آن ایفا نمی‌شود.

ازمنظر مقایسه، اصطلاح «اگر + فعل در وجه التزامی»، تفاوتی کلامی با اصطلاح «سوگند + اگر + گروه اسمی + (گروه حرف اضافه‌ای) + فعل در صیغه ماضی / وجه التزامی» دارد. در این راستا، مثال (۶) را با (۸) مقایسه می‌کنیم. در مثال (۶)، مفهوم اصطلاح «اگر + فعل در وجه التزامی» به خارج طرح‌واره و جمله ماقبل، ارجاع دارد؛ یعنی آنکه مفهوم طرح‌واره، احتمالی است که در جمله قبل صدق می‌کند و ارجاع ضمیر متصل «ش» به «آدم‌های کشته‌شده» در جمله قبل، گواه این ادعا است، اما جمله (۸)، ارجاعی به جمله قبل ندارد؛ به عبارتی، اصطلاح «سوگند + اگر + گروه اسمی + (گروه حرف اضافه‌ای) + فعل در صیغه ماضی / وجه التزامی» از لحاظ متن و مفهوم مستقل است و مفهوم «انکار و نفی» به فعل موجود در ساخت شامل «اگر» برمی‌گردد.

به نظر می‌رسد جابه‌جایی در توالی نحوی اصطلاح صوری «سوگند + اگر + گروه اسمی + (گروه حرف اضافه‌ای) + فعل در صیغه ماضی / وجه التزامی»، موجب خروج از معنای اصطلاحی و بدساختی معنایی می‌شود:

(۱۱) الف: ؟ اگر من با کرم‌علی ساخت و پاخت داشته باشم، خدا به سر شاهد است!

(۱۱) ب: ؟ با کرم‌علی اگر من ساخت و پاخت داشته باشم، خدا به سر شاهد است!

از این رو می‌توان گفت که در اصطلاح بالا، امکان جابه‌جایی در توالی نحوی وجود ندارد و این اصطلاح از لحاظ عدم امکان جابه‌جایی نحوی، منحصر به فرد است. از لحاظ ویژگی‌های آوایی نیز، اصطلاح پیش‌گفته دارای آهنگ افتان و متفاوت از آهنگ خیزان بند شرط است.

۴-۱-۳- جمله + اگر + فعل ماضی مطلق

(۱۲) «حالا باش و سیاحت کن که روزگار چه تقاضی از آن نامرد بگیرد... اگر به گدایی و دربه‌دری نیفتاد.» (صفوی، ۱۳۵۰: ۲۱۱).

(۱۳) «بین بزرگ‌تره‌هایت چه می‌گویند. حرف بشنو، اگر ضرر کردی.» (میرصادقی، ۱۳۴۷: ۴۷)

(۱۴) «کمال داد زد من وِرشان می‌دارم می‌آورمشان، اگر نیاوردم.» (میرصادقی، ۱۳۴۹: ۱۷)

اصطلاح صوری «جمله + اگر + فعل ماضی مطلق»، مفهوم «قطعیت» را بیان می‌کند؛ قطعیتی که حالت مقابل گزاره است؛ یعنی آنکه گزاره منفی را مثبت و گزاره مثبت را منفی می‌کند؛ برای مثال مفهوم «اگر به گدایی و دربه‌دری نیفتاد» در جمله (۱۲) این است که «قطعاً» به گدایی و دربه‌دری می‌افتد. این اصطلاح، دارای توالی نحوی نامتعارف است و فقط در صیغه ماضی ویژگی اصطلاح‌بودن خود را حفظ می‌کند. اگر اصطلاح صوری موجود در مثال (۱۳) را با فعل مضارع به کار ببریم، ضمن خروج از مفهوم اصطلاحی، از لحاظ معنایی، بدساخت می‌شود:

(۱۵) ؟ بین بزرگ‌تره‌هایت چه می‌گویند. حرف بشنو، اگر ضرر بکنی.

اصطلاح «جمله + اگر + فعل ماضی مطلق»، عنصر پایانی در کلام است (۱۲ و ۱۳ و ۱۴) و به دنبال جملاتی می‌آید که مفهوم «قطعیت» به آن‌ها تعمیم می‌یابد؛ همچنین، این اصطلاح از لحاظ آوایی، آهنگ افتان دارد.

۴-۱-۴- اگر + فعل ماضی مطلق + (جمله)

(۱۶) «اگر گفتمی کی امشب می‌خواهد بیاید!» (میرصادقی، ۱۳۴۷: ۱۵۰)

(۱۷) «اگر از این بالا پریدی پایین!» (مهتدی، ۱۳۴۹: ۱۷۱)

اصطلاح صوری «اگر + فعل ماضی مطلق + (جمله)»، به مفهوم «ترغیب و شرط‌بندی» است و با ظاهری شبیه به بند شرطی، فاقد نتیجه شرط و در نتیجه دارای توالی غیر متعارف نحوی است. تغییر در زمان

فعل اصطلاح و اضافه کردن نتیجه شرط به این دو مثال، موجب خروج آن از معنای اصطلاحی می‌شود:

۱۸) الف: اگر گفته بودی کی امشب می‌خواهد بیاید، خودم را زودتر می‌رساندم.

ب: اگر از این بالا پیری پایین، آسیب می‌بینی.

اصطلاح «اگر + فعل ماضی مطلق + (جمله)»، دارای آهنگ افتان است و چنانچه با آهنگ خیزان بیان شود، از مفهوم اصطلاحی خارج می‌شود و یک بند شرطی است.

۴-۱-۵- اگر این + اسم / صفت + است

۱۹) «اگر این سلیطه است، همه‌کار می‌تواند بکند.» (پزشکزاد، ۱۳۵۱: ۳۵۵)

۲۰) «اگر این وروره جادوست، سر همه ما را می‌خورد و جان به عزرائیل نمی‌دهد!» (پهلوان، ۱۳۵۳: ۵۳)

اصطلاح «اگر این + اسم / صفت + است»، اصطلاحی صوری با واژگان باز و از نظر توالی نحوی، متعارف است و مفهوم «تأکید» را به اسم / صفت می‌افزاید. این اصطلاح صوری، برخلاف سایر اصطلاحات صوری بحث شده، از ظاهری شبیه ساخت شرطی برخوردار است و دارای دو بند پایه و پیرو است و از آهنگ خیزان نیز برخوردار است؛ با وجود این، یک ساخت شرطی به‌شمار نمی‌آید. در ساخت معمول شرطی، می‌توان جای پایه و پیرو را عوض کرد؛ برای مثال، ساخت شرطی «اگر درس بخوانی، در امتحانات موفق می‌شوی» را می‌شود به‌صورت «در امتحانات موفق می‌شوی اگر درس بخوانی» بیان کرد تا با انتقال نتیجه شرط به ابتدای کلام، تأکید بیشتری بر نتیجه شرط اعمال شود. امّا، با توجه به اینکه اصطلاح صوری «اگر این + اسم / صفت + است»، خود مفهوم «تأکید» را بیان می‌کند، به‌نظر می‌رسد جابه‌جایی سازه‌ها موجب کاستن از «تأکید» می‌شود:

۲۱) همه‌کار می‌تواند بکند اگر این سلیطه است!

۴-۱-۶- اگر بگویی + جمله + قید نفی / فعل متعاقب «اگر» در صیغه منفی

۲۲) «اگر بگویی نماز و روزه‌اش یک روز ترک می‌شود، نمی‌شود.» (میرصادقی، ۱۳۴۵: ۱۰۸)

۲۳) «اگر بگویی یک ذره بو یا دود، ابداً.» (آل احمد، ۱۳۵۶: ۵۴)

اصطلاح «اگر بگویی + جمله + قید نفی / فعل متعاقب «اگر» در صیغه منفی»، دارای توالی نحوی غیر متعارف است. این اصطلاح، تکیه کلامی دال بر «انکار و نفی» است و حضور فعل دوم به صیغه منفی یا آوردن قیدی مانند «ابداً»، به‌جهت افزودن بر شدّت «تأکید» است. فعل پس از «اگر»، در وجه التزامی می‌آید و از منظر زمان، تغییرپذیر نیست.

۴-۱-۷- اگر شده + جمله با فعل در وجه التزامی + جمله پیرو

(۲۴) «اگر شده تا آخر عمرم از اتاق بیرون نیایم، تن به این کار نمی‌دهم.» (کاظمیه، ۱۳۴۷: ۲۵)

(۲۵) «اگر شده خودم را به صُلبه بکشم، باید توی همین شهر کار پیدا کنم.» (شهری، ۱۳۵۷: ۳۳۷)

اصطلاح «اگر شده + جمله با فعل در وجه التزامی + جمله پیرو»، به واسطه توالی «اگر + شده»، از لحاظ نحوی غیر متعارف است و مفهوم «تأکید» را به جمله پیرو می‌افزاید. ساخت «اگر شده» از لحاظ مفهوم، همانند «حتی اگر» است. در مثال (۲۶)، با حفظ مفهوم، شاهد جایگزینی «حتی اگر» به جای «اگر شده» در مثال (۲۵) هستیم:

(۲۶) حتی اگر خودم را به صُلبه بکشم، باید توی همین شهر کار پیدا کنم.

البته، برپایه قابلیت جایگزینی «حتی اگر» به جای «اگر شده»، با حفظ مفهوم واحد، نمی‌توان نتیجه گرفت که «اگر شده» و «حتی اگر»، همیشه رفتار نحوی یکسانی دارند؛ جابه‌جایی سازه‌ها در ساخت شامل «حتی اگر»، (۲۷) امکان‌پذیر است:

(۲۷) باید توی همین شهر کار پیدا کنم، حتی اگر خودم را به صُلبه بکشم.

در صورتی که چنین جابه‌جایی‌ای در ساخت شامل «اگر شده»، موجب خروج از مفهوم «تأکید» و حتی بدساختی معنایی می‌شود.

(۲۸) ؟ باید توی همین شهر کار پیدا کنم، اگر شده خودم را به صُلبه بکشم.

۴-۱-۸- اگر + فعل ماضی مطلق در صیغه مثبت + تکرار همان فعل در صیغه منفی

(۲۹) «اگر طرف گاری من آمدی، نیامدی.» (هدایت، ۱۳۳۳: ۴۴).

(۳۰) «اگر از اینجا رد شدید، نشدید قلم پایتان را خرد می‌کنم.» (هدایت، ۱۳۳۰: ۲۰)

اصطلاح صوری «اگر + فعل ماضی مطلق در صیغه مثبت + تکرار همان فعل در صیغه منفی»، مفهوم «تهدید» را بیان می‌کند. در این اصطلاح، توالی افعال (یکی در صیغه مثبت و یکی در صیغه منفی) موجب غیر متعارف شدن توالی نحوی شده است. بدیهی است اگر فعل دوم این اصطلاح را حذف کنیم، دیگر تهدیدی هم باقی نمی‌ماند و ساخت باقی‌مانده، اصطلاح صوری نیست و تنها یک بند شرطی است که در حالت متعارف نیاز به نتیجه شرط هم دارد؛ برای مثال، اصطلاح (۳۰)، با حذف فعل «نشدید» تبدیل به یک ساخت شرطی می‌شود:

(۳۱) اگر از اینجا رد شدید، قلم پایتان را خرد می‌کنم.

جدول (۲) نمای طرح‌واره‌ای اصطلاحات صوری شامل «اگر» را با ذکر مفهوم و نوع توالی نحوی و ویژگی آوایی آن‌ها نشان می‌دهد:

جدول (۲). اصطلاحات صوری شامل «اگر»

نمای طرح‌واره‌ای	مفهوم	توالی نحوی	آهنگ کلام
اگر + فعل در وجه التزامی	احتمال ضعیف	غیر متعارف	افتان
سوگند + اگر + گروه اسمی + (گروه حرف اضافه‌ای) + فعل در صیغه ماضی / وجه التزامی	انکار و نفی	غیر متعارف	افتان
اگر + فعل ماضی مطلق	قطعیت	غیر متعارف	افتان
اگر + فعل ماضی مطلق	ترغیب و شرط‌بندی	غیر متعارف	افتان
اگر این + اسم / صفت + است	تأکید	متعارف	خیزان
اگر بگوینی + جمله + قید نفی / فعل متعاقب «اگر» در صیغه منفی	انکار و نفی	غیر متعارف	خیزان
اگر شده + جمله با فعل در وجه التزامی + جمله پیرو	تأکید	غیر متعارف	خیزان
اگر + فعل ماضی مطلق در صیغه مثبت + تکرار همان فعل در صیغه منفی	تهدید	غیر متعارف	خیزان

۴-۲- اصطلاحات جوهری شامل «اگر»

«اگر»-ساخت‌های جوهری، مفاهیمی همچون تعجیل، آرزو، خواهش، امر محال و اعتراض را در قالب تکیه‌کلام بیان می‌کنند و حذف آن‌ها، موجب بدساختی جمله از منظر نحوی و معنایی نمی‌شود.

۴-۲-۱- اگر بدانی / بدانید

(۳۲) «شوهرش را اگر بدانی چقدر بداخلاق است.» (چهل‌تن، ۱۳۷۱: ۹۹)

(۳۳) «اگر بدانید چه خدمتی در راه فغفورالدوله کردم تا صدراعظم شد.» (جمال‌زاده، ۱۳۲۰: ۴۵)

اصطلاح جوهری «اگر بدانی / بدانید»، برای «بیان آرزو» به کار می‌رود و یک سازه قابل جابه‌جایی است (۳۲ و ۳۳). این اصطلاح از توالی نحوی غیر متعارف برخوردار است؛ یعنی آنکه یک ساخت مستقل فاقد نتیجه شرط است و می‌توان آن را از جمله حذف کرد.

۴-۲-۲- اگر آب دستش است، بگذارد زمین

(۳۴) «بدو برو حجره عمویت بگو اگر آب دستش است بگذارد زمین و یک تُکِ پا بیاید اینجا.» (آل

اصطلاح «اگر آب دستش است بگذارد زمین»، به مفهوم «تعییل» است و از لحاظ نحوی انعطاف‌پذیری دارد. در مثال (۳۴) دیده می‌شود که به صورت پسایندشده^۱ آمده است؛ یعنی آنکه سازه‌ای که جایگاه بی‌نشان آن پیش از فعل است (زمین)، به پس از فعل منتقل شده است (راسخ‌مهند، ۱۳۸۸: ۳۱). این اصطلاح از منظر نحوی، متعارف است و ظاهر شرط و نتیجه شرط دارد؛ بنابراین، اصطلاح‌بودن این ساخت، تنها به واسطه مفهوم غیر شرطی آن است.

۴-۲-۳- اگر از من می‌شنوی

(۳۵) «اگر از من می‌شنوی، بگذار درسش را بخواند. حالا که خودش شوقش را دارد شما چرا می‌خواهید جلوش را بگیرید؟» (میرصادقی، ۱۳۴۹: ۱۹)

اصطلاح «اگر از من می‌شنوی»، یک اصطلاح جوهری با توالی نحوی متعارف است. مفهوم این اصطلاح، «خواهش می‌کنم حرف من را بشنو» است و یک «خواهش» را بیان می‌کند و از این جهت که با ساخت وجهی، خواهش یا درخواستی را بیان می‌کند، اصطلاح به‌شمار می‌رود. اصطلاح مورد بحث، از منظر نحوی تغییرپذیر نیست؛ برای مثال، نمی‌توان زمان فعل را با حفظ مفهوم اصطلاحی آن تغییر داد.

۴-۲-۴- اگر شاه‌رگم را بزیند

(۳۶) «اگر شاه‌رگم را بزیند، بیش از دو قرآن تمام نشده که نشده.» (هدایت، ۱۳۱۳: ۱۴۸)

اصطلاح جوهری «اگر شاه‌رگم را بزیند»، عبارتی دال بر سوگند است و مفهوم آن، تأکید «امر محال» برای گزاره‌ای است که به دنبال آن می‌آید. این اصطلاح، از منظر نحوی متعارف و منجمد است؛ زمان فعل داخل اصطلاح، تغییرناپذیر است و حتی برخلاف سایر عبارت‌های سوگندی (۳۸)، نمی‌توان آن را به پایان کلام انتقال داد (۳۷):

(۳۷) ؟ بیش از دو قرآن تمام نشده که نشده، اگر شاه‌رگم را بزیند.

(۳۸) بیش از دو قرآن تمام نشده که نشده، به‌جان خودم!

اصطلاح «اگر شاه‌رگم را بزیند»، از منظر شناختی مبتنی بر دانش قراردادی است؛ یعنی آنکه به تجربه‌ای در دنیای واقعی اشاره دارد. زده‌شدن شاه‌رگ، برابر با مرگ است؛ بر این اساس، می‌توان اذعان داشت که برخی اصطلاحات جوهری، مبتنی بر سازوکارهای شناختی هستند و مفهوم آن‌ها با لحاظ این

سازوکارها ترکیب‌پذیر است.

۴-۲-۵- اگر پشت گوشتان را دیدید

(۳۹) «هرچه قاصد برای روزنامه پیش سید مرتضی فرستادند، اگر پشت گوشتان را دیدید، روزنامه ... را دیدند.» (هدایت، ۱۳۲۳: ۳۳).

اصطلاح «اگر پشت گوشتان را دیدید»، نمونه‌ای دیگر از اصطلاحات جوهری مبتنی بر دانش قراردادی است و کنایه از تأکید بر «امر محال» در مفهوم گزاره‌ای است که پس از آن آمده است. این اصطلاح، از منظر نحوی متعارف و منجمد است و زمان فعل آن تغییرناپذیر است.

۴-۲-۶- اگر صدا از دیوار درآمد

(۴۰) «با پنبه سرشان را می‌بریدند و ... خونشان را می‌مکیدند و اگر صدا از دیوار در می‌آمد، از آن‌ها در نمی‌آمد.» (هدایت، ۱۳۲۳: ۶۹).

اصطلاح «اگر صدا از دیوار در آمد»، کنایه از تأکید بر «امر محال» است. این اصطلاح جوهری، مبتنی بر دانش قراردادی و از لحاظ نحوی متعارف و تا حدی تغییرپذیر است و فعل آن از منظر زمان، انعطاف‌پذیری دارد:

(۴۱) اگر صدا از دیوار در بیاد از منم در میاد!

۴-۲-۷- اگر کسی گفت چرا!

(۴۲) «یک سال دیگر هم ... صبر کن. بعد دیگر دست خودت است... اگر کسی گفت چرا.» (میرصادقی، ۱۳۴۹: ۲۲۱).

اصطلاح «اگر کسی گفت چرا»، دارای آهنگ افتان و از لحاظ توالی نحوی، غیر متعارف است و مفهوم «اعتراض» را بیان می‌کند. غیر متعارف بودن نحوی این اصطلاح از آن جهت است که صورت بی‌نشان این اصطلاح، به صورت پسایندشده است و اگر از حالت پسایندشدگی خارج شود، صورت متعارف آن، یعنی «اگر کسی چرا گفت»، یک بند شرطی غیر اصطلاحی است:

(۴۳) ؟ یک سال دیگر هم ... صبر کن. بعد دیگر دست خودت است... اگر کسی چرا گفت.

جدول (۳) اصطلاحات جوهری شامل «اگر» را با بیان مفهوم اصطلاحی، نوع توالی نحوی و ویژگی زبرزنجیری آهنگ نشان می‌دهد:

جدول (۳). اصطلاحات جوهری شامل «اگر»

اصطلاح	مفهوم	توالی نحوی	آهنگ کلام
اگر بدانی / بدانید	بیان آرزو	غیر متعارف	افتان
اگر آب دستش است، بگذارد زمین	تعجیل	متعارف	خیزان
اگر از من می‌شنوی	خواهش	متعارف	خیزان
اگر شاه‌رگم را بزنی	امر محال	متعارف	خیزان
اگر پشت گوشتان را دیدید	امر محال	متعارف	خیزان
اگر صدا از دیوار درآمد	امر محال	متعارف	خیزان
اگر کسی گفت چرا	اعتراض	غیر متعارف	افتان

۵- نتیجه‌گیری

اصطلاحات صوری شامل «اگر» در زبان فارسی، مفاهیمی همچون «احتمالِ ضعیف»، «انکار و نفی»، «قطعیت»، «ترغیب و شرط‌بندی»، «تأکید» و «تهدید» را بیان می‌کنند و اصطلاحات جوهری شامل «اگر»، به بیان مفاهیمی همچون «آرزو»، «تعجیل»، «خواهش»، «امر محال» و «اعتراض» می‌پردازند. به جز اصطلاح صوری «اگر این + اسم / صفت + است» (۴-۱-۵)، بقیه اصطلاحات صوری بررسی شده، دارای توالی نحوی غیر متعارف هستند و از لحاظ نحوی، منحصر به فرد به شمار می‌روند، اما اصطلاحات جوهری شامل «اگر»، بیشتر به توالی نحوی متعارف گرایش دارند و از این جهت تفاوتی با غیر اصطلاحات ندارند؛ افزون بر این، محدودیت‌های نحوی نیز بر اصطلاحات صوری و جوهری حاکم است؛ برای مثال، جابه‌جایی در توالی نحوی اصطلاح صوری «سوگند + اگر + گروه اسمی + (گروه حرف اضافه‌ای) + فعل در صیغه ماضی / وجه التزامی» (۴-۱-۲) و تغییر در زمان فعل اصطلاح جوهری «اگر از من می‌شنوی» (۴-۲-۳)، باعث خروج آن‌ها از مفهوم اصطلاحی شده است؛ همچنین، ویژگی زبر زنجیری آهنگ، یک ویژگی ساختی منحصر به فرد در برخی «اگر»-ساخت‌های صوری و جوهری است؛ برای مثال، اصطلاح صوری «اگر + فعل در وجه التزامی» (۴-۱-۱) و اصطلاح جوهری «اگر کسی گفت چرا» (۴-۲-۱)، همانند جملات خبری، دارای آهنگ افتان هستند.

کلیت مفهوم در برخی اصطلاحات صوری، به درون «اگر»-ساخت (مثال ۶) و در برخی دیگر، به خارج از «اگر»-ساخت (مثال ۸) ارجاع دارد؛ البته، برخی اصطلاحات صوری از این منظر تغییرپذیر هستند؛ یعنی آنکه مفهوم طرح‌واره، هم به خارج اصطلاح (مثال ۱۶) و هم به داخل اصطلاح (مثال ۱۷) ارجاع دارد.

منابع

- آل احمد، جلال (۱۳۳۱). زن زیادی. تهران: [بدون ناشر].
- (۱۳۴۰). *نون و القلم*. تهران: کتاب زمان.
- (۱۳۵۶). *پنج داستان*. تهران: رواق.
- ابن‌الرسول، سید محمد رضا؛ سمیه کاظمی نجف‌آبادی و مهری کاظمی (۱۳۹۵). رابطه معنایی جمله‌واره پایه و پیرو در جمله‌های شرطی زبان فارسی. *ادب فارسی*، ۱۷ (۱)، ۹۳-۱۱۲.
- بقایی، عاطفه و مهرداد نغزگوی کهن (۱۳۹۷). زمان دستوری جهان‌های ممکن ساخت شرطی در زبان فارسی معاصر. *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*، ۳ (۶)، ۵۵-۷۱.
- پزشکزاد، ایرج (۱۳۳۸). *بویول*. تهران: نیل.
- (۱۳۵۱). *دایی جان ناپلئون*. تهران: صفی‌علیشاه.
- پهلوان، عباس (۱۳۵۳). *تشریفات*. تهران: امیرکبیر.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۲۰). یکی بود و یکی نبود. تهران: بنگاه پروین.
- چهل تن، امیرحسین (۱۳۷۱). *دیگر کسی صدا/یم نزد*. تهران: جویا.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۸). *گفتارهایی در نحو*. تهران: نشر مرکز.
- و مونا شمس‌الدینی (۱۳۹۱). طبقه‌بندی معنایی اصطلاحات فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی. *مجله ادب‌پژوهی*، ۶ (۲۰)، ۱۱-۳۲.
- شهری، جعفر (۱۳۵۷). *شکر تلخ*. تهران: امیرکبیر.
- صفوی، علی اصغر (۱۳۵۰). *قایق‌ران رود پاییز*. تهران: متین.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۹۳). طبقه‌بندی و ضبط افعال اصطلاحی فارسی. *نشر دانش*، ۴ (۴)، ۲۰-۴.
- فرمان‌فرمائی‌ان، عبدالعلی (۱۳۵۶). *سابقیه*. تهران: آگاه.
- کاظمیه، اسلام (۱۳۴۷). *قصه‌های کوچه دلبخواه*. تهران: رز.
- کبیری، رؤیا و علی درزی (۱۳۹۴). جملات شرطی رویدادی در زبان فارسی. *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۷ (۱۲)، ۳۱-۴۸.
- مکارمی، اصغر (۱۳۴۲). *شبگرد*. تهران: آبشار.
- ملکی، ساسان و محمد راسخ‌مهند (۱۳۹۸). تغییرپذیری در اصطلاحات دارای نام‌انداز سر در زبان فارسی. *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*، ۲ (۸)، ۷-۳۵.
- مهدتی، فضل‌الله (۱۳۴۹). *افسانه‌ها*. تهران: امیرکبیر.
- میرصادقی، جمال (۱۳۴۵). *چشم‌های من خسته*. تهران: اشرفی.

- (۱۳۴۷). *شب‌های تماشا و گل‌زرد*. تهران: نیل.
- (۱۳۴۹). *درازنای شب*. تهران: کتاب زمان.
- مینوی، مجتبی (۱۳۴۹). *داستان‌ها و قصه‌ها*. تهران: خوارزمی.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۸۷). *فرهنگ فارسی عامیانه*. چاپ دوم، تهران: نیلوفر.
- هدایت، صادق (۱۳۱۳). *وغوغ ساهاب*. تهران: [بدون ناشر].
- (۱۳۲۳). *ولنگاری*. تهران: [بدون ناشر].
- (۱۳۳۰). *حاجی آقا*. تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۳۳). *علویه خانم*. تهران: امیرکبیر.

References

- Croft, W. & D. A. Cruise (2004). *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Culicover, W., J. Ray & J. Audring (2017). Multiword Constructions in the Grammar. *Topics in Cognitive Science*, 9 (3) 552-568
- Fillmore, Ch. J., P. Kay & K. O'corner (1988). Regularity and Idiomaticity in Grammatical Constructions: The Case of Let Alone. *Language*, 64 (3), 501-538.
- Fraser, B. (1970). Idioms within a Transformational Grammar. *Foundations of Language*, 6 (1), 22-42.
- Goldberg, A. & L. Suttle (2010). Construction Grammar. *WIREs Cognitive Science*, (1), 468-477.
- Healey, A. (1968). English Idioms. *Kivung*, 1 (2), 71-108.
- Katz, J. & P. Postal (1963). The Semantic Interpretation of Idioms and Sentences Containing Them. *MIT Research Laboratory of Electronic Quarterly Progress Report*, (70), 275-282.
- Kooij, J. G. (1968). Compounds and Idioms. *Lingua*. (21), 250-268.
- Kovecses, Z. & P. Szabo (1996). Idioms: A View from Cognitive Semantics. *Applied Linguistics*, 17 (3), 326-355.
- Machonis, P. A. (1985). Transformations of Verb Phrase Idioms: Passivization, Particle Movement, Dative Shift. *American Speech*, 60 (4), 291-308.
- Wood, M. M. (1986). *A definition of idiom*. Bloomington, In: Indiana University Linguistics Club.